



تأملاتی درباره‌ی
خارج از محدوده

محمد غزنویان

این دفتر به پاس قدردانی از دهه‌ها رزمندگی و پژوهندگی توامان، تقدیم می‌شود به رفیق تراب حق‌شناس

تأملاتی درباره‌ی خارج از محدوده

محمد غزنویان

نام کتاب: تأملاتی درباره‌ی خارج از محدوده

نویسنده: محمد غزنویان

نوبت نشر: دوم

چاپ نخست: استکله‌م، تابستان ۲۰۱۵، شابک: ۹۷۸-۹۱-۶۳۷-۹۳۳۷-۰

ناشر: پراکسیس

نوع نشر: نسخه‌ی پی.دی.ا.ف. در وبسایت (Praxies.org)

شهریور ۱۳۹۵

فهرست

پیش‌گفتار پراکسیس	۶
به‌مثابه‌ی مقدمه	۱۳
گذری بر شکل‌گیری حاشیه	۱۸
حاشیه در جنبش چریکی	۳۲
نخستین نشانه‌های انکشاف حومه در آثار نویسندگان کمونیست	۳۵
حاشیه در متن جنبش چریکی	۴۱
از روستا به کارخانه	۵۷
از کارخانه به سکونت‌گاه	۶۲
روش تحقیق در آثار سازمان‌های کمونیستی درباره‌ی «خارج از محدوده»	۶۶
جمع‌بندی	۷۴

پیش‌گفتار پراکسیس

در زمانه‌ای به سر می‌بریم که حکمرانی و حفظ نظم موجود نیازی حیاتی به پژوهش‌های اجتماعی پیدا کرده است، تا جایی که سیاست‌گذاری‌های کلان در راستای مدیریت و کنترل روابط اجتماعی موجود بدون یاری تحلیل‌های اقتصادی-سیاسی و یافته‌های پژوهشی جامعه‌شناسانه ناممکن شده است. عقلانیت حاکم در این دوره بیش از هر زمانی این آموزه‌ی سیاسی را در خود جذب کرده است که مهار و دفع بالقوگی‌های اقبال ناراضی جامعه برای برهم‌زدن نظم موجود نمی‌تواند صرفاً از طریق سرکوب قهرآمیز و مستقیم اعتراضات پس از وقوع آن‌ها حاصل شود، بلکه در این راستا باید تا جای ممکن سرکوب و مدیریت پیش‌گیرانه و مهندسی‌شده برای جلوگیری از بروز اعتراضات اجتماعی به کار بسته شود. به بیان دیگر، امروزه سیاست‌های نظام حاکم ضرورتاً به شیوه‌ها و اشکالی اجرا می‌شود که امکان‌های مقاومت اقلاری که اجرای این سیاست‌ها با منافع‌شان در تضاد قرار دارد را از میان برداشته یا به حداقل برساند. در نظر گرفتن تمهیدات پیشینی سرکوب‌گرانه حین اجرای سیاست‌های حکمرانی بر جامعه ضرورتاً ملزوماتی شناختی می‌طلبد که حاوی نتایج پژوهش‌های اجتماعی و تحلیل‌ها و داده‌پردازی‌های گوناگون درباره‌ی جوانب مختلف زیست اقلاری باشد که بیم آن می‌رود که در پیامد اجرای آن سیاست‌ها به اعتراض دست ببرند. در همین راستا، حاکمیت در پی جذب و به‌خدمت‌گیری طیف وسیعی از دانش‌آموختگان و پژوهش‌گران در حوزه‌ی علوم اجتماعی در راستای اهداف حکمرانی و مدیریت بر جامعه است، و این هدف را بعضاً با تعریف پروژه‌هایی پی می‌گیرد که حتی شاید پژوهش‌گران علوم اجتماعی درگیر در آن‌ها از ابعاد کارکردهای فعالیت‌های پژوهشی خود چندان آگاه نباشند.

اما این همه‌ی روایت نا-امیدکننده درباره‌ی بخش عمده‌ی پژوهش‌های اجتماعی نیست. عقلانیت جریان اصلی و منطق چیره بر نظم مسلط جهانی بیش از هر چیز تحت سیطره‌ی منطق سرمایه‌دارانه است. می‌دانیم که تغییر و پویایی ضروری شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، و لازمه‌ی این پویایی تغییر ادواری سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی-اجتماعی است. به بیان دیگر، تحت نظام سرمایه‌دارانه‌ی حاکم سیاست‌گذاری‌های کلان دائماً و به‌طور ادواری جایگزین سیاست‌های گذشته می‌شوند، و اجرایی‌شدن این جایگزینی به‌طور اجتناب‌ناپذیر با به میان کشیدن کاستی‌ها و نابسندگی‌های سیاست‌گذاری‌های حاضر

و معرفی سیاست‌گذاری‌های نوین به‌مثابه‌ی بدیل لازم‌الاجرا همراه است. در نتیجه‌ی این حد از پویایی بخش عمده‌ای از پروژه‌های پژوهشی انتقادی می‌توانند بدون تناقض در آن بخشی از بدنه‌ی عقلانیت جریان اصلی ادغام شوند که جناح‌های پویاتر حاکمیت آن را نمایندگی می‌کنند، جناح‌هایی که در واقع این پژوهش‌های انتقادی را به‌نحو شایسته‌ای در دفاع از تغییرات لازم در سیاست‌گذاری‌ها در راستای حفظ نظم مسلط و مناسبات حاکم به خدمت می‌گیرند. این رویه‌ی ادغام مطالعات انتقادی در حوزه‌ی علوم اجتماعی پس از بحران‌های سرمایه‌داری، از جمله بحران جهانی پدیدار یافته در سال ۲۰۰۸ و پس از آن، ضرورت بیش‌تری یافته و با گستره و شدت بیش‌تری در دستور کار قرار می‌گیرند. زیرا در این دوره‌ها میزان نارضایتی عمومی افزون شده و بالقوگی بیش‌تری برای اندیشه‌ورزی انتقادی نسبت به روابط اجتماعی-سیاسی حاکم و منطق(های) سیاسی-اقتصادی مسلط پدید می‌آید، همچنان که ضرورت پویایی در سیاست‌گذاری‌های کلان نیز افزایش می‌یابد. از این نظر، هم لزوم مدیریت و ادغام هرچه بیش‌تر نقطه‌نظرها و پژوهش‌های انتقادی و هم گنجایش نظم مسلط در کلیت آن برای این امر افزایش می‌یابد. اما مدیریت فعالیت‌ها و پژوهش‌های انتقادی و تعریف آن‌ها از بالا در عمل هم کران‌های قاطعی در گستره‌ی اندیشه‌ورزی انتقادی بر آن‌ها تحمیل می‌کند و هم محتوا و هدف آن‌ها را تعیین می‌کند، چنان‌چه در این‌دست پژوهش‌های انتقادی راه‌حل‌هایی برای مسائل به‌دست داده می‌شوند که به‌هیچ‌وجه با ریشه‌های مسأله مواجهه‌ی انتقادی جدی ندارند. در نتیجه تغییر و تحولات ناشی از راه‌حل‌هایی که این پژوهش‌ها پیشنهاد می‌کنند، بیش از آن که به‌راستی مشکلات اقشار اجتماعی فرودست را برطرف سازد، در عمل به مدیریت و کنترل بهینه‌تر وضعیت به‌دست حاکمیت یاری می‌رساند. از آن مهم‌تر، این پژوهش‌های انتقادی محدود نه‌تنها توانمندسازی فرودستان جامعه برای سازمان‌دهی خود در راستای پیشبرد اعتراضات و بیان نارضایتی‌هایشان را در پی ندارد، بلکه کارکردشان در تحلیل نهایی مهار و کنترل نارضایتی‌های آن‌ها و توجیه سیاست‌های نوین مدیریتی است که به‌دست این یا آن جناح سیاسی درگیر در رقابت‌ها برای کسب قدرت سیاسی باید اجرایی شوند.

در جامعه‌ای استبدادی همچون ایران، که بخش‌هایی از حاکمیت از بالقوگی‌های علوم اجتماعی در گسترش شناخت انتقادی و آگاهی‌رسانی علیه ایدئولوژی و عقلانیت حاکم وحشت و وا همه دارند، وضعیت می‌تواند کمی متفاوت به نظر برسد. چنان که در فضای اختناق و تحت سرکوب عریان اندیشه‌ورزی انتقادی، فعالیت‌های حداقلی انتقادی، فارغ از ارزیابی جامعیت و عمق انتقادات، بسیار ارج گذاشته شده و به‌اصطلاح غنیمت شمرده می‌شوند. در نتیجه، عرصه‌ی محدود موجود برای پیشبرد پروژه‌ها و فعالیت‌های پژوهشی در حوزه‌ی علوم اجتماعی، به‌رغم کران‌های مهیب تحمیل‌شده بر آن‌ها و ظرفیت‌های نقادانه‌ی بی‌خطرشان، در نگاه بخش‌های عمده‌ای از منتقدان به‌عنوان فرصتی ارزش‌مند برای

مداخله و فعالیت دیده می‌شوند. بنابراین، جناح‌هایی از حاکمیت که گفتمان به‌نسبت روزآمدتری از عقلانیت جریان اصلیِ نظم مسلط جهانی را نمایندگی می‌کنند، به‌سادگی می‌توانند بخش‌هایی از کنش‌گران و پژوهش‌گران منتقد جامعه را در پروژه‌هایی تعریف‌شده از بالا به خدمت بگیرند و ظرفیت‌های انتقادی آن‌ها را محدود کرده و برای مستدل‌سازی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های «نوین» مدنظرشان در گفتمان خود ادغام نمایند. در چنین بستری است که بخشی از چپ‌گرایان و فعالین سوسیالیست هم به مشارکت در پروژه‌های مربوط به عرصه‌های مختلف اجتماعی که به‌نوعی از بالا تعریف شده‌اند روی می‌آورند؛ به‌ویژه اگر این مشارکت‌ها فعالیت شغلی نیز محسوب شوند، که در این صورت چنین به نظر می‌رسد که فعالیت شغلیِ کنش‌گر یا پژوهش‌گر با حوزه‌ی دغدغه‌مندی‌های اجتماعی-سیاسی‌اش هم‌پوشانی پیدا کرده و از این نظر نیز بر انگیزه‌مندی برای مشارکت در آن افزوده می‌شود. نمونه‌ای مشابه را از زبان نگارنده‌ی این کتاب در بخش «به‌مثابه‌ی مقدمه» می‌خوانیم که با اشاره به تجربه‌ی مشارکت‌اش در پروژه‌ی «اتا» می‌نویسد: «پروژه‌ای که از سوی «شهرداری تهران بزرگ» [...] برای انجام مطالعاتی کالبدی و اجتماعی و با محوریت نوسازی بافت‌های فرسوده‌ی شهری که از سوی «شهرداری تهران بزرگ» تعریف شده بود، [...] به تجربه‌ی عملی کم‌سابقه‌ای برای تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی و خاصه کسانی که به‌طور درونی دغدغه‌ی تحقق شهری مردم‌بنیاد و مشارکت‌محور داشتند، تبدیل شده بود.» نگارنده رویکرد این پژوهش‌گران علوم اجتماعی، به‌ویژه آن‌ها که بینش چپ‌گرایانه‌ای دارند، را حاوی «تناقضی بزرگ» می‌داند؛ زیرا به باور او مشارکت آن‌ها در آن پروژه «به انباشت شناخت عمیق‌تر مجموعه‌های اقتصادی و امنیتی از ذهنیت پس‌پشت خارج از محدوده یاری می‌رساند» و «نگاه چپ‌گرایانه‌ی ما مطلقاً تأثیری در وضعیت این محلات ندارد»، و «نتیجه‌ی برداشت‌ها و پیمایش‌های میدانی ما، چنان که خود شهرداری تهران می‌گوید، در نهایت همانا «تسهیل‌گری» تخریب و نوسازی محلاتی است که عمدتاً خود ساکنان از آن نفعی نخواهند برد».

مسئله در این‌جا پرداختن یا دامن‌زدن به این بحث نیست که گفتمان‌های جناح‌های مختلف حاکم تفاوتی با یک‌دیگر دارند یا ندارند، یا این که وجود پژوهش‌های محدودشده و کم‌تر-انتقادی در حوزه‌ی علوم اجتماعی بهتر از هیچ هست یا نیست، بلکه مسئله بیش‌تر روشنی‌انداختن به ماهیت و کارکرد متناقض این‌دست پروژه‌ها به‌مثابه‌ی پژوهش‌های به‌اصطلاح بدیل، و آشکارا ساختن تفاوت چنین پروژه‌هایی با پژوهش‌ها و مطالعات بدیل غیر-متناقض و رادیکال است. منظور از پژوهش‌ها و مطالعات رادیکال پروژه‌هایی است که در آن‌ها تحقیق و مطالعه درباره‌ی مسائل فرودستان، برای فرودستان و در رابطه‌ای تعاملی با فرودستان تعریف شده و پیش برده می‌شوند، و هدف‌شان کمک به تغییر روابط و شرایط حاکم بر زندگی اقشار و طبقات فرودست جامعه و بهبود وضعیت زیست‌شان از طریق ارائه‌ی توضیحات

روشنی‌بخش درباره‌ی دلایل و خاستگاه مسائل آن‌ها و راز-زدایی از وضعیت اجتماعی و روابط حاکم بر آن است. به بیانی دیگر، پژوهش‌های انتقادیِ رادیکال پروژه‌هایی تعریف‌شده از منظر فرودستان و از پایینِ سدر تقابل با پروژه‌های تعریف‌شده از بالا هستند و نتیجه و ماحصل آن‌ها در خدمت آگاهی‌بخشی و توانمندسازیِ خود فرودستان و همه‌ی اقشار و نیروهای اجتماعی‌ست که خود را در کنار ستم‌دیدگان در پیکار با طبقات و اقشار و نظام حاکم می‌دانند. در واقع، باید تصریح کرد که تنها مطالعات و پژوهش‌های اجتماعیِ رادیکال می‌توانند به‌مثابه‌ی فعالیت‌های شناختی و پژوهشی بدون تناقض برای تغییر نظام اجتماعیِ ستم‌گرانه‌ی حاکم و بهبود وضعیت زیستیِ ستم‌دیدگان قلمداد شوند، تلاش‌هایی که هدف نهاییِ خود را مشارکت در فرایند سازمان‌دهی مبارزات برای تغییر وضعیت زیستیِ ستم‌دیدگان، و به پیروی از آن تغییر مناسبات حاکم بر جامعه، تعریف می‌کنند.

شرح اهمیت مطالعات و پژوهش‌های رادیکال به‌عنوان جنبه‌ای تعیین‌کننده در مبارزات رهایی‌بخش راه به جایگاه و اهمیت شناخت و آگاهی در فرایند مبارزه می‌برد، امری که پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد. از این رو، در این جا به تأکید بر ضرورت چنین پژوهش‌ها و مطالعاتی بسنده می‌کنیم و از فقدان آن در زمانه‌ی حاضر می‌گوییم. نکته‌ی قابل توجه این است که دلیل این فقدان به‌هیچ‌وجه به نو-بودن مطالعات و پژوهش‌های رادیکال مربوط نیست، چرا که از قضا نمونه‌های ارزش‌مند و مثال‌زدنی از آن را می‌توان در برخی آثار فعالین و سازمان‌های چپ‌گرا در ایران در دوره‌های پیش و پس از انقلاب ۵۷ یافت. اگرچه متأسفانه تنها بخش اندکی از این آثار برای ما به‌جا مانده و قابل‌دسترس است، اما می‌توان گفت چنین پژوهش‌هایی مواردی نادر یا تصادفی نبوده‌اند، بلکه رفته‌رفته در حال بدل‌شدن به وجهی از سنتِ مبارزاتیِ نزد بخشی از جنبش چپ‌گرا و کمونیستی در ایران بودند. اینک اما نه تنها این سنت در میان فعالین چپ‌گرا و کمونیست قابل مشاهده نیست، بلکه چه‌بسا اغلب کنش‌گران چپ‌گرای کنونی حتی اطلاعی از وجود چنین سنتی در تاریخ مبارزات کمونیستی ندارند.

با توجه به توضیح مختصری که درباره‌ی مطالعات و پژوهش‌های رادیکال بیان شد، روشن است که فعالیتی در این راستا را تنها می‌توان از فعالین سوسیالیست انتظار داشت. در نتیجه، یافتن پاسخ برای فقدان آن را باید در پرتو مسأله‌ی عام‌تر فقدان یا کم‌رنگ‌بودن مداخله‌ی سیاسیِ سوسیالیستی در جامعه دید، و دلایلی همچون کشتار کنش‌گران سوسیالیست در دهه‌ی شصت و سرکوب شدید جنبش‌های فرودستان جامعه، از جمله اعتراضات مستمر جنبش کارگری، را در نظر آورد. اما برای پی‌بردن به دلایل فقدان برشمرده در سطحی خاص‌تر، دسته‌بندی رویکردهای طیف‌های مختلف فعالین سوسیالیست در ارتباط با مطالعات و پژوهش‌های اجتماعیِ رادیکال می‌تواند سودمند باشد. در یک دسته‌بندی عام و نادقیق می‌توان دو طیف عمده را برشمرد: طیف نخست به اهمیت مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی در

سطح اکتونل و انضمامی باور دارد، اما فعالیت‌هایش در این حوزه در پروژه‌هایی رقم می‌خورد که به‌دست نهادهای محلی یا ملی جناح‌هایی از حاکمیت یا ان.جی.او.های وابسته به نهادهای حاکم تعریف شده‌اند. در نتیجه، آن‌ها مشارکت در پروژه‌های تعریف‌شده از بالا را به‌مثابه‌ی کنش انتقادی یا حتی مبارزاتی خود قلمداد می‌کنند و چنین مشارکتی را تنها امکان واقعاً موجود در این راستا معرفی می‌کنند. می‌توان گفت یک دسته از این طیف اساساً به مبارزات سازمان‌یافته‌ی فرودستان اجتماعی به‌مثابه‌ی امری ممکن برای دستیابی به تغییرات رهایی‌طلبانه در نظام اجتماعی-سیاسی موجود باور ندارند، و در عوض نگاه و امید خویش را به جناح‌های کم‌تر ارتجاعی حاکم دوخته‌اند. اما دسته‌ی دیگری از این طیف اگرچه به امکان و ضرورت مبارزات سازمان‌یافته‌ی فرودستان اجتماعی باور دارند و توهمی نسبت به این یا آن جناح سیاسی حاکم ندارند، اما طی توجیه لزوم و اهمیت مشارکت و مداخله در عرصه‌های تعریف‌شده از بالا، نه‌تنها چشم‌اندازی برای فراتر رفتن از آن را در پیش روی خود و دیگران ترسیم نمی‌کنند، بلکه در عمل مطالعات و پژوهش‌های رادیکال را (حداقل تا آینده‌ای نامعلوم) امری ناممکن معرفی می‌کنند؛ در غیر این صورت، به‌جای جذب‌شدن در پروژه‌هایی با مدیریت، کنترل و حمایت نهادهای حاکم، برای خلق امکان‌هایی هرچند حداقلی برای پروژه‌های پژوهش اجتماعی رادیکال تلاش می‌کردند. طیف دوم کسانی را دربرمی‌گیرد که به نظر می‌رسد به‌رغم باور به اهمیت مسائل و مباحث نظری و شناختی، و تخصیص فعالیت‌های خود در این حوزه، جایگاهی برای فعالیت‌های پژوهشی و شناختی در سطح جامعه که توضیح‌دهنده‌ی ساختارها و روابط اجتماعی حاکم بر وضعیت انضمامی جامعه باشد قائل نیستند. دسته‌ای از آن‌ها به فعالیت پژوهشی در حوزه‌ی مباحث فلسفی و فلسفه‌ی سیاسی و نظریه‌های مختلف در سطح مجرد یا عام مشغول‌اند، و برای مطالعات و پژوهش‌های دربردارنده‌ی داده‌های تجربی درباره‌ی روابط و شرایط حاکم بر زیست ستمدیدگان در ایران چندان اهمیتی قائل نبوده‌اند، یا حداقل از مضمون فعالیت‌های پژوهشی‌شان چنین به نظر نمی‌رسد که چشم‌انداز و دورنمایی برای مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی در جامعه در پیش روی خود در نظر داشته باشند. دسته‌ی دیگر از این طیف، از سویی برای مطالعات و جستجوگری‌های تئوریک و بحث‌های متأخر مربوط به نظریه‌های اجتماعی اهمیتی قائل نیستند و فعالیت در این حوزه را مورد انتقاد قرار می‌دهند، و از سوی دیگر خود بخشاً به بحث‌های نظری کلاسیک و مباحث تاریخی مربوط به دوره‌های انقلابی در تاریخ مشغول‌اند و مطالعه‌ی این مباحث را ضروری می‌دانند. در این بین، به دو دسته‌ی دیگر از سوسیالیست‌ها هم می‌توان اشاره کرد: گروهی که هرگز برای شناخت روابط اجتماعی و فعالیت پژوهشی و مطالعه در این زمینه اهمیتی قائل نیستند، و گروه دیگری که همواره در حال ارائه‌ی تحلیل‌های مختلف درباره‌ی وضعیت انضمامی جامعه در ایران هستند ولی هرگز نیازی به پژوهش احساس نمی‌کنند. در مجموع بر مبنای چنین برآوردی به‌هیچ‌وجه عجیب نیست

که پژوهش‌ها و مطالعات رادیکال و بدیل در سپهر اجتماعی-سیاسی ایران بسیار کمیاب است و به‌دشواری بتوان نمونه‌های متأخری از آن را نام برد.

«تأملاتی درباره‌ی خارج از محدوده» دو کارکرد اصلی مرتبط با-هم را در کلیت خود دنبال می‌کند: یکم، نگارنده از طریق بررسی آثار برخی سازمان‌های کمونیستی در حوزه‌ی پژوهش‌های جامعه‌شناسانه و اقتصادی-سیاسی وضعیت حاکم بر به-حاشیه-رانده‌شدگان و محذوفان و ساکنان خارج از محدوده‌های شهری، تلاش کرده است تا هم بر اهمیت چنین مطالعاتی در بطن مبارزات رهایی‌بخش و کمونیستی تأکید نماید، و هم درک تقلیل‌گرا و یک‌دست‌ساز مسلط نسبت به تاریخ مبارزات رهایی‌بخش و جنبش کمونیستی در ایران را به چالش بکشد، و در همین راستا، بر وجوه و ابعاد نادیده‌گرفته‌شده و محذوفی از مبارزات تاریخی جریانات و نیروهای چپ‌گرا و کمونیست روشنی بیافکند. غزنویان با بررسی آثاری از «سازمان چریک‌های فدایی خلق»، «سازمان مجاهدین خلق» و «سازمان پیکار برای رهایی طبقه‌ی کارگر»، که حاوی نتایج حاصل از مطالعات و پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه‌ی «خارج از محدوده» و اقشار رانده‌شده به حاشیه‌های شهرهاست، نمونه‌هایی از پژوهش اجتماعی را به‌دست می‌دهد که هدف از تعریف و اجرایی‌سازی آن‌ها، شیوه و شکل اجرای‌شان، موضوع و محتوای آن‌ها، همگی نمایان‌گر ویژگی‌های مطالعات و پژوهش‌های رادیکال هستند. آثاری که تمرکز بررسی غزنویان را به خود اختصاص داده‌اند، حاصل آشنایی بخش‌هایی از جنبش انقلابی با ساحت‌هایی از شهر و مبارزات شهری تحت‌عنوان «مبارزات خارج از محدوده» است، این آشنایی که برآمده از بطن مبارزات روزمره در یک دوره‌ی تاریخی‌ست، به مرحله‌ی مهمی از تکوین فکر و نظری جنبش انقلابی می‌انجامد و به بیان غزنویان-طی آن اشکالی از مطالعات اجتماعی رادیکال پایه‌گذاری می‌شوند. یک نکته‌ی قابل‌توجه در همین رابطه این است که از تصویری که غزنویان از فعالیت‌های پژوهشی موجود در سازمان‌های مبارزاتی و درک فعالین در این پروژه‌ها به‌دست می‌دهد، می‌توان خط‌وطی از پویایی و سیالیت را در بینش تئوریک آن‌ها ردیابی کرد، پویایی‌ای که اگرچه همچون هر گرایش فکری و نظری-عاری از نابسندگی‌ها و کاستی‌ها نبود، اما در صورت تداوم توأمان هم در راه‌جویی‌های شناختی و هم مشارکت در مبارزات اجتماعی ممکن بود مسیر دیگری را رقم بزند و به پیش‌روی‌های تاریخ‌سازی در سنت‌های موجود در جنبش کمونیستی در ایران بیانجامد.

دوم، «تأملاتی درباره‌ی خارج از محدوده» اثری‌ست که به سهم خود تلاش می‌کند مسأله‌ی محذوفان از شهر را از حاشیه به متن بیاورد. اما سرشت‌نمای آن به‌میان‌کشیدن و برجسته‌کردن این درک است که پرداختن به مسأله‌ی به-حاشیه-رانده‌شدگان از منظر منافع خود آن‌ها، ملزوماتی را در نحوه‌ی پیشبرد و شیوه‌ی عمل پژوهش می‌طلبد که در مجموع ماهیت و کارکرد فعالیت پژوهشی را تعیین می‌کند، و صرف

پرداختن به موضوع حاشیه‌نشینان بدون باور به این ملزومات و به‌کار بستن‌شان نمی‌تواند به‌طور غیر-متناقضی در خدمت به منافع آن‌ها باشد. بنابراین، این اثر ضرورت احیاء و پرورش اشکالی از پژوهش‌های اجتماعی را به میان می‌کشد که به‌نحو مطلوب و بی‌تناقضی وضعیت زیستی ستمدیدگان و روابط و شرایط اجتماعی-اقتصادی-سیاسی حاکم بر آن‌ها را به محتوای خود بدل کنند.

در پایان این متن، از زحمات و تلاش‌های ارزش‌مند رفیق محمد غزنویان قدردانی می‌کنیم، و به همت همه‌ی مبارزانی که در راه پرورش، تداوم، و احیای مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی رادیکال تلاش کرده‌اند/می‌کنند درود می‌فرستیم، و به شکل‌گیری اراده‌های جمعی و سازمان‌یافته برای فعالیت مبارزاتی در این راستا امید می‌بندیم. ما به سهم خود، برای به‌میان‌آوردن و برجسته‌کردن اهمیت و جایگاه مطالعات و پژوهش‌های رادیکال در فرایند مبارزه‌ی رهایی‌بخش تلاش خواهیم کرد، و در برخی فعالیت‌های پژوهشی رادیکال در برخی حوزه‌های اجتماعی در ایران مشارکت خواهیم داشت. در همین رابطه، از جمله، آثار دیگری از محمد غزنویان در وبسایت پراکسیس منتشر خواهند شد که در واقع در امتداد پروژه‌ای است که با اثر حاضر آغاز شده است.

پراکسیس

شهریور ۱۳۹۵

به‌مثابه‌ی مقدمه

همه‌چیز از زمانی آغاز شد که در خلال مطالعاتی پیرامون جنبش چریکی ایران به کتاب *مبارزات دلیرانه‌ی مردم خارج از محدوده* — که در زمره‌ی آثار پژوهشی «سازمان چریک‌های فدایی خلق» محسوب می‌شود — برخوردیم. مشاهده‌ی این سطح از مداخله‌گری و اهتمام یک سازمان با مشی مسلحانه به برداشت داده‌های آماری، توصیفی و تحلیلی در شهر و روستا تلنگری جدی بود بر نحوه‌ی نگاه رزمنده‌محور من در تاریخچه‌ی گروه‌ها و سازمان‌های چریکی ایران. درنگ طولانی‌مدت بر رزمندگی و قهرمانی، همراه با احساس تعلق‌خاطر عمیق با لحظات درگیری‌های مسلحانه‌ی شهری و روستایی با قوای نظامی و امنیتی رژیم پهلوی، سبب شده بود تا با وجود انتقادات جدی‌ام بر تاریخ‌نگاری جنبش چپ توسط مارکسیست‌های سابق — که اکنون به چهره‌های آکادمیک مؤسسات و نهادهای دست راستی تبدیل شده‌اند — از سطح تجلیل *مبارزه‌ی مسلحانه؛ هم/استراتژی، هم/تاکتیک* فراتر نروم. اگرچه از مسیری متفاوت، ولی در همان دامی افتاده بودم که توسط چپ‌های نادم پهن شده بود تا کلیت جنبش مارکسیستی را با توجه به برجسته‌سازی برخی لحظات کلیدی آن در ساحت امر واقع، به ترجیع‌بند «شورش‌ی آرمان‌خواه» تقلیل دهم.

در این میان، آشنایی با مبارزات خارج از محدوده نقطه‌ی عطفی بود تا تعداد انگشت‌شماری از آثار برجای‌مانده از دو سازمان فداییان خلق و پیکار را، که مشخصاً بر چنین درونمایه‌ای استوار بود، گردآوری نموده و با وجود کاستی‌شدید دسترسی به منابع، خطوطی در قبل و بعد از انتشار این آثار ردیابی کنم. خطوطی که تلاشی ابتدایی و خام در جهت بازنمایی اهمیت پژوهش‌های جامعه‌شناختی و اقتصادی در سازمان‌های مذکور باشد و اهم این مطالعات را، برای یک‌بار هم که شده، در یک دفتر گردآوری و آن‌ها را از زیر سایه‌ی سنگین حذف و نادیده‌انگاری خارج کند.

اما تازه در مرحله‌ی تأمل به انجام چنین پروژه‌ای بودم که دو اتفاق تازه، یکی در سطح انتزاعی و دیگری در سطح انضمامی، باعث شد تا درگیری با این دفترها از صرف یک تلاش تاریخ‌نگارانه به سطح پروژه‌ای سیاسی (تر) ارتقا یابد. مطالعه‌ی کتاب *سیاست‌های خیابانی* از آصف بیات تلنگری بود در سطح انتزاعی،

کتابی که در آن نه تنها ارجاعات متعددی به مبارزات خارج از محدوده وجود داشت، بلکه اساساً درون فرایند تحقیقی مشخصی با مرکزیت تهی‌دستان شهری جای گرفته بود. مقارن با این تلنگر، و به‌واسطه‌ی این که مدتی بود در پی شغل بودم، به پیشنهاد یکی از دوستان با پروژه‌هایی آشنا شدم که مدتی بود از سوی «شهرداری تهران بزرگ» برای انجام مطالعاتی کالبدی و اجتماعی و با محوریت نوسازی بافت‌های فرسوده‌ی شهری آغاز شده بود. این پروژه‌ها که اختصاراً «اتا» (ارزیابی تأثیرات اجتماعی) نامیده می‌شد، به تجربه‌ی عملی کم‌سابقه‌ای برای تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی و خاصه کسانی که به‌طور درونی دغدغه‌ی تحقق شهری مردم‌بنیاد و مشارکت‌محور داشتند تبدیل شده بود. همکاری من به‌عنوان نیروی کاری که در سطح محلات به جمع‌آوری داده پردازد، یکی از معدود لحظات خوش اقبال‌ام بود! ظاهراً درگیری ذهنی با پروژه‌های اجتماعی و اقتصادی سازمان‌های چریکی و پروژه‌ی آصف بیات، تنها محلات تهی‌دست‌نشین تهران را برای تجربه‌ی عملی کم داشت. تمام سال‌هایی که در محلات حاشیه و جنوب شهر در تهران و قزوین به فعالیت‌هایی اجتماعی مشغول بودم، «حقوق کودکان» و «نسبت حومه و حق کودکی»، تمام آن دست‌مایه‌ی تجربی‌ای محسوب می‌شد که مبنای نظری کارم بود. ولی از رهگذر «اتا» احساس می‌کردم که ذهنیت‌ام پیرامون یک موضوع مشخص به بهترین شکل منظم و دقیق خواهد شد. طی مشغولیت با این پروژه‌ها دست‌کم در ده محله‌ی تهی‌دست‌نشین تهران کار کردم و صدها ساعت به گفت‌وگو با ساکنین این محلات سپری نمودم. اما دیری نگذشت شنیده‌ها و مشاهدات میدانی و لحاظ‌کردن نسبت آن‌ها با اهداف پروژه‌های شهرداری دچار تناقضی بزرگ شد. به‌نظر می‌رسید هر آن‌چه مردم حومه و حاشیه از سر اعتماد به «ما»ی غیرشهرداری‌چی و با فرض دلسوزبودن ما طرح می‌کنند، تنها به انباشت شناخت عمیق‌تر مجموعه‌های اقتصادی و امنیتی از ذهنیت پس‌پشت خارج از محدوده یاری می‌رساند. در واقع، با وجود این که من و سایر همکاران از همراهی و همکاری بلاواسطه با طبقه‌ی کارگر شادمان بودیم، ولی کمتر این امر را در نظر می‌گرفتیم که نگاه چپ‌گرایانه‌ی ما مطلقاً تأثیری در وضعیت این محلات ندارد و نتیجه‌ی برداشت‌ها و پیمایش‌های میدانی‌ما، چنان که خود شهرداری تهران می‌گوید، در نهایت به‌منابه‌ی «تسهیل‌گری» تخریب و نوسازی محلاتی است که عمدتاً خود ساکنان از آن نفعی نخواهند برد. مشاهده‌ی حقایقی همچون این که در بسیاری از موارد اعضای شورایاری محلات از دلالتان مستغلات و معماران تجربی و کاسب‌کاران حرفه‌ای تشکیل شده است، این که معاونین اجتماعی شهرداری‌ها واجد کمترین شناخت بلاواسطه‌ای با محل خدمت خود نیستند و عملاً چیزی به‌عنوان سوژه‌ی اجتماعی را به رسمیت نمی‌شناسند، این که نتایج طرح‌های پیشینی عموماً به نتایج مصیبت‌باری مانند «طرح منظر شهری محله‌ی خوب‌بخت» منجر شده بود، این که در بین همکاران خود ما کمترین اراده‌ای برای ایجاد نوعی آرشیو موازی و استفاده از تحلیل‌ها برای شناخت رادیکال شهر وجود نداشت

و این که در برخی پروژه‌های ارزیابی‌شده مانند پروژه‌ی «مجتمع مسکونی امام رضا» در محله‌ی اتابک چیزی جز سامان‌دهی فاجعه در طرحی به‌ظاهر مترقی ولی عمیقاً امنیتی کاری صورت نگرفته بود، همه و همه‌ی این مشاهدات نشان می‌داد که بعد از ظهرهای آلترناتیو من از رهگذر خدمات رادیکال‌ام به بازتولید شهری نو-لیبرال حاصل می‌شود!

این شد که در نهایت، زمانی که به درجه‌ای از تجربه‌مندی در این حوزه رسیدم و با پیشنهاد دو کار بزرگ —یکی در همکاری برای تولید بانک اطلاعاتی شهر تهران و دومی پروژه‌ای برای تحلیل نتایج و نیز مدیریت گردآوری داده‌های تمام منطقه‌ی بیست و یک— روبرو شدم، جز عدم همکاری، تصمیم دیگری برایم باقی نمانده بود. در تمام این مدت، می‌دیدم که اساتید جامعه‌شناسی و برخی از نخبگانی که به‌نظر می‌رسید قویاً برای گفتمان «حق به شهر» اهمیت قائل هستند، عملاً درگیر پروژه‌های نوسازی تهران شده‌اند. برایم سؤال بود که آیا ما به نظریه خیانت می‌کنیم یا به مردم؟ پاسخ، خیانت به هر دوی این‌ها بود. برایم سؤال بود که چطور رفقای حاضر در جنبش چریکی ایران توانستند، خلاف‌آمد حلقه‌های رسمی و آکادمیک، سنگ‌بنای آن چیزی را بگذارند که من در این دفتر از آن به‌عنوان «مطالعات اجتماعی رادیکال» یاد خواهم کرد. طی گفتگو با برخی از رفقای که تجربه‌ی همکاری در آن پروژه‌ها را داشته‌اند، دریافتم که عمده‌ترین عامل نابودی آرشیوهای حاصل از این برداشت‌ها، تعقیب‌و‌گریزهای بی‌وقفه و اولویت نابودی اسناد بر نگهداری آن‌ها بوده است. به‌عنوان نمونه، یکی از این رفقا نقل می‌کرد که بعضاً مجبور بوده‌اند داده‌ها را به خاطر بسپارند و بعداً در فرصت‌های ایمن و احتمالی نسبت به پیاده‌سازی یا انتقال شفاهی آن‌ها به سایر نیروهای سازمان چریک‌ها اقدام کنند.

با این وجود و با اذعان به این مهم که آن سبک از مبارزه، از اقتضائات زمانه تبعیت می‌کرده و پاسخی بوده است به پرسش‌های آن روزگار، ولی فقدان هرگونه وفاداری به سوژه‌ی مبارزه‌ای که داعیه‌دار فهم و همراهی با آن هستیم، از ناپیگیری جدی ما برای دادن پاسخی متناسب با روزگار خویش نشان دارد. در مورد این تجربه‌ی به‌خصوص —چنان که پیش‌تر اشاره شد— کم‌ترین تلاشی برای به اشتراک‌گذاری داده‌ها و یا استفاده از آن‌ها در تولید تحلیل‌های روزآمد از وضعیت آرایش طبقاتی تهران به چشم نمی‌خورد و احتمالاً می‌بایست منتظر زمانی بود که هر یک از این برداشت‌ها ذیل عنوان اسامی یکی از پژوهش‌گران و به‌عنوان کارنامه‌ی کاری منتشر گردد. در چنین وضعیتی شگفت‌انگیز نخواهد بود وقتی ببینیم کسانی در مقام مترجم متون مارکسیستی را در ستایش شهرهای شورشی به فارسی برمی‌گردانند و هم‌زمان به خدمت راست‌گراترین جریانات سیاسی درمی‌آیند؛ راست‌روهایی که مترجمان متون چپ‌گرایانه هستند و از بد روزگار حتی به ترجمه بسنده نکرده و وظیفه‌ی شرح، ایضاح و حاشیه‌نویسی

این متون را نیز خود به‌شخصه بر عهده گرفته و از قِبَل زایش برخی مؤسسات ظاهراً موازی با آکادمی رسمی صاحب کرسی استادی نیز می‌گردند.

در چنین وضعیتی بود که تصمیم گرفتم نه در مقام تحلیل‌گر، بلکه تنها به‌عنوان کسی که تجارب موجود ولی مطرود را گردآوری می‌کند، نشان دهم وفاداری به سوژه‌ی تحقیق بدون فراموش‌نکردن ایده‌ی تغییر هم ممکن است و هم لازم. در همین نقطه بود که واپسین خوانش جزوه‌ای که تدارک دیده بودم منجر به بروز توأمان تردید در نحوه‌ی چپش داده‌ها از سویی و انتقاد جدی‌ام به کتاب *سیاست‌های خیابانی* اثر آصف بیات از سوی دیگر شد. این زمانی بود که شاهد رشد قارچ‌گونه‌ی خیریه‌های فعال در حوزه‌ی دفاع از حقوق کودکان به جای انجمن‌هایی بودیم که دست‌کم در سطح هدف‌گذاری به چیزی کمتر از لغو کار کودک رضایت نمی‌دادند. خیریه‌هایی که توانسته‌اند ضمن برخورداری از حمایت رسانه‌های ملی و بین‌المللی به تهی‌دست‌نشین‌ترین محلات نفوذ نموده و به‌صورت روزانه گزارش‌های کژدیده‌شده و عمیقاً ناقصی را از مشاهدات خود به مخاطبان عرضه کنند. گزارش‌هایی که مطلقاً از سطح تمجید از «عمل حسنه» و تقلیل ساختار تضاد و نابرابری به سطح افراد فقیر و افراد خیر فراتر نمی‌روند. با بازخوانی کتاب آصف بیات و تأمل هرچه بیش‌تر بر ایده‌ی «پیش‌روی آرام فرودستان»، که به‌شکل هیجان‌انگیزی به مانیفست آرمان‌گراترین فعالان «حق به شهر» تبدیل شده است، نتیجه خواهیم گرفت که عملاً هیچ سازوکاری برای واژگون‌کردن شرایط موجود لحاظ نشده است. کتاب آصف بیات از نقطه‌نظر طرح پرسش و دست‌گذاشتن بر سطوحی از زندگی تهی‌دستان که به‌جز تحقیقات نسبتاً ناقص سازمان‌های چریکی هیچ معادل فارسی دیگری ندارد، واجد اهمیت و جاذبه‌ی فراوان است. بسیاری از دانشجویان و محققان تنها پس از مطالعه‌ی این اثر بوده است که متوجه محلات تهی‌دست‌نشین، دست‌فروشان، دکه‌داران و یا زمین‌های تصرفی شده‌اند. با این همه، می‌توان گفت تلاش بیات در سطحی جز به رمانیتزه‌شدگی فقر و تلاش برای بقا و نیز دموکراتیزه‌کردن مطالعات اجتماعی و اقتصادی سازمان‌های چریکی منجر نمی‌گردد. در واقع مواجهه‌ی بیات با آثار تحقیق سازمان‌های چریکی جز از سطح نقل‌قول فراتر نمی‌رود و چنین بازنمایی می‌شود که گویا یکی دو اثر در نسبت با برداشت‌های شهری و روستایی از جمله اتفاقات زودگذر این سازمان‌ها به‌شمار می‌آید. دقیقاً از همین روست که بر آن شدم تا برخلاف رویه‌ی بیات، برداشت‌های سازمان‌های چریکی ایران را از حاشیه به متن بکشانم و نشان دهم که کارهای تحقیقاتی سازمان‌های چریکی در این حوزه، پروژه‌ای بوده است از منظر شکل و محتوا عمیق و با این تفاوت بنیادین که درست در بطن مبارزه و نه در کتابخانه تولید شده است. پژوهشی که به‌تناسب عزم پایه‌گذاران آن بر رعایت گمنامی نه‌تنها گمنام مانده است، بلکه در تلاشی دوسویه، هم از جانب حاکمیت جمهوری

اسلامی در راستای نابودسازی هر شکلی از تاریخ‌نگاری آلترناتیو، و هم انتقام‌گیری هم‌سنگران سابق آن رفقا از طریق انجام سانسورهای مطلقاً کارشناسانه، دچار سرکوب مضاعف گشته است.

این دفتر که کمترین تلاش ممکن برای دفاع از اعتبار رزمنده/پژوهنده‌گان است، همچنین به‌منابه‌ی نوعی خود-انتقادی محسوب می‌شود؛ خود-انتقادی در ارتباط با قراردادنِ تک‌تک کلمات حاصل از اعتماد حاشیه‌نشینان که در کاسه‌ی نامعتمدان شهرداری، بورژوازی مستغلات و دستگاه‌های نظامی و شبه‌نظامی، ریختیم. کاری که چیزی نبود جز به‌خدمت‌گرفتنِ علوم انسانی برای صیقل‌زدن بر تیغه‌های بولدوزر تخریب و بازتخریب خانمان تهی‌دستان.

گذری بر شکل‌گیری حاشیه

در آستانه‌ی انقلاب مجموعه‌ای بزرگ از فضاها و کانون‌های جمعیتی پیرامون تهران شکل گرفته بود که به محل اسکان جمعیت و فعالیت‌های عمرانی گسترده‌ای تبدیل شده بود، بی آن که کمترین اهمیتی در جهت برنامه‌ریزی و آینده‌ی آن پیش‌بینی شده باشد.

مهاجرت صدها هزار نفر از روستاها در جستجوی شغل و لاجرم نیاز آن‌ها به مسکن، به زایش کانون‌های جمعیتی نظیر مرتضی‌گرد، پاک‌دشت، اسلام‌شهر، قلعه حسن‌خان و باقرشهر منجر گردید. مناطقی که دیری نپایید که خود پذیرای بخشی از فرودستان تهران گردیدند که به‌علت تحولات اقتصادی سریع از امکان سکونت در بدنه‌ی اصلی شهر تهران محروم شده و هر چه بیش‌تر به سمت لایه‌های خارجی شهر حرکت می‌کردند.

نتایج اصلاحات ارضی و آغاز مرحله‌ی تازه‌ای از صنعتی‌شدن ایران با الگوی جایگزینی واردات^۱ زمینه را برای استقرار صنایع مونتاژ فراهم آورد، که بخش عمده‌ی این صنایع در تهران متمرکز شدند. تقارن احداث مجموعه‌های عظیم صنعتی و رونق‌گرفتن پروژه‌های غول‌آسای ساختمانی با آخرین مراحل اصلاحات ارضی، جمعیت بزرگی از روستاییان را که از میان عوامل پنج‌گانه‌ی تولید دهقانی تنها صاحب نیروی کار انسانی بودند (خوش‌نشین‌ها)، به این مناطق سرازیر کرده بود.^۲

^۱ در فرهنگ فارسی معین در تعریف خوش‌نشین آمده است: ۱- آن که در هر جا خوش‌اش آید، بنشیند و اقامت گزیند. ۲- در اصطلاح کشاورزی آن عده از اهالی ده که نه مالک به‌حساب آیند و نه زارع. ۳- به مستأجر نیز اصطلاحاً خوش‌نشین می‌گویند.

در فهرست اصطلاحات کتاب «مالک و زارع» (لمبتون، ۱۳۷۷) نیز آمده است که خوش‌نشین آن عده از سکنه‌ی ده هستند که نه مالک به‌شمار می‌روند و نه زارع سهم‌بر. اریک هوگلاند نیز خوش‌نشینان را لایه‌ای «در حدفاصل مالک و زارع» به‌شمار آورده است. به گفته‌ی هوگلاند «نام‌گذاری بر مبنای این واقعیت صورت گرفته بود که گفته می‌شد آنهایی که نه زمینی را زیر کشت می‌برند و نه مالک آن هستند، زندگی آسوده‌تری دارند؛ زیرا لازم نیست نگران دشواری‌های معمول کار کشاورزی باشند». با این حال هوگلاند خوش‌نشینان را به قشر یا دسته‌ی متمایزی تقسیم می‌کند: «در راس این قشر یک اقلیت ممتاز متشکل از

این افراد به سبب عدم انتفاع مستقیم از مزایای اصلاحات ارضی، و بی‌بهره ماندن از تملک درصدی هرچند ناچیز از زمین‌های تقسیم‌شده، واجد قابلیت جابه‌جایی بالایی بودند و در راستای تکمیل اصلاحات فرایند تحول به کارگران روستایی را طی می‌کردند. این قشر روستایی که پای‌بند زمین و مالکیت نبودند، اغلب برای امرار معاش بین روستاهای مختلف حرکت می‌کردند، و در واقع هر جا هر کاری می‌بود، آنان نیز حضور پیدا می‌کردند. بنابراین نتیجه‌ی بلافصل اصلاحات ارضی به جدایی هرچه بیش‌تر نیروی کار از فعالیت‌های کشاورزی و روستایی انجامید و تقسیم زمین نیز تنها در میان دهقانان صاحب زمین انجام گردید. روستاییان بی‌زمین یا به کارگرانی برای مالکان زمین تبدیل شدند و یا این که برای امرار معاش روانه‌ی شهرها گشتند.^۲

”در اواخر دهه ۱۳۴۰ مزدهای بالاتر در شهرها، صدها هزار از روستاییان بی‌زمین را به وسوسه مهاجرت به شهرهای بزرگ انداخت. جایی که آن‌ها اغلب در حلبی‌آبادها و مناطق خارج از محدوده زندگی می‌کردند. تضاد آشکار بین فقر رقت‌انگیز مهاجران روستایی و شیوه‌ی زندگی تجملی برخی خانواده‌های مرفه شهری گرفتاری‌هایی را برای دولت ایجاد کرد. به‌ویژه تلاش شهرداری تهران برای اخراج افراد از مناطق خارج از محدوده به رویارویی مهاجران تهی‌دست با نیروهای امنیتی منجر شد. همچنین نابرابری در مسکن، آموزش و پرورش، تغذیه و دستیابی به خدمات درمانی و خدمات عمومی دیگر، باقی مانده بود.“^۳

از اواخر سال ۱۳۴۹ تا اوایل سال ۱۳۵۷ موج مهاجرت چنان وسعت می‌یابد که از آن به‌عنوان «دوره انفجاری» مهاجرت و جابه‌جایی در ایران نام برده می‌شود.^۴ طی سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ با افزایش

مردان متوسط (کاسب و سوداگر) قرار داشت که احتمالاً تنها ۶ درصد جمعیت خوش‌نشینان را در بر می‌گرفت. دسته‌ی دوم، که ۱۰ درصد جمعیت خوش‌نشینان را شامل می‌شد، متشکل از کارگران غیرکشاورزی بود که خدمات متنوعی ارائه می‌دادند و مصنوعات مورد نیاز روستاییان را می‌ساختند. دسته‌ی سوم، که اکثریت قابل توجه آن‌ها بودند، را می‌توان کارگران کشاورز یا بزرگر نامید؛ آن‌ها هیچ اشتغال منظمی نداشتند، اما برای تأمین امرار معاش خود به کار فصلی در مزارع متکی بودند». (هوگلاند، ۴۲)

^۲ شهرنشینی در ایران، فرخ حسامیان، گیتی اعتماد و محمد رضا حائری. تهران، آگاه، ۱۳۶۳. صفحه ۶۴.

^۳ طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران؛ احمد اشرف-علی بنوعزیزی، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۸.

^۴ مهاجرت و حاشیه‌نشینی در ایران؛ نقدی، اسدالله؛ مجله: جمعیت؛ پاییز و زمستان ۱۳۸۹؛ شماره ۷۳ و ۷۴.

”می‌توان مهاجرت از روستا به شهر در ایران را به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول مربوط به قبل از اصلاحات ارضی است که مهاجرت به کندی انجام می‌شود. دوره دوم از اوایل دهه ۱۳۴۰ به تدریج با آغاز برنامه‌های مربوط به تقسیم زمین و مشکلاتی

چشم‌گیر درآمد نفت و سرازیر شدن درآمد اضافی به بخش‌های شهری، نرخ مهاجرت روستایی به‌طور جهشی به رقم ۲ درصد رسید که در تاریخ صدساله‌ی مهاجرت در ایران بی‌سابقه است. طی برنامه‌ی دوم عمرانی ۴۹ درصد از بودجه به احداث صنایع و تأسیسات زیربنایی اختصاص یافت و لزوم تأمین نیروی کار برای اجرای این امور مهاجرت روستایی را به بیش از ۱۰ برابر دوره‌ی قبل افزایش داد. به استناد نتایج تحقیقی که در سال ۱۳۵۱ توسط مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران صورت گرفته، می‌بینیم که ۹۱ درصد از سرپرستان خانواده‌های حاشیه‌نشین در تهران روستایی بوده‌اند و از آن میان ۷۲ درصد پیش‌تر دهقان و ۵۹ درصد نیز خرده‌مالک بوده‌اند. همچنین پژوهشی مشابه در سال ۱۳۴۵ نشان می‌دهد که ۶۲ درصد از حاشیه‌نشینان تهران کارگر ساده، ۱۲ درصد کارگر نیمه‌ماهر و ۱۴ درصد کارگر ماهر بوده‌اند.^۵

بنابراین طبیعی است که با درخشیدن امیدی تازه برای اشتغال در شهرها و مراکز تازه-صنعتی‌شده، آنان نیز در موج‌های مهاجرتی ادغام و در مراکز شهری و تولیدی-صنعتی جدید آینده‌ای تازه را جست‌وجو می‌کردند. اما از آنجا که از یک طرف مراکز جدید تولیدی معمولاً قادر به جذب و استخدام تمام این نیروها نبودند و از طرف دیگر انگیزه‌های اولیه‌ی مهاجرت این نیروی کار و امکانات اندک محیط روستا «دست از پا درازتر بازگشتن» را نیز از آنان سلب می‌کند، آن‌ها همچون «ارتش ذخیره»^۶ بازار کار شبکه‌ی وسیعی از مشاغل خرد و غیررسمی مانند کار روزمزدی، دست‌فروشی و مانند آن را ایجاد نموده و با تمام توان سعی می‌کنند موقعیتی برای جای‌گیری و بقای خود در وضعیت تازه پیدا کنند.

یکی از بهترین تحقیقات به‌جای‌مانده از وضعیت جامعه‌ی ایران پیش و پس از وقوع اصلاحات ارضی، اثری است از محقق آمریکایی اریک هوگلاند. هوگلاند به‌واسطه‌ی سال‌ها حضور مستقیم در ایران، مشاهدات و برداشت‌های میدانی و بحث و گفتگو با صاحب‌نظرانی چون جواد صفی‌نژاد، مصطفی ازکیا، هوشنگ کشاورز و خسرو خسروی، پژوهشی مستند و با-اهمیت را تولید کرده است که همچنان می‌تواند یکی از معتبرترین منابع تحقیقاتی در این حوزه محسوب شده و مورد مطالعه قرار گیرد.

بر اساس پژوهش هوگلاند، در طول دهه‌ی پنجاه و در مقابل رشد کمتر از ۱ درصدی جمعیت روستایی در هر سال، رشد جمعیت شهری به‌طور میانگین در سال بین ۴ تا ۶ درصد بوده است و بخش بزرگی از

که بر اثر دگرگون‌شدن نظام سستی روستاها پدید آمد، آغاز می‌شود. دوره سوم را با نام دوره انفجاری می‌خوانند، که از اواخر سال ۱۳۴۹ آغاز شده و تا اواخر سال ۱۳۶۵ و اوایل سال ۱۳۵۷ ادامه یافت.

^۵ امید یوسفی، حامد عبدالرزاقی، بررسی علل حاشیه‌نشینی و راه‌حل رفع تعارض با اصول شهرسازی: <http://is.gd/AkstNV>

این جمعیت، که همان روستاییان فاقد زمین و تخصص بودند، به سرعت در محلات حاشیه‌ای و بی‌قواره ساکن شدند.^۶

امکان دسترسی به کار بزرگ‌ترین جاذبه‌ی شهرها برای روستاییان محسوب می‌شد. در طول دهه ۱۳۵۰، یعنی وقتی اقتصاد روستایی در حال رکود بود، نواحی شهری ایران رونق اقتصادی ناگهانی‌ای را تجربه می‌کرد که ناشی از افزایش پیوسته و ثابت درآمدهای نفتی بود. دولت قسمت اعظم این درآمد را صرف سرمایه‌گذاری بر پروژه‌های بی‌شمار ساختمان‌سازی در سراسر کشور کرد. بر این اساس صنعت ساختمان‌سازی با افزایش اشتغالی به میزان متوسط ۷/۶ درصد در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶ گسترده‌گی قابل توجهی یافت.

اکثر کارگران این بخش نیز مهاجران روستایی بودند، که گزارش می‌شود تنها در همین صنعت ساختمان به تعداد یک میلیون نفر از آن‌ها مشغول به کار بوده‌اند. همچنین در طول این دهه و تا سال ۵۶ حدود دو و نیم میلیون کارگر نیز در مؤسسات تولیدی به فعالیت اشتغال داشته‌اند. این کارگران اغلب با پیشینه‌های روستایی و در فقدان مهارت‌های لازم و تخصصی در کارگاه‌های کوچک و یا صناعی مانند بافندگی و نساجی و چرم‌سازی و مواد غذایی استخدام می‌شدند. کار در منازل، سرایه‌داری، آبدارچی، دوره‌گردی و فروشنده‌گی، از جمله گسترده‌ترین دامنه‌ی اشتغال آن‌ها را به خود اختصاص می‌دادند.

ارزیابی مشابهی با این بخش از تحقیق هوگلاند را می‌توان در «ایران بین دو انقلاب» اثر ارواند آبراهامیان مشاهده کرد:

«بی‌گمان سطح زندگی بیش‌تر خانواده‌هایی که به آپارتمان‌های مدرن، مزایای برنامه‌های اجتماعی دولت مانند بیمه بیکاری، و طرح‌های سهام‌شدن در سود مؤسسات صنعتی و همچنین کالاهای مصرفی به‌ویژه یخچال، تلویزیون، موتورسیکلت و حتی خودروهای شخصی دسترسی داشتند، بهبود یافت. اما این مسأله نیز واقعیت داشت که با گسترش حلبی‌آبادها، افزایش آلودگی هوا و افزایش ترافیک آزاردهنده‌ی خیابان‌ها، کیفیت زندگی بیش‌تر خانواده‌ها نیز پایین آمد. از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵، درصد خانواده‌های شهری که در یک اتاق زندگی می‌کردند از ۳۶ به ۴۳ رسید. در آستانه انقلاب، ۴۳ درصد از خانواده‌های تهرانی مسکن مناسبی نداشتند و تهران با بیش از ۴ میلیون جمعیت، علی‌رغم درآمدهای زیاد نفتی، هنوز نظام فاضلاب، مترو و حمل‌ونقل عمومی درستی نداشت. [...] قشر پایین طبقه کارگر به‌ویژه کارگران ساختمانی، دستفروش‌ها، کارکنان کارخانه‌های کوچک و

^۶ زمین و انقلاب در ایران، اریک جیمز هوگلاند، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: نشر پژوهش و شیرازه، ۱۳۸۱؛ صفحه ۲۰۵.

کارگران موقت— که مشمول طرح‌های بیمه و برنامه‌های مشارکت در سود نبودند، از مزایای برنامه‌های رفاه اجتماعی بهره‌مند نمی‌شدند. به بیان دیگر، درآمدهای بیش از حد نفت به فقر این توده‌های میلیونی که بیش‌ترشان از روستا به شهر رانده شده بودند پایان نداد، بلکه شکل آن را مدرن کرد.^۷

بر اساس برخی آمارها روند مهاجرت روستاییان به شهرها از سالی ۳۰ هزار در دهه‌ی ۱۳۱۰ به رقم ۳۳۰ هزار در سال‌های ۴۶ تا ۵۵ رسید.

”در اواخر دهه‌ی ۱۳۵۰ جمعیتی در حدود سه میلیون مهاجر روستایی در شهرها به سر می‌برد. یک میلیون از این تعداد به‌صورت عملی ساختمانی مشغول به کار شد (و بنابراین به‌صورت کارگر ناماهر بخشی از طبقه کارگر بود) و ۹۰۰ هزار نفر، یعنی ۱۰ درصد جمعیت کارگری ایران، نیز در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ بی‌کار بودند. عده‌ای هم به‌صورت دوره‌گرد، دست‌فروش، کارگر موقت، باربر، آبدارچی، پیش‌خدمت، به طبقه‌های حاشیه‌ی شهری پیوستند یا به‌ناچار به حواشی جامعه (روسی، ولگرد، فروشنده‌ی مواد مخدر و معتاد، جیب‌بر و گدا) ملحق شدند.^۸

بخش بزرگی از این جمعیت تهی‌دست شهری به جهت دست‌وپنجه‌نرم کردن روزمره با فقر و به‌ویژه برای رهایی نسبی از فقر مطلق به زمین‌های حومه‌ی شهرهای بزرگ مانند تهران سرازیر شدند تا با ساختن سرپناه حداقلی قدری از هزینه‌های روزانه‌ی سبد خانوار بکاهند.

در این مرحله است که «اسکان» ناگهان به «مسأله» تبدیل می‌شود. زمین‌های با قابلیت سکونت شهری، که در فرایند تجدید سازمان شهر مدرن دارای ارزش افزوده‌ی فوق‌العاده شده‌اند، این نیروی کار را از

^۷ ایران بین دو انقلاب، ایرواند آبراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتحی ولیلایی. تهران؛ نشر نشی ۱۳۸۴؛ صفحات ۵۵۰ تا ۵۵۱.

^۸ جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه: احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸ صفحه ۵۰۱. همچنین رجوع کنید به: ایران دیکتاتوری و توسعه؛ فرد هالیدی، ترجمه محسن یلفانی و علی طلوع، تهران، انتشارات علم، ۱۳۵۸. صفحه ۱۷۴ و ۱۷۵.

همچنین بر اساس طرح پژوهشی دیگری در سال ۱۳۵۱، ۱۰ درصد از خانوارهای شهرنشین که مرفه‌تر از دیگران بوده‌اند، ۴۰ درصد کل مصرف خانوارهای شهری را در دست داشتند (در مقابل ۳۸ درصد در سال ۱۳۴۸)؛ در حالی که ۱۰ درصد دیگری که محروم‌ترین خانوارهای شهرنشین بوده‌اند، فقط ۱/۶ (یک و شش دهم) درصد کل مخارج خانوارهای شهری را در اختیار داشتند. برای مطالعه‌ی جزئیات بیشتر مراجعه کنید به: مطالعه استراتژی درازمدت طرح آمایش سرزمین که توسط شرکت مهندسین مشاور ستیران برای سازمان برنامه و بودجه انجام شده است. ستیران ۲۵۳۵.

تأمل در سکونت در مراکز شهری بازمی‌دارد و آنان را به فکر «تصرف» و «ساخت‌وسازهای غیرقانونی» در حومه‌های شهری یا «خارج از محدوده» می‌اندازد.

پس از اصلاحات ارضی بیش‌ترین میزان مهاجرت از تعداد کل جابه‌جایی‌ها به طرف تهران بوده است؛ بدین‌ترتیب که تا سال ۱۳۴۳ حدود ۱/۱ میلیون نفر و تا سال ۴۵ حدود ۱/۶ میلیون نفر و تا سال ۵۳ حدود ۵۰ درصد کل مهاجرین کشور جذب تهران بزرگ شده بودند. نتیجه‌ی این هجوم گسترده پیدایش حاشیه‌نشینی در اطراف تهران، کمبود و فقدان تأسیسات و تجهیزات زیرساختی، کمبود مسکن و مهم‌تر از همه بورس‌بازی بر روی زمین بود که نتیجه‌ی آن اشغال اراضی اطراف شهر تهران بود.

برخی زمین‌های زراعی غیرقابل استفاده در حومه‌های شهری به‌مرور توسط سودجویان به مهاجرین فروخته می‌شود. زمین‌هایی فاقد سند که به‌سرعت در آن‌ها ساخت‌وسازهای وسیع با مصالح نامرغوب انجام می‌پذیرد. زمین‌های دولتی اطراف شهرها، زمین‌های قابل سکونت کناره‌ی رودخانه‌ها و مسیل‌ها آماده‌ی سکونت می‌شوند و به‌زودی جمعی تازه از هم‌ولایتی‌ها و هم‌شهری‌ها به همسایگی در این زمین‌ها دعوت می‌شوند.

آنچه در ایران دهی ۴۰ و با اجرایی‌شدن طرح اصلاحات ارضی رقم خورد، موجی از روستاییان را به سوی شهرهای بزرگ روان کرد، که کماکان برخی از تحلیل‌گران تاریخ معاصر ایران آن را عاملی بزرگ در ایجاد لشگر خیابانی‌ای ارزیابی می‌کنند که در نهایت دودمان طراحان و مجریان آن را برانداخت. احمد اشرف در این باره می‌نویسد:

«انقلاب سفید» تحت فشار دولت کندی از بالا برنامه‌ریزی و اجرا شد. نه دهقانان و نه طبقه‌ی متوسط، هیچ‌کدام در شروع آن مشارکت نداشتند. آغاز انقلاب سفید یک انتخاب سیاسی بود که عمدتاً از خارج حکومت نشأت می‌گرفت و فرآیندی بدون طرح و برنامه داشت. در نتیجه مسیر و پیامدهای آن علاوه بر این که تحت‌تأثیر بازیگران داخلی و خارجی بود، تحت‌تأثیر منافع مادی و غیرمادی نیروهای عمده‌ی اجتماعی نیز قرار گرفت. بازیگران سیاسی اصلی عبارت بودند از: شاه، علی‌امینی نخست‌وزیر، حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی، و دولت کندی از ایالات متحد آمریکا [...]. نیروی محرک و پرتوانی که برنامه‌ی اصلاحات ارضی را به جلو می‌راند، از دو امر موهوم نشأت می‌گرفت؛ این دو امر موهوم «انقلاب دهقانی قریب‌الوقوع» و «اجتناب‌ناپذیری اصلاحات ارضی به‌دلیل توسعه سرمایه‌داری» بود.^۹

^۹ اشرف، همان.

اگرچه با تبلیغات گسترده تلاش‌هایی برای انجام اصلاحات ارضی صورت گرفت، اما پس از اجرای مرحله‌ی نخست حکومت دیگر در فکر اصلاحات نبود، بلکه بیش‌تر سعی می‌کرد نظام زمین‌داری موجود را تحت‌قاعده درآورد. اریک هوگلاند در تحلیل بروز چنین تغییر دیدگاهی سه عامل را برمی‌شمارد که عبارتند از: ترس شاه از بی‌ثباتی در نواحی روستایی، که اگرچه ممکن بود به طبقه‌ای از زمین‌داران حامی او منتهی شود، اما در عین حال امکان داشت همین طبقه به تهدیدی برای او تبدیل شده و بیرون از دایره‌ی کنترل قدرت سنتی یعنی مالکان قرار بگیرد. دوم، و بر اساس عامل نخست، او نیاز داشت خلاء قدرت به‌وجودآمده را با بسط حکومت مرکزی به روستاها پر کند. و در آخر این که شاه هیچ شناختی از مسائل اقتصادی و اجتماعی روستاها نداشت و از همین رو تعهدی به دادن تضمین برای موفقیت برنامه‌ی اصلاحات ارضی در درازمدت احساس نمی‌کرد.^{۱۰} به گفته‌ی همین نویسنده:

”در پایان مراحل سه‌گانه‌ی اصلاحات ارضی و با وجود ادعای شاه مبنی به این که همه‌ی روستاییان به صاحبان زمین تبدیل شده‌اند، عملاً بخش عمده‌ی روستاییان خوش‌نشین که فاقد زمین بودند، از این دایره بیرون ماندند. تأثیرات برنامه‌ی اصلاحات ارضی، گرچه به شکلی اساساً محدود، تأیید مالکیت زمین برای زمین‌داران غیرکشاورز، امکان مالک‌شدن زارعان سهم‌بر، تثبیت موقعیت اجتماعی کارگران کشاورز یا بزرگان به‌مثابه‌ی کشاورزان فاقد زمین بود. اصلاحات ارضی خصلت اصلی نظام کشاورزی قبلی، یعنی نظامی را که در آن اقلیت مالک با استثمار اکثریت روستائین از کار کشاورزی سود می‌برد، تغییر نداد.“^{۱۱}

چنین است که «شهر» به عرصه‌ی رویارویی طبقات اجتماعی تبدیل می‌شود. فرایند پیچیده‌ی انباشت سرمایه و گرایش آن به تمرکز شهر را به محل نزاع سرمایه‌داران و فرودستانی بدل می‌کند که با وجود برتری جمعیتی و تحمل بیش‌ترین میزان فشار در فرایند تولید از مواجهه در حد بازتولید نیروی بدنی سهم می‌برند. نظام عرضه و تقاضا، مدیریت حمل‌ونقل شهری، بحران‌های زیست‌محیطی و بحران‌های مربوط به مسکن از جمله تضادها و چالش‌هایی هستند که در شهر نمایان می‌شوند. مداخله‌ی دولت به‌عنوان نماینده‌ی بورژوازی نیز نه‌تنها به مهار این بحران‌ها کمک نمی‌کند، بلکه مسبب باز-زایی و حجیم‌شدن منازعات شهری می‌گردد.

^{۱۰} هوگلاند، همان، صفحه ۱۲۱.

^{۱۱} همان، صفحه ۱۷۸.

این منازعات در فرایند تکوین سرمایه‌داریِ پسا-صنعتی، شهری‌شدنِ روستاییان، زایشِ جمعیتِ عظیمِ جویای کار و رشد حواشی شهری در کشورهای غیر-اروپایی که چرخه‌ی نسبتاً آرام و بطئیِ صنعتی‌شدنِ شهر را طی نکرده‌اند، واجد ابعادی به‌مراتب فاجعه‌آمیزتر می‌گردد.

مارکس در رابطه با انحلال یک شیوه‌ی قدیمی تولید و نیز فرایند سلب مالکیت می‌نویسد:

”وقتی که زمین‌داران بزرگ انگلیسی گماشتگان خود را — که قسمتی از اضافه‌تولید زمین‌شان را مصرف می‌نمودند — اخراج کردند؛ وقتی که کشت‌کاران آن‌ها کلبه‌نشینان کوچک را بیرون کردند و غیره، یک توده‌ی از دو جانب آزاد شده‌ی نیروی کار زنده به بازار کار سرازیر شد: آزاد از مناسبات قدیمی کلیانته، مناسبات بندگی دوران فئودالیسم یا خدمت، و همین‌طور آزاد از تمام اجناس و اموال، از هر شکل زندگی واقعی و عینی و آزاد از همه‌ی تملک‌ها. چنین توده‌ای یا به فروش نیروی کارش یا به گدائی، ولگردی و یا دزدی به‌عنوان تنها منبع درآمد تنزل می‌نماید. تاریخ این حقیقت را نشان می‌دهد که این توده ابتدا به گدائی، ولگردی و جنایت پرداخت، ولی از این مسیر و به‌وسیله‌ی دار و قاپوق و شلاق به جاده‌ی تنگی که به بازار کار منتهی می‌شد رانده گشت. برعکس وسائل معاشی که قبلاً به‌وسیله‌ی اربابان و گماشتگان آن‌ها مصرف می‌شد، اکنون در دسترس خرید با پول بودند. پول نه این وسائل معاش را آفریده و نه انباشته بود. آن‌ها خود قبل از آن که با دخالت پول مصرف و تجدیدتولید شوند وجود داشتند، مصرف می‌شدند و تجدیدتولید می‌شدند. تنها تغییر این بود که این وسائل تولید اکنون به بازار مبادله ریخته شده بودند. آن‌ها اکنون از اتصال بلاواسطه‌شان با دهان گماشتگان و غیره کنده شده بودند و از ارزش استفاده به ارزش مبادله تبدیل گشته بودند، و بدین طریق تحت حکومت و حاکمیت ثروت پولی درآمد بودند.“^{۱۲}

پرویز پیران در مقاله‌ای پیرامون رشد و بازتولید حاشیه‌نشینی می‌نویسد:

”در جهان پیشرفته ترکیب سه عامل؛ الف: انقلاب سبز و یا تشدید استثمار دهقانان برای تولید سوداگرانه‌ی محصولات کشاورزی، ب: غارت جهان سوم با تحمیل غرامت جنگی و ج: رونق سرمایه‌داری تجاری در راه‌های دور، انباشت اولیه‌ی لازم برای سرمایه‌گذاری صنعتی را فراهم آورد و صنعتی‌شدن به تانی یا شروع از صنایع سبک و تبدیل تدریجی کارگاه به کارخانه صورت پذیرفت. هجوم دهقانان به شهرها با رفتن ماشین‌آلات و ابزار

^{۱۲} صورت‌بندی‌های اقتصاد پیش‌سرمایه‌داری، کارل مارکس، ترجمه‌ی خسرو پارسا، نشر دیگر، صفحه ۷۳.

به روستا و تبدیل فعالیت‌های روستایی به مزرعه‌داری سوداگرانه، که طالب بازار جهانی بود، همراه گشت؛ لذا تعادلی بین نیروی کار و ماشین برقرار گردید و هم‌گام با رشد صنعت، تولید، تولید سوداگرانه‌ی محصولات کشاورزی نیز رواج یافت. لذا تعادلی بین سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات برقرار گشت و فقط بعدها ظرفیت تولیدی فوق‌العاده بالای جوامع سرمایه‌داری، که اقتصادهای ملی جهان سوم را در خود جذب کرده بودند، بخش سوم یا خدمات را رشدی در خور بخشید. اما به‌عکس، در جهان تمرکزگرایی شدید خاصه به‌صورت اداری و واسطه‌گری که از فرایند ادغام اقتصاد ملی در اقتصاد سرمایه‌داری نشأت می‌گیرد، چند شهر اصلی و به‌ویژه پایتخت را به ایستگاه مبادله‌ی کالا بدل کرد، بخش سوم اقتصاد یا خدمات را بدون رشد اقتصادی مطلوب و بدون رشد هماهنگ صنعت و کشاورزی به‌صورتی فوق‌العاده سریع و بادکنکی توسعه می‌دهد و به قول مانوئل کاستلز مشاغل پارازیت چون خرده‌فروشی، دوره‌گردی، پیش‌خدمتی و نوکری و پادویی، کارمندی جزء اداری، کارهای غیر-تخصصی و موقتی یا به‌طور خلاصه بی‌کاری پنهان و آشکار را رونقی به‌سزا می‌بخشد^{۱۳}.

اگرچه نخستین زاغه‌ها در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ در جنوب‌شهر تهران و در ویرانه‌های سابق کوره‌های آجرپزی جنوب‌شهر به وجود آمدند و اگرچه کسانی که در این زاغه‌ها و گودها زندگی می‌کردند، هم تهی‌دستان شهری و هم مهاجران روستایی و کارگران ساده‌ی ساختمانی بودند، ولی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ مهاجرت بی‌رویه از مناطق مختلف به شهرهای بزرگ و پایتخت شتاب بیش‌تری گرفت و از این زمان شکل حاشیه‌نشینی شهری به‌عنوان یک شکل اجتماعی شهری و ساختاری خودنمایی کرد. شتاب‌گرفتن مهاجرت‌های داخلی و افزایش سریع جمعیت شهرها به پیدایش صورت‌های گوناگون حاشیه‌نشینی در داخل محدوده و خارج از محدوده‌ی شهری و نیز در بافت‌های انحطاط‌یافته و فقیرنشین شهرهای بزرگ انجامید. از این روست که از یک طرف بحران مسکن و یافتن مأوا و تصرف زمین‌های بلااستفاده‌ی شهری توسط تهی‌دستان، و از طرف دیگر پروژه‌ی افسارگسیخته‌ی سلب مالکیت از فرودستان و ظهور طبقه‌ای از بورژوازی مستغلات یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل مرتبط با فرایند عام تکوین سرمایه‌داری و صنعتی‌شدن شهر در تاریخ ایران مدرن است.

جعفر شهری زمانی در ترسیم سیمای جماعتی موسوم به «خندق‌نشینان» گفته بود:

^{۱۳} آلونک‌نشینی در تهران، پدیده‌ای اجتماعی با اثرات اقتصادی؛ پرویز پیران: <http://is.gd/5Y5QCe>

”خندق‌ها محل اجتماع و سکونت روز و شب الواط و اراذل و فقرا و غربا و کولی‌ها و شترداران و دزدان و فواحش و دراویش و قلندران و امثال آن بود که بدون مزاحمت می‌توانستند در آن تردد و زندگی بکنند. کولی‌ها و شتردارانی که در آن سیاه‌چادرهای خود را افراشته و قاطرچپانی که آن‌را مأمن و گوسفنددارانی که آن‌را محل نگهداری احشام ساخته و بی‌خانمان‌هایی که غار و دخمه‌هایی در آن به‌وجود آورده منزل می‌ساختند و فواحشی که این‌گونه دخمه‌ها را مأوای خویش کرده کارگزاری قاطرچیان و شترداران می‌کردند. ایضاً هر قسمت آن طفیل دسته‌ای از لشوش و محل عرض‌وجود عده‌ای از اجامر و قمارباز و آدم‌لخت‌کن و مزاحم و شریر که آن‌را محل درآمد خویش می‌داشتند“^{۱۴}.

روایت شهری از خندق با وجود تداعی تصویری زشت و آزاردهنده، چیزی نیست جز روایت‌گری از مطرودان جامعه که نمونه‌های کلاسیک آن را در داستان‌های چارلز دیکنز می‌توان سراغ گرفت. با این حال، همین تصویر در فرایند توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌دارانه و در پیکر شهر مدرن و خاصه تهران، واجد خصایلی شد که از منظر اقتصاد سیاسی واجد معنایی متفاوت است. از این جاست که زاغه‌ها، گودها و حاشیه‌های شهری در ایران به‌وضوح با دیگر بخش‌های جدا-افتاده در کلان‌شهرهای در حال توسعه قابل‌قیاس است.

از این پس است که زمین به جدیدترین و سودآورترین سوژه‌ی سرمایه‌گذاری و انباشت سود تبدیل می‌شود. هاروی در این‌باره می‌نویسد:

”حرکت عظیم جمعیت‌های روبه‌گسترش به سوی مناطق شهری فشار زیادی بر زمین و کاربرد آن وارد نموده، و به این ترتیب نقشی کلیدی در افزایش ارزش زمین و اجاره‌بهای آن بازی کرده است، افزایشی که مستقیم به جیب سرمایه‌داران زمین‌دار و بسازوبفروش‌ها سرازیر شده است“.

به گفته‌ی هاروی:

”این جمعیت عظیم به‌صورت توأمان هم به نیروی کار بالقوه تبدیل می‌گردد و هم بازاری بالقوه را موجب می‌شود. آن‌ها در عین حالی که چرخه‌ی تولید را می‌گردانند و از طرفی دیگر به‌وسیله‌ی بهره‌های بانکی و اعتبارات مالی تا بناگوش به زیر بدهکاری و بردگی فرو می‌روند، اما اغلب از داشتن حداقلی از مالکیت بر زمین محروم نگاه داشته می‌شوند. برخی از آن‌ها ناگزیر می‌شوند به حاشیه‌های شهری بگریزند و ماوا گزینند؛ اما حتی

^{۱۴} جعفر شهری، طهران قدیم، جلد اول، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۱، صفحه ۲۵.

کرکره‌های آهنی، کارتن‌های بسته‌بندی و پارچه‌های برزنتی که در ساخت سکونت‌گاه‌های خودساخته‌ی حلبی‌آبادها به کار می‌روند، همگی در ابتدا به‌عنوان نوعی کالا تولید شده‌اند^{۱۵}.

بر اساس آنچه پیش‌تر گفته شد، شاهد نوعی انقلاب اجتماعی در بطن شهر مدرن بوده‌ایم؛ شهری که «شهریار» آن رویای خلق «شهرستان پهلوی»^{۱۶} را در سر می‌پرواند. شاه و سرمایه‌داران وابسته با سرشارشدن

^{۱۵} دیوید هاروی، معمای سرمایه و بحران‌های سرمایه‌داری، ترجمه مجید امینی، تهران، نشر کلاغ، ۱۳۹۳، صفحه ۲۲۵.

^{۱۶} «شهرستان پهلوی نام یک مجموعه بزرگ شهری بود که طرح اجرای آن در زمان سلطنت محمدرضا پهلوی ریخته شد، ولی با رخ دادن انقلاب ۵۷ این طرح هیچ‌گاه اجرا نشد. ساخت بخشی از این طرح که برج مخابراتی آن بود، دو دهه بعد از انقلاب با نام جدید برج میلاد آغاز شد و در سال ۱۳۸۷ به پایان رسید. شهرستان پهلوی قرار بود در تپه‌های عباس‌آباد تهران ساخته شود، و پس از ساخت می‌توانست به نخستین مجموعه در نوع خود در خاورمیانه و بزرگ‌ترین در آسیا تبدیل شود. این مجموعه شامل میدان بزرگ «شاه و ملت»، کاربری‌های متعدد سیاسی، اداری، خدماتی، فرهنگی، تالارهای موسیقی، تماشاخانه‌ها، مرکز تجارت جهانی، فروشگاه‌ها و ایستگاه‌های مترو، قرار بود پروژه‌ای برای نمایش توانایی‌ها و دستاوردهای نوین کشور و ساختن چهره‌ای جهانی از پایتخت باشد. در طرح جامع سال ۱۳۴۸ ایجاد محله‌ی جدیدی برای امور اداری، سیاسی و بین‌المللی در تپه‌های عباس‌آباد پیش‌بینی شده بود و در اواخر سال ۱۳۵۳ با ترقی قیمت نفت امکان تأمین منابع مالی پروژه‌های عمرانی برای دولت فراهم شد. پیش‌بینی شده بود که بناهایی برای دستگاه‌های اداری کشوری، شهرداری، فعالیت‌های فرهنگی، تجاری و پذیرایی اختصاص یابد. میدان مرکزی وسیع شاه و ملت از میدان شاه در اصفهان و میدان سرخ در مسکو وسیع‌تر بود و به برگزاری مراسم بزرگ ملی اختصاص داشت. فضاهای عمومی باز، پارک‌ها و باغ‌ها و راه‌های ارتباطی این فضای باشکوه را به خود اختصاص می‌دادند. در سال ۱۳۵۷ خورشیدی ساختمان اولین تونل متروی تهران نیز در منطقه شهرستان پهلوی آغاز و انجام شد. این بخش از خط یک قرار بود دارای چهار ایستگاه در منطقه شهرستان پهلوی باشد که ایستگاه اول آن در زیر بلوار شهبانو فرح، ایستگاه دوم در زیر میدان انقلاب، ایستگاه سوم در زیر بلوار داریوش بزرگ و ایستگاه چهارم در زیر بلوار محمدرضا شاه احداث می‌شد. پس از انقلاب بخش عمده‌ای از این زمین‌ها که از جنوب به خیابان شهید بهشتی، از غرب به بزرگراه مدرس، از شرق به جلفا و داودیه و از شمال به میرداماد — حقانی — ختم می‌شد، به فضای سبز و قسمتی نیز به مصلی تبدیل شد.

در حال حاضر زمین‌های این پروژه‌ی افسانه‌ای و بزرگ (که متأسفانه اجرا نشد) به این کاربری‌ها اختصاص یافته است: مصلای تهران (از جنوب به خ عباس‌آباد یا بهشتی فعلی، از شرق به خ قنبر زاده فعلی، از غرب به خ پاکستان فعلی و بزرگراه شاهنشاهی یا مدرس فعلی، از شمال به بزرگراه داریوش کبیر یا رسالت فعلی) سازمان ارتباطات اسلامی و قسمتی از زمین‌های خالی و بی‌استفاده (از جنوب به بزرگراه داریوش کبیر یا رسالت فعلی، از شرق به بزرگراه جهان کودک یا حقانی فعلی، از غرب به بزرگراه شاهنشاهی یا مدرس فعلی، از شمال به بزرگراه ۷۶ متری شمال عباس‌آباد یا شمال شهرستان یا همت پارک بهشت مادران) واقع در زمین‌های منطقه جلفا، از شمال به بزرگراه ۷۶ متری شمال عباس‌آباد یا شمال شهرستان یا همت فعلی، از شرق خ نیلگون فعلی و خ چلچله، از جنوب به بزرگراه داریوش کبیر یا رسالت فعلی، از غرب به بزرگراه جهان کودک یا حقانی فعلی) پارک طالقانی، ایستگاه متروی حقانی، کتابخانه ملی و فرماندهی نیروی انتظامی ۱۱۰ (از جنوب به بزرگراه ۷۶ متری شمال عباس‌آباد یا شمال شهرستان یا همت فعلی، از شرق، شمال شرقی و شمال به بزرگراه جهان کودک

درآمدهای نفتی در پی عملیاتی‌کردن طرحی بودند که بنا بود در تپه‌های عباس‌آباد ساخته شود. طرح ساخت برج مخابرات، میدانی فراخ‌تر از میدان سرخ مسکو، مراکز تجاری، تالارهای هنری و فرهنگی، فضای سبز، منطقه‌ی ویژه برای احداث وزارت‌خانه‌ها و دستگاه‌های سیاسی و نیز اولین مترو تهران، بخش‌هایی از پروژه‌ی آرمان‌گرایانه‌ی محمدرضا پهلوی بودند. گویی او به رادیکال‌ترین درک ممکن از تملک فضا، سلب مالکیت و جداسازی قطعی فرادستان و فرودستان رسیده بود. دیوید هاروی در کتاب *شهری‌شدن سرمایه می‌نویسد*:

”تقاضای سرپناه مناسب به‌وضوح در صدر فهرست اولویت‌های طبقه کارگر قرار دارد. سرمایه نیز به‌نوبه‌ی خود به تولید کالایی وجوه مصرف، مشروط بر آن که فرصت‌های کافی برای انباشت را فراهم سازد، علاقه‌مند است. محورهای مبارزه‌ی طبقاتی پیرامون مسأله‌ی مسکن تأثیر چشم‌گیری بر فرایند شهری داشته است.”^{۱۷}

با این حال، درک شاه از منطق توسعه‌ی شهری را می‌توان نوعی امتزاج فی‌مابین سنت دیرپای دیوارکشی پیرامون دارالخلافه با دهات و نواحی پست و شهر نولیبرال دانست؛ جایی که با حصر تهی‌دستان در

یا حقانی فعلی، از غرب به بزرگراه شاهنشاهی یا مدرس فعلی) پارک آب و آتش (از جنوب بزرگراه ۷۶ متری شمال عباس‌آباد یا شمال شهستان یا همت فعلی، از شرق به بزرگراه شاهنشاهی یا مدرس فعلی، از غرب به خ دیدار فعلی، از شمال به بزرگراه جهان کودک یا حقانی فعلی) باغ پرندگان، وزارت راه و ترابری و قسمتی از زمین‌های خالی و بی‌استفاده (از جنوب به بزرگراه داریوش کبیر یا رسالت فعلی، از غرب به بزرگراه جردن یا آفریقایی فعلی، از جنوب غربی به تونل رسالت فعلی، از شرق به بزرگراه شاهنشاهی یا مدرس فعلی، از شمال شرقی به پل‌های فجر فعلی، از شمال به بزرگراه ۷۶ متری شمال عباس‌آباد یا شمال شهستان یا همت فعلی) پارکینگ بیهقی و فروشگاه شهروند مرکزی و مرکز بازیافت زباله (از جنوب به خ اقاقلای فعلی، از جنوب غربی به خ بیهقی فعلی، از غرب به م آرژانتین و بزرگراه جردن یا آفریقایی فعلی، از شرق به بزرگراه شاهنشاهی یا مدرس فعلی، از شمال به بزرگراه داریوش کبیر یا رسالت فعلی، از شمال غربی به تونل رسالت فعلی) وزارت تعاون و قسمتی دیگر (از جنوب به خ تخت طاووس یا مطهری فعلی، از شرق به خ اکبری فعلی، از غرب به خ روزولت یا مفتاح فعلی، از شمال به خ عباس‌آباد یا بهشتی فعلی). در ضمن برج میلاد که قرار بود در زمین‌های این مجموعه که در حال حاضر جزو مجموعه سازمان ارتباطات اسلامی است، ساخته شود، در محلی دیگر بنام تپه‌ای نصر ساخته شد که از شمال به بزرگراه ۷۶ متری شمال عباس‌آباد یا شمال شهستان یا همت فعلی، از غرب به بزرگراه ایوبی یا شیخ فضل‌الله فعلی، از جنوب به بزرگراه داریوش کبیر یا رسالت فعلی و از شرق به بزرگراه پارک وی یا چمران فعلی و بیمارستان میلاد فعلی منتهی می‌شوند.”

قانون اجرای برنامه‌ی نوسازی عباس‌آباد: <http://is.gd/kpOFXf>

جانمای، نقشه و ماکت‌های شهستان: <http://is.gd/O6jB6r>

مونوگرافی محله عباس‌آباد تهران: <http://is.gd/uHdBVW>

^{۱۷} دیوید هاروی، *شهری‌شدن سرمایه*، ترجمه عارف اقوامی‌مقدم، تهران، اختران، ۱۳۸۷، صفحه ۵۸.

گتوهای خارج از محدوده امن‌ترین فضای حیاتی را برای سرمایه‌گذاری بنیادها و شرکت‌های چندملیتی فراهم می‌آورد.

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ افزایش چشم‌گیر درآمد نفتی منجر به انباشت بیش‌تر سرمایه در بخش خصوصی دست‌کم به دو شیوه شد: نخست آن که دولت با نرخ‌های مطلوب به برگزیدگان تجاری وام اعطا می‌کرد؛ دوم آن که تورم و افزایش درآمدهای واقعی منجر به پیدایش سودهای بادآورده از طریق خریدوفروش زمین و ساختمان‌سازی شد؛ علاوه بر آن، تشویق‌های دولت به منظور جایگزینی محصولات داخلی به جای واردات موجب شد که بسیاری از واردکنندگان کالاهای صنعتی کارخانه‌هایی را در داخل کشور تأسیس کنند. همه‌ی این عوامل منجر به افزایش سهم بخش خصوصی در تشکیل سرمایه در صنعت و ساختمان‌سازی شد، که از ۷۵۰ میلیون دلار در سال ۱۳۳۸ به ۷/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت. تعداد کارخانه‌های با ۱۰ کارگر یا بیش‌تر از ۱۴۰۰ کارخانه در سال ۱۳۳۹ با تقریباً یک‌صد هزار کارگر به ۵۴۰۰ کارخانه در سال ۱۳۳۹ با تقریباً چهارصد هزار کارگر رسید که ۹۶ درصد آن در اختیار بخش خصوصی بود. پروژه‌های عظیم ساختمانی دولت، گسترش بازارهای داخلی، رشد سریع جمعیت و گسترش شهرنشینی به صدها تن از تجار، صاحبان صنایع، واردکنندگان، پیمان‌کران، مهندسان مشاور و دیگر گروه‌ها فرصت داد که ثروت بیاندوزند.^{۱۸} اما در سوی دیگر این وضعیت مناسب برای انباشت ثروت و سرمایه‌داری، تهی‌دستان با پیشه‌ساختن زندگی در اجتماعات آلونکی، کپرنشینی، زاغه‌نشینی و گودنشینی، و با پذیرش مرارت‌های زیستن در زمین‌های نمور و دخمه‌مانند واکنشی به نرخ بالای زمین و مسکن و منطق حداکثری سود بورژوازی مستغلات نشان داده و سعی کردند تا حتی‌المقدور بخشی از حق خود از فضاها را غصب‌شده را بازپس گیرند.

تهران در آن سال‌ها هر قدر که با سرعتی بالا صاحب برج‌ها، مراکز خرید، ساختمان‌های شیک تفریحی و کلوب‌های پر زرق و برق می‌شد، در فقدان فضای حیاتی برای سیاست‌ورزی چیزی در خود کم داشت. شهر به اشغال نظریه‌های توسعه‌ی سرمایه‌دارانه درمی‌آمد و بورژوازی مستغلات با کمک نیروی سرکوب نظامی و امنیتی دست‌اندرکار عملیاتی‌کردن این ایده‌ها بود. هر قسم مشارکت از ساکنین شهر سلب و همه‌چیز در خلاقیت فردی شهریار خلاصه می‌شد. در حالی که شاه و اطرافیان او چنان طرح‌هایی در شهر اجرا می‌کردند، ولی روزبه‌روز به وسعت حاشیه‌نشینی افزوده می‌شد و لحظه‌به‌لحظه کیفیت زیست تهی‌دستان شهری بیش‌تر تقلیل می‌افت.

^{۱۸} اشرف و بنوعیزی، همان، صفحه‌ی ۸۱.

علی بنوعیزی که تک‌نگاری‌ای را در باره‌ی آلونک‌نشین‌های خیابان ادوارد براون تهران برای گروه مطالعات شهری دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۳ تهیه کرده است، در مقدمه‌ی مقاله‌ی خود یادآور شده که در آن زمان مهاجرت از روستا به شهر و ظهور پدیده‌ی آلونک‌نشینی هنوز تازه و ناشناخته بود. به نوشته‌ی وی آن‌چه آلونک‌نشینان، یا به اصطلاح آن دوره «حاشیه‌نشینان»، را از دیگر تهی‌دستان شهری متمایز می‌کرد، بیش‌تر وضع سکونت نابسامان و پرتراکم آنان بود که اغلب آلونک‌های حصیری خود را با استفاده از مصالح ساختمانی بی‌دوام چون خشت و گل و جعبه و پیت حلبی و چادر و حصیر و نایلون در مدتی کوتاه (و در صورت لزوم حتی یک‌شبه) در مکان‌های متروکه‌ی شهر و یا در زمین‌های متصرفی، گاه در حاشیه و گاه در بطن شهر، برپا می‌ساختند و زندگی خانه‌به‌دوش و پرتلاطم خود را از سر می‌گرفتند. با این وجود، بنوعیزی یادآور می‌شود که مسأله‌ی حاشیه‌نشینی در زمان این پژوهش، یعنی در سال‌های اول دهه‌ی ۱۳۵۰، تنها از نظر وضع و نیازهای مبرم اقتصادی و اجتماعی و رفاهی و بهداشتی حاشیه‌نشینان مطرح بود و هنوز کسی به نیروی سیاسی بالقوه این گروه چندصدهزار نفری و بعدها چندمیلیون نفری در جامعه‌ی شهری ایران به‌خوبی پی نبرده بود.^{۱۹}

اما آیا به‌راستی این‌گونه بوده است؟! آیا گروه‌های سیاسی و خاصه جریانات مارکسیستی، که مشخص‌تر از هر جریان و گروه سیاسی یکی از بنیادین‌ترین اهداف مبارزات خود را در تغییر مناسبات اجتماعی و از بین بردن فاصله‌های طبقاتی و بازتوزیع عادلانه‌ی ثروت می‌گذارند، از درک چنین تضاد مهیبی عاجز بودند؟

^{۱۹} مجله الفبا، شماره‌ی چهارم. آلونک‌نشینان خیابان ادوارد براون، صفحه ۵۳.

حاشیه در جنبش چریکی

در دوران پسا-اصلاحات، و با تشدید فقر نسبی و مطلق در سویی از شهر و روند صعودی انباشت ثروت در سوی دیگر آن، و نیز با سرکوب منتقدان و مخالفان سیاسی و انسداد هر رهیافتی برای مشارکت اجتماعی، جمع قابل توجهی از روشنفکران و جوانان به دشمنی علنی با شخص شاه و نظام استبدادی و سرمایه‌داری برخاستند. بخشی از این جوانان همان کسانی بودند که در اواخر دهه‌ی ۴۰ شمسی و با درک این که حکومت مجال ابراز وجودی را به مخالفان خود نخواهد داد، مقدمات مبارزه‌ی مسلحانه با رژیم را طرح‌ریزی و در نمادین‌ترین عملیات خود اقدام به تصرف ژاندارمری سیاهکل نمودند.

در این شرایط که بخش‌هایی از جامعه غرق در زرق‌وبرق جدید شده و بخش‌هایی نیز همچون پیرمرد سوزن‌بان در فیل طبیعت بی‌جان اثر سهراب شهید ثالث با دهانی نیمه‌باز شاهد تحولات عظیمی بودند که نه تنها درکی از منطق آن نداشتند، بلکه حتی نامی برای خطاب‌کردن آن نمی‌شناختند، امیر پرویز پویان یکی از فرماندهان جوان جنبش چریکی، در جزوه‌ای نوشت:

”کارگران، حتی کارگران جوان، با همه‌ی نارضایی خویش از وضعی که در آن به سر می‌برند، رغبت چندانی به آموزش‌های سیاسی از خود نشان نمی‌دهند. علت‌های این امر را می‌توانیم پیدا کنیم: فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و ناآگاهی آنان موجب شده است تا به پذیرش فرهنگ مسلط جامعه تا حدی تمکین یابند. به‌ویژه کارگران جوان، حتی ساعات محدود بی‌کاری و اندوخته‌های حقیر خود را صرف تفریحات مبتذل خرده‌بورژوازی می‌کنند. غالب آن‌ها خصائل لومپن پیدا کرده‌اند. هنگام کار اگر مجال گفتگو داشته باشند، می‌کوشند تا با مکالمات مبتذل ساعات کار را کوتاه سازند. گروه کتاب‌خوان کارگران مشتری منحط‌ترین و کثیف‌ترین آثار ارتجاعی معاصر هستند“^{۲۰}.

^{۲۰} امیر پرویز پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا، برگرفته از مجموعه آثار پویان تحت عنوان *خواندن با گلولی خونین* از نشر الکترونیک آلترناتیو، ۱۳۹۱.

این وضعیت که می‌توان از آن به‌مثابه‌ی لحظه‌ی انکشاف نیهیلیسم اجتماعی نام برد، از سوی جریان‌ات و حلقه‌های روشنفکری روز مورد تأمل قرار می‌گرفت. محفل‌های روشنفکری متوجه نیهیلیسم پس‌پشت مناسبات اجتماعی تازه بودند، اما اغلب از آن به‌مثابه‌ی نوعی بن‌بست فلسفی یاد می‌کردند. اقبال این حلقه‌ها به عبور از خط اثر ارنست یونگر، بازگشت به خویشتن اثر اقبال لاهوری، یا برخی نظروزی‌های شرق‌شناسانه‌ی داریوش شایگان را می‌توان در این راستا درک کرد.^{۲۱}

پویان و رفقای او اما جزو معدود روشنفکرانی‌اند که برای درهم‌شکستن این امتناع نیهیلیستی راهی به‌جز تأملات محض فلسفی می‌جویند:

”تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه‌ی مستقیم و استوار با توده‌ی خویش‌اند، ما نه هم‌چون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه هم‌چون ماهی‌های کوچک و پراکنده در محاصره‌ی تمساح‌ها و مرغان ماهی‌خوار به‌سر می‌بریم. وحشت و خفقان و فقدان هر نوع شرایط دموکراتیک رابطه‌ی ما را با مردم خویش بسیار دشوار ساخته است. حتی استفاده از غیرمستقیم‌ترین و در نتیجه کم‌ثمرترین شیوه‌های ارتباط نیز آسان نیست. همه‌ی کوشش دشمن برای حفظ همین وضع است. تا با توده‌های خویش بی‌ارتباطیم، کشف و سرکوبی ما آسان است. برای این‌که پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده‌ی خویش ارتباط مستقیم و استوار به وجود آوریم.“^{۲۲}

عباس زرندی ضمن اشاره به مقاومت و نبرد ساکنین خارج از محدوده با گارد و نیروهای وابسته به شهرداری تهران در برابر تخریب و سلب مالکیت می‌گوید:

”به نظرم مهم‌ترین عامل در تسریع و گسترش نقد مشی چریکی در داخل کشور تأثیر «مبارزات خارج از محدوده» در تابستان ۱۳۵۶، یعنی یک‌سال پس از ضربات تابستان ۱۳۵۵ بود. این مبارزات توده‌ای دو دگم اصلی مشی چریکی را عملاً زیر سؤال برد، یکی

گذشته از مجموعه‌ی بزرگی از آثار سینمایی، که به بیان پویان در زیر دسته‌بندی تفریحات مبتذل و ارتجاعی قرار می‌گیرند، می‌توان به برخی آثار ارجاع داد که با نگاهی انتقادی به بازنمایی این وضعیت پرداخته‌اند. از این جمله: «کافر» به کارگردانی فریدون گله (۱۳۵۲)، «تنگنا» به کارگردانی امیر نادری (۱۳۵۲)، «سه قاپ» به کارگردانی زکریا هاشمی.

^{۲۱} برای مطالعه بیشتر پیرامون فضای فکری حاکم بر این دسته از روشنفکران رجوع کنید به کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب؛ سرگذشت نافرجام بومی‌گرایی»، مهرداد بروجدی، ترجمه‌ی جمشید شیرازی. تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز. چاپ پنجم، ۱۳۸۷.

^{۲۲} امیر پرویز پویان، همان.

این که هیچ مبارزه‌ای جز مبارزه‌ی مسلحانه در شرایط دیکتاتوری شاه ممکن نیست، و دوم این که نقش پیشاهنگ در مبارزه‌ی توده‌ای حتماً باید با عمل مسلحانه همراه باشد.^{۲۳}

جنبش مسلحانه و چریک‌های جوان ایران برای ارتباط با طبقه کارگر و برای شکستن فضای سرد و پوچ حاکم بر شهر تلقی‌ای از **اراده‌ی معطوف به قدرت** را در نظر داشتند تا از طریق آن‌چه مسعود احمدزاده، دیگر نظریه‌پرداز جنبش، دیالکتیکِ موتور کوچک و بزرگ می‌نامید، سایه‌ی رعب و وحشت حاکم را دچار تزلزل کرده و امکانِ شدن را از درون شرایط امتناع بیرون آورد. برخلاف آن‌چه برخی محققین عنوان می‌کنند، با وجود تمایل جنبش به مبارزه‌ی مسلحانه، هرگز فرایند تأمل نظری بر مناسبات اجتماعی و اقتصادی مورد غفلت جدی واقع نشد؛ بلکه در فرایند تکوین خود با ساحت‌های تازه‌ای از شهر و مبارزات شهری آشنا گردید که مهم‌ترین وجه بیرونیِ آن مطالعات حول آن‌چیزی است که به‌عنوان «مبارزات خارج از محدوده» شناخته می‌شود.

این آشنایی را شاید بتوان به‌مثابه‌ی نقطه‌ی عزیمتی در مبارزات جنبش چپ ایران تلقی کرد. در واقع، برخلاف آنچه بنوعیزی می‌گوید، اگرچه جامعه‌ی دانشگاهی ایران دیرهنگام با این پدیده آشنایی جدی پیدا کرد، اما جنبش چریکی از بطن مبارزات روزمره‌ی خود با این پدیده آشنا شد و سنگ‌بنای مطالعات روستایی و اقتصادی خود را بر آن بنا کرد. این چیزیست که آن‌را پایه‌گذاری **مطالعات اجتماعی رادیکال** می‌نامم، که مشخصاً از درون جنبش انقلابی سر بر آورده است.

این نقطه‌ی عزیمت، به اعتقاد من، مرحله‌ی تأمل جدی اعضای سازمان‌های چریکی بر مطالعات اقتصادی و روستایی است. مرحله‌ای که خود را در آثاری کمتر-شناخته‌شده و درخشان تحت عنوان مطالعات زمین و مسکن و مطالعات خارج از محدوده نمایان کرده است. به گمان من نادیده‌گرفتن این مرحله از تحول در جنبش کمونیستی نه‌تنها بی‌اعتنایی به توان اندیشه‌ورزیِ اعضای این جنبش است، بلکه حتی فضایی را در مبارزات اجتماعی مردم ایران که می‌توانسته به تحکیم سنت سازمان‌دهی از پایین تثبیت گردد، برای همیشه به زایده‌ی تحقیقات آکادمیکِ «بی‌طرفی» حواله خواهد کرد، و احتمالاً تا سال‌های بعد از آن چیزی جز همان مدح و تقدیس تفنگ و گلوله باقی نخواهد گذارد.

^{۲۳} تجربه‌ی فعالیت سیاسی در شکل دانشجویان مبارز و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه ۱۳۵۰؛ عباس زرنندی، انتشارات اندیشه و پیکار، ۱۳۹۰.

نخستین نشانه‌های انکشاف حومه در آثار نویسندگان کمونیست

در سال‌های دهه‌ی ۴۰ شمسی و در پی اجرای اصلاحات ارضی و سرازیرشدن موجی از روستاییان فاقد زمین و ابزار تولید به شهرها، نویسندگان ایرانی عرصه‌ی تازه‌ای را جهت تأمل پیش روی خویش یافتند. آن‌ها با دستمایه قراردادن نوع تقابل و مواجهه‌ی این جمعیت با مسائل نوظهور در بطن شهری، به خلق آثار داستانی نسبتاً پرتعدادی پرداختند که هر یک از آن‌ها نیز می‌تواند به‌عنوان منبعی در جهت شناخت شرایط اجتماعی این دوره به کمک پژوهش‌گران بیاید.

این تلاش‌های اغلب پراکنده به‌زودی توانستند خود را در قالب برخی نشریات یا جُنگ‌های شهرستانی متمرکز نمایند. جُنگ شهرستانی بازار در رشت، جُنگ‌های هیرمند و پارت در مشهد، مهد آزادی و سهند در تبریز، فلک‌الافلاک در خرم‌آباد، جُنگ/صفهان و هنر و ادبیات جنوب، از جمله‌ی این نشریات هستند.

در این دوره، در کنار گیله مرد بزرگ علوی، برخی تکنگاری‌های آل احمد، گلشیری و مدرسی در همین فضای روستایی خلق می‌شود. با این حال، در این بین آثار نویسندگانی چون غلامحسین ساعدی وجود دارند که فراتر از شرحی دقیق از این مناسبات اجتماعی تازه، نگاهی انتقادی را نیز چاشنی کارهای خویش می‌کند. عزاداران تبیل، توپ، ترس و لرز، دَندیل، واهمه‌های بی نام و نشان و گور و گهواره، و یا اثر برجسته‌ی سینمایی‌ای همچون گاو، که بر اساس فیلم‌نامه‌ای از او ساخته شد، برخی از مهم‌ترین آثار او در این حوزه هستند.

اغلب این داستان‌ها در فضاها‌ی عشایری جنوب ایران شکل می‌گیرند و با توصیف روحیات سلحشوری و دلاوری ایلات ایران در برابر دستگاه جور، درون‌مایه‌ای از ادبیات مقاومت را بازنمایی می‌کنند. به‌عنوان نمونه، در داستان توپ (۱۳۴۸) او سعی می‌کند با پرداختن شخصیت «ملا هاشم» نقبی انتقادی در خصلت گریزپذیری مردم در برابر ظلم بزند. او تلاش دارد تا این ایده را پیروراند که فرار و بزدلی عاقبتی جز نابودی در پی ندارد. نقدی که به‌گونه‌ای بسیار گزنده‌تر در داستان دَندیل (۱۳۴۵) عیان می‌شود. جایی که

او با بدل کردن تمام پهنه‌ی روستا به یک «نجیب‌خانه» نشان می‌دهد که چگونه مواجهه‌ی چشم و گوش بسته‌ی مردم روستا با فرهنگ آمریکایی^{۲۴} آن‌ها را به پا-اندازان حاشیه‌ای این فرهنگ تقلیل می‌دهد^{۲۵}.

دیری نمی‌پاید که دوست جوان ساعدی، رادیکال‌ترین شیوه‌ی پرداخت و بازنویسی داستانی را در کنار نقد جدی نظام رایج تعلیم و تربیت بنیان می‌نهد. این رفیق، صمد بهرنگی است که ساعدی خود درباره‌ی او می‌گوید:

”صمد به تداوم مبارزه بیش‌تر ایمان داشت تا به مبارزه‌ی لحظه‌ای یا در برشی از یک زمان. دقیقاً به این معنی که صمد حرکت تاریخی و یا نقش تاریخی هر جنبش و یا هر انسانی را مهم‌تر می‌دانست تا حرکت یا نقش تقویمی هر جنبش یا هر انسانی را^{۲۶}.”

بهرنگی نیز آنچه را اساس ستایش ساعدی است، برآمده از هم‌نشینی او با مردم نقاط مختلف کشور و آموختن از آن‌ها می‌داند. بهرنگی دریافته است که آنچه در تمام این ادبیات داستانی حتی در شاخص‌ترین نمونه‌های آن غایب است، پی‌گرفتن انتقادی تشخیص‌یافته به امید ارائه‌ی آلترناتیوی برای ساختن جهانی بهتر است. در اغلب این نمونه‌های داستانی، اگرچه شرحی دقیق و درست از وضعیت اجتماعی شهر و روستا به دست داده می‌شود، اما مخاطب در انتها در میان انبوهی از نا-امیدی‌ها و تیرگی‌ها به امان خود رها شده و در نهایت به گذشته‌ای آرمانی حواله می‌گردد. در واقع، او (مخاطب) پس از دریافت توصیفاتی زیبایی‌شناسانه نهایتاً خود را قادر به فراروی از مرزهای تجرد نمی‌یابد. مانند نوشته‌های صادق هدایت که با توصیفاتی تیره و تار از زندگی اجتماعی و درج توصیفاتی گزنده از روحیات ایرانیان، اما در آخر به جستار شهر «راگا»^{۲۷} (ری) در گذشته، به‌مثابه‌ی نوعی آرمان‌شهر نوستالژیک برای پرکردن خلاء موجود بسنده می‌کند^{۲۸}.

بهرنگی با تیزی در نقد استمرار چنین نگاهی در آثار ساعدی و سایر دوستان او می‌نویسد:

”من نمی‌دانم که اگر مردم عادی باسواد از قصد نویسنده آگاه نشوند یا به‌سختی آگاه شوند، برای نویسنده حسن است یا عیب. اما همین قدر می‌دانم که اگر معتقد به هنر برای اجتماع باشیم و قبول کنیم که قسمت بزرگ اجتماع را مردم عادی تشکیل می‌دهند، نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت... نگرستن پُر-اندوه ساعدی به گذشته (در پنج

^{۲۴} دندیل، غلامحسین ساعدی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۲.

^{۲۵} کندوکاوی در ادبیات داستانی ایران، علیرضا ذیحق، چاپ اول ۱۳۸۹، نسخه الکترونیکی در:

<http://www.maral65.blogfa.com>

^{۲۶} برای مطالعه درباره‌ی نگاه گذشته‌محور هدایت مراجعه کنید به: هدایت، بوف کور و ناسیونالیسم، ماشالله آجودانی، لندن، انتشارات فصل کتاب، ۱۳۸۵.

نمایش‌نامه از انقلاب مشروطیت) عنصرهای جدا-نشدنی دیگری هم به همراه دارد، مثل خشمی مبارزه‌جوی و امیدی سرسخت و واقع‌بین... و هر لحظه در پی کشف نمودن پستی انسان‌هایی است که "نانشان به قیمت ریختن خون دیگران" به دست می‌آید.^{۲۷}

از همین روست که به اعتقاد او:

"باید توی آتش بود تا فهمید که سوختگان چه دردی دارند و کجای‌شان می‌سوزد و کباب می‌شود و بوی کز از کجای‌شان برمی‌خیزد. با از دور دستی بر آتش داشتن حال سوختگان را نمی‌شود فهمید"^{۲۸}.

بهرنگی و رفیق‌اش بهروز دهقانی علاوه بر آن که سعی می‌کنند به تجربه‌های تازه‌ای در عرصه‌ی داستان‌نویسی — که در عین توصیف شرایط اجتماعی روح امید به تغییر را نیز در مخاطب بدمد — دست بزنند، به اتفاق هم کوشش‌های جدی و کمتر-دیده‌شده‌ای را نیز در رابطه با فهم و شناخت ادبیات فولکور آذربایجان و شناخت سبک زندگی و خصلت‌های اجتماعی مردمان این منطقه بنیان می‌گذارند. دو رفیق، که ساعدی آن‌ها را «دو توأمان آگاه» توصیف کرده است، کار مطالعاتی خود را به‌طور کامل با استقلال فکری از نهادهای دانشگاهی و دولتی ایران رقم می‌زنند. به گمان من، می‌توان این تلاش را به‌عنوان نقطه‌ی عطفی در فکر تأسیس «مطالعات فرهنگی» در ایران معاصر قلمداد کرد.

چنان که گفته شد، اگرچه پیش‌تر تلاش‌های مشابهی در مجامع دانشگاهی ایران نیز انجام شده و گروه‌هایی از جامعه‌شناسان نیز به اهمیت شناخت مناسبات شهری و روستایی ایران مشتاق و بعضاً مجاب شده‌اند، اما اهمیت کار این دو از آن روست که از یک‌سو پژوهش را از پشت میز دانشکده به میدان اجتماعی منتقل کرده‌اند و خود به‌طور مستمر با عناصر زنده‌ی محیط در تماس قرار دارند، و از دیگر سو پژوهش خود را اساساً نه صرفاً برای غنای آرشیوی بلکه برای تأثیر عینی آغازیده‌اند. خلاصه آن که آن‌ها در این فرایند قادرند با مردم نه به‌مثابه‌ی ابژه‌ی تحقیق که به‌عنوان سوژه‌ی تغییر گفتگو کنند. از همین روست که مجموعه‌ی بزرگی از داستان‌های این دو را نیز باید در همین راستا مورد مذاقه قرار داد. به‌عنوان نمونه داستان *ملخ‌ها* اثر بهروز دهقانی

"با کنار هم گذاشتن وقایع روزمره به‌طور ظریف و مناسب، و با پرهیز از اضافه‌گویی، یعنی بدون آن که از موضوعی کوچک مسأله‌ای بزرگ ساخته و در دام خیال‌پردازی‌های ایده‌آلیستی گرفتار آید، با آفرینش استعاره‌هایی ناب، مخاطب را شریک دغدغه‌ها و درگیر

^{۲۷} مجموعه مقالات صمد بهرنگی، نظری به ادبیات امروز، بازنویسی توسط نشر کارگری سوسیالیستی، یاشار آذری، ۱۳۸۴.

^{۲۸} کندوکاو در مسائل تربیتی ایران، صمد بهرنگی؛ نسخه اینترنتی در: <http://samadbehrangi.com>

زندگی روستایی ساخته و نیز تضادها و درگیری‌های جدیدی را تصویر می‌کند که ارمغان «انقلاب سفید» شاهنشاهی است؛ به اصطلاح انقلابی که روستاییان را به ظاهر از دست خان آزاد ساخته و به آغوش خان‌زاده‌ها در لباس بروکراسی انداخت. *ملخها* نشان می‌دهد که انقلاب سفید شاه قبل از این که قادر به حل تضادهای فئودال و روستاییان گردد، به تضادهای جدیدی که به صورت زارع و بورژوازی وابسته شکل می‌گرفت عمق بخشیده است.^{۲۹}

سبک کار این دو رفیق یادآور سبک کار و نحوه‌ی تفکر پائولو فریره معلم و پژوهش‌گر مارکسیست است که اعتقاد داشت برای آموزش ستم‌دیدگان چاره‌ای جز عدول از برج عاج روشنفکری وجود ندارد. جایی که فرایند آموزش یک‌طرفه‌ی من «به» حاشیه‌نشینان به تعاملی دوسویه در کار «با» آن‌ها ارتقا یابد.^{۳۰}

بهرنگی و دهقانی نیز بر اساس بینش و میزان آشنایی‌ای که با مارکسیسم دارند، به‌طور مستقل بر آن می‌شوند تا با حصول شناختی عمیق از جامعه‌ی محل زندگی خود در رابطه با ایضاح چپستی روندهای از-خود-بیگانگی و روزه‌های تغییرطلبی گام بردارند. انتشار نشریه‌ی *مهد آزادی* نیز به‌زودی محملی می‌شود تا رفقای دیگری با این دو همراه شوند.

«انتشار این هفته‌نامه برخلاف آنچه تصور کرده‌اند، صرفاً یک اقدام ادبی و یا روزنامه‌نگاری نبود، بلکه گامی بود آگاهانه در جریان یک مبارزه‌ی پیش‌بینی‌شده و به‌منظور فراهم‌آوردن مقدمات یک کار تشکیلاتی، که در عمل نیز منجر به همین نتیجه شد. نابدل، که خود در جریان همین نشریه به جرگه‌ی دوستان صمد پیوسته بود، در بیانی

^{۲۹} ملخها و جان‌رنجه‌های بهروز دهقانی، علی‌رضا ذیحق: <http://www.mandegar.info/1388/azar/a-zihagh.asp>

^{۳۰} آموزش ستم‌دیدگان، پائولو فریره، ترجمه احمد بیرشک و سیف‌الله داد، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۸.

فریره در جایی از این کتاب می‌نویسد:

می‌توان گفت در جریان ستم‌گری کسی بر کسی دیگر ستم می‌کند، اما نمی‌توان گفت که در جریان انقلاب کسی کس دیگر را آزاد می‌سازد، و نیز نمی‌توان گفت که کسی خود را آزاد می‌کند. بلکه می‌توان گفت که آدمیان با مشارکت یکدیگر را آزاد می‌سازند. آنچه گفته شد، نه برای کاستن از اهمیت رهبران انقلابی است، بلکه برعکس، برای تأکید بر ارزش آنهاست. چه چیز می‌تواند مهم‌تر از زیستن و کارکردن با ستم‌دیدگان، با وادگان زندگی و با نفرینان خاک باشد. رهبران انقلابی باید نه تنها علت وجودی خود را، بلکه انگیزه‌ی تشویق و ترغیب خود را در میان مشارکت بیابند. رهبران انقلابی به سبب همین ماهیت‌شان می‌توانند آن‌چه را نخبگان حاکم نتوانستند از راهی صحیح انجام دهند، به پایان برسانند. (ص ۱۵۳)

غلوآمیز نشریه‌ی *آدینه* را با نقشی که روزنامه پیش‌آهنگ / *ایسکرا* در انقلاب بلشویکی شوروی بازی کرده بود مقایسه می‌کرد^{۳۱}.

رفاقت صمد با امیرپرویز پویان باعث می‌شود تا پس از مرگ او نه تنها این ایده‌ها و کوشش‌ها دچار تعطیلی نشود، بلکه وارد مرحله‌ای جدی‌تر شده و «حلقه‌ی تبریز» را به حلقه‌ای بسیار با-اهمیت در مبارزات کمونیستی ایران بدل کند. بنابراین نقشی که نابدل برای این نشریه قائل بود، نقشی آن‌چنان غلوآمیز نبوده، بلکه استعاره‌ای بوده از اهمیت حرکتی که خود و دیگر رفقای‌شان آغاز کرده بودند.

رضا همراز در یادداشتی با نام *بهروز دهقانی و یک نوشته‌ی ناشناخته در مورد سبک و کیفیت کار بهروز و صمد و ارتباط نهایی آن‌ها با جنبش چریکی* می‌نویسد:

”من شاهد بودم که چطور بهروز و صمد پای صحبت روستاییان می‌نشستند و می‌دیدم که چقدر روستایی‌ها با بهروز و همین‌طور با صمد با صمیمیت برخورد می‌کردند. معلوم بود که بهروز و صمد در شرایط دیکتاتوری آن‌زمان نمی‌توانستند هرچه در روستا می‌دیدند را به همان صورت بنویسند و چاپ کنند؛ اما در مورد تحقیقات بهروز از قره‌داغ — که البته در پیش‌گفتار به اشتباه قره‌باغ نوشته شده است — این‌طور نبود. این تحقیقات را بهروز در رابطه با گروهی که در آن فعالیت می‌کرد — گروه / *حمدزاده* که بعد با مبارزان دیگری متحد شدند و چریک‌های فدایی خلق را به وجود آوردند — انجام داد. در قره‌داغ نیز در بعضی از روستاهایی که برای صحبت با روستاییان رفته بود، من همراه بهروز بودم. باید خیلی مواظبت می‌کردیم که کسی از مأموران رژیم شاه متوجه این امر نشود، که وظیفه‌ی من هم در آن‌جا همین بود. گزارش تحقیقات قره‌داغ خیلی مفصل است. آن‌طور که شنیدم کسانی در خارج از کشور هنوز آن‌را به صورت یک جزوه دارند. ولی با کمال تأسف اقدام به انتشار آن نکرده‌اند“^{۳۲}.

اگرچه گفته می‌شود در سال ۱۳۴۸ و طی سفری که پویان به تبریز داشته است، طرح تشکیل گروه چریکی و عملیات مسلحانه را با نابدل و دهقانی نیز طرح کرده و پس از انجام بحث‌های مقدماتی توافقات لازم برای تشکیل *حلقه‌ی تبریز به عمل درمی‌آید*، اما از آن‌جا که قصد ما ورود به مسائلی نیست که مستقیماً با عملیات مسلحانه در ارتباط هستند، به این مسأله دقت خواهیم کرد که مطالعات اجتماعی که پیش‌تر در

^{۳۱} از حلقه‌ی هفته‌نامه‌ی مهد آزادی آدینه تا حلقه چریکی تبریز، علی مرادی مراغه‌ای: <http://is.gd/LXkoq0>

^{۳۲} بهروز دهقانی و یک نوشته‌ی ناشناخته به همراه عکسی منتشر نشده، رضا همراز: <http://is.gd/dv1vVQ>

تبریز پایه‌گذاری شده بود، هم‌چنان در اولویت برنامه‌ها باقی می‌ماند و چه‌بسا با جدیت بیش‌تر و سازمان‌یافته‌تری نیز پی‌گیری می‌شود.

حاشیه در متن جنبش چریکی

در برگه‌های بازجویی مربوط به عباس مفتاحی نوشته شده است:

”در این زمان هسته‌ی مرکزی گروه طرح مطالعه‌ی روستاهای ایران، مطالعه‌ی تاریخ ایران خصوصاً تاریخ نیم قرن اخیر، مطالعه‌ی منظم تجارب انقلابی کشورهای دیگر به‌ویژه روسیه، چین و کوبا، و مطالعه‌ی نظاماتیک فلسفه و اقتصاد مارکسیستی را پی ریخت و پس از جلب نظر بیژن هیرمن پور و دوستانش [آن‌ها را] به مرحله‌ی اجرا درآورد“^{۳۳}.

در ادامه‌ی اظهارات او و نیز مناف فلکی به نکاتی با-اهمیت اشاره شده است؛ به گونه‌ای که هدف از مطالعه‌ی روستاهای ایران بررسی آثار و نتایج حاصل از اصلاحات ارضی و همچنین یافتن پاسخی برای این پرسش بود که ”چه نیروهایی جانشین فئودالیزم شده‌اند“. تعدادی از روستاهای آذربایجان توسط شاخه‌ی تبریز، و نیز تعدادی از روستاهای مازنداران مورد مطالعه قرار گرفت و پویان یک تک‌نگاری از گناباد و اطراف آن تهیه کرد. مناف فلکی این مجموعه تک‌نگاری‌ها و همچنین مقالاتی را که توسط افراد گروه تهیه و تدوین شده بود و او توانسته بود ببیند، صرف‌نظر از دو اثر پویان و احمدزاده، به این شرح برمی‌شمارد:

”دو مقاله در بررسی روستاهای مازندران؛ یکی در بررسی روستاهای کوهستانی و یکی در بررسی روستاهای جلگه‌ای.

درباره‌ی دهات قره‌داغ، که بهروز دهقانی نوشت.

درباره‌ی روستاهای اطراف رضائیه، که علیرضا نابدل نوشت.

درباره روستاهای اطراف رضائیه، که بنا به اظهارات بهروز دهقانی، به قلم افشانی نوشته شد.

^{۳۳} چریک‌های فدایی خلق ایران، از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۵۷، محمود نادری، چاپ اول؛ بهار ۱۳۷۸، ج اول، ص ۲۷۹.

درباره جنبش رازلیق، که علیرضا نابدل نوشت.

درباره قالی‌بافی آذربایجان، که فلکی نوشت.

اسلام روبنای کدام فرماسیون اجتماعی-اقتصادی است.

با کدام کارگر کجا و چگونه باید آشنا شد، که علیرضا نابدل نوشت.

نهضت دموکراتیک و فرقه دموکرات، که دهقانی نوشت.

آذربایجان و مسأله ملی، که نابدل نوشت.

عباس و اسدالله مفتاحی و احمد فرهودی، چنان که در فهرست فوق اشاره شده است، دست‌اندرکار انجام این مطالعات در مازنداران بودند. نقی حمیدیان در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

”رهبری گروه اعضاء را به تحقیق و بررسی مستقیم اوضاع محل سکونت یا زادگاه خود تشویق می‌کرد، می‌توان این فرض را تقویت کرد که امیرپرویز پویان، به‌عنوان رهبری اصلی گروه، به‌طور جدی در رابطه با اهمیت بنیان‌نهادن مطالعات اجتماعی رادیکال به جمع‌بندی مهمی رسیده بوده است. این فرض می‌تواند به ما در درک بهتر اهداف نهایی گروه کمک کند. می‌توانیم دریابیم که اتخاذ مشی مسلحانه گامی عملی در جهت شکستن فضای اختناق و نیز اقدامی عملی پیرامون تحقق و «تأسیس حزب طبقه کارگر» بوده است.“

نگاهی به اهتمام جدی گروه در مطالعات ساختاری نشان می‌دهد که گروه به تناسب دارای میانگین سنی پایین اما نبوغ نظری درخشانی بوده و سعی داشته است تا از رهگذر پیشبرد مطالعاتی از این دست، بعدها به تدوین برنامه‌های عملیاتی برای پیشبرد منافع طبقه کارگر نزدیک‌تر گردد (امری که با بسط زوایای آن می‌تواند توهّمات شبه‌آکادمیک را مبنی بر وابستگی نظری جریان‌ات کمونیستی ایران به اتحاد جماهیر شوروی و فقدان استقلال در تصمیم‌گیری باطل کند).

نقی حمیدیان همچنین در ارتباط با خواست «رهبری گروه» نوشته است:

”عباس مفتاحی از همان آغاز فعالیت تشکیلاتی‌مان از ما خواست که شناسایی شرایط اقتصادی اجتماعی و فرهنگی روستاهای منطقه ساری را آغاز کنیم“^{۳۴}.

^{۳۴} سفر با بال‌های آرزو، نقی حمیدیان، استکهلم، ۲۰۱۰، صفحه ۲۴. نسخه الکترونیکی در:

<http://www.iran-archive.com/start/372>

بخش بلندی از نوشته‌ی حمیدیان را به جهت اهمیت آن، با وجود طولانی‌بودن اما برای درک بهتر این خواست و نیز نحوه‌ی عملیاتی‌شدن آن، در این جا نقل می‌کنم:

”برای کمک و راهنمایی، متنی از منطقه دشتیاری چاه‌بهار که توسط یکی از اعضاء و یا هواداران گروه تهیه شده بود برای ما خواند (مفتاحی)، ما نیز با ایده‌گرفتن از آن، بعد از فراغت از کار با موتورسیکلت به بهانه‌ی شکار و دیدار دوستی از دوستان بی‌شمار احمد فرهودی به یکی از روستاهای اطراف ساری سر می‌زدیم. در نزدیکی‌های سواحل فرح‌آباد و نیز منطقه‌ی دیگری به نام شاه‌آباد دو برادر شاه به نام‌های عبدالرضا و محمودرضا هر یک هزاران هکتار از بهترین زمین‌های زراعی روستاییان را به بهانه‌های مختلف زوری و پولی از چنگ‌شان درآورده بودند. این زمین‌ها با وسایل مکانیزه بهره‌برداری می‌شدند. زیر چشمان پرحسرت اما ترسان روستاییان دهات مجاور، ماشین‌آلات و امکانات اداره‌های راه، در کنار «سیم‌سکنده» ساری، کشاورزی، دفع آفات نباتی و غیره در خدمت منافع شخصی این آقایان قرار می‌گرفت.

در روستاهای شهر ساری یک شرکت سهامی زراعی با مشارکت دهقانان تازه-خرده‌مالک- شده و حتی کم‌زمین تأسیس شده بود. از این شرکت‌ها در برخی مناطق حاصل‌خیز دیگر ایران نیز ایجاد شده بودند. در اواخر سال ۱۳۴۷ حاصل یادداشت‌های پنهانی ما طی مدت نه‌چندان کوتاهی (بیش‌تر به دلیل عدم توانایی در تحلیل و نوشتن) به تهیه‌ی یک مقاله‌ی تا حدی مفصل تحلیلی از شرایط اقتصادی و اجتماعی روستاهای اطراف ساری و مقاله‌ی دیگری مربوط به بررسی شرکت سهامی زراعی سمسکنده‌ی ساری انجامید. ما نمی‌دانستیم که نتیجه‌ی کار و به‌خصوص کیفیت آن چیست و تا چه حدودی تحقیقات ما منظور عباس و گروه را برآورده می‌کند! البته از عباس در جریان کار کمک می‌گرفتیم. او با راهنمایی‌ها و تشویق‌هایش به ما یاری می‌رسانید. به هر حال، پس از مدتی عباس به ساری آمد و مانند همیشه به‌طور پنهانی به منزل‌اش رفتیم. برخلاف پیش‌بینی ما، عباس از نتیجه‌ی کار بسیار راضی بود.

واقعیت این بود که ما نتایج تازه‌ای از پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی مان که آن همه انرژی برایش گذاشتیم، متفاوت با تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌های اولیه و غیرمدون قبلی مان به دست نیاوردیم. بلکه در حقیقت فاکت‌های عینی گسترده‌ای از شرایط اقتصادی و اجتماعی اطراف ساری برای تحلیل‌هایمان جمع آورده بودیم. در این جا باید تأکید کنم که ما تنها در چارچوب دیدگاه‌های مارکسیستی به تحقیقات روستایی دست می‌زدیم.

در آن سال‌ها می‌کوشیدیم چگونگی رشد و گسترش سرمایه‌داری در روستاهای اطراف شهر ساری را مورد مطالعه قرار دهیم. ما در آن بررسی‌ها تلاش کردیم خصلت و ویژگی رشد سرمایه‌داری را بشناسیم، و تضادهای طبقاتی و قطب‌های اصلی و عمده‌ی آن، حدود و ویژگی جابه‌جایی‌های طبقاتی که در کشور جریان داشت، میزان ژرفا، شدت و آشتی‌ناپذیری آن‌ها را روشن نماییم.

ما در آن تحقیقات همه‌جا با نقش و عمل‌کرد دستگاه‌های دولتی به‌ویژه ارگان‌های سرکوب آن مواجه می‌شدیم. از نظر ما سرمایه‌داری ایران بروکراتیک و وابسته به غرب بود. ویژگی اصلی آن را نیز سرکوب و استبداد خشن تشکیل می‌داد. روشن است که این بررسی‌ها از موضعی کاملاً جانب‌دارانه به سود قطب کار و زحمت، یعنی کارگران و توده‌های وسیع خلق، صورت می‌گرفت. با وجود سایه‌ی سنگین این جهت‌گیری سیاسی تحقیقات و مطالعات ما از شرایط اقتصادی و اجتماعی محیط اطراف ساری به میزان زیاد بی‌غرضانه، واقع‌بینانه و عینی و گسترده بود.

رشد چشم‌گیر و شتابان مناسبات اقتصادی-اجتماعی جدید در اطراف ساری مواد و مصالح کافی در اختیارمان قرار داده بود. ما از امکان گفت‌وگو و بررسی و نقد و انتقاد جمعی (جمع سه‌نفره‌ی ما) برخوردار بودیم و در نتیجه به نحو موثرتری می‌توانستیم به کارمان ادامه دهیم (هر چند در شروع کار هیچ تجربه و دیدی از کار تحقیقی نداشتیم و یا نمی‌توانستیم به‌راحتی نتایج کار را به روی کاغذ بیاوریم).

نوشته‌ی ما در آن زمان در گروه بازتاب گسترده‌ای یافت. چندی بعد بخش قابل‌ملاحظه‌ای از تحلیل‌های ما به‌صورت جمع‌بندی‌های کل گروه درآمد. با این حال، در آن زمان ما همه‌ی ابعاد زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی ملی و بین‌المللی را در بعد تفکر تاریخی طبقاتی خلاصه کرده بودیم. از این رو، ما حتی با بررسی و تحقیقات مستقیم از جامعه، مادام که در چارچوب آن بینش و تفکر قرار داشتیم نمی‌توانستیم به عمق محتوای عینی و ذهنی روندهایی که در کشور جریان داشت پی ببریم. و بیش‌تر از آن نمی‌توانستیم به نتیجه‌گیری درست و متناسب با واقعیت‌ها و نیازهای سیاسی کشور دست یابیم.

[...]

از این رو، یکی از اهداف مشخص گروه تشکیل حزب طبقه کارگر ایران از طریق نزدیکی و وحدت با دیگر گروه‌های مشابه بود. با این حال، گروه در زمینه‌ی شناخت جامعه، با

وجود بهره‌گیری از همه امکانات خود، از توان گسترده‌ای برخوردار نبود. گروه تنها توانست در مناطقی مانند خراسان، مازندران، آذربایجان، همدان و استان مرکزی و برخی نقاط دیگر آن هم به‌صورتی نمونه‌وار تحلیل‌ها و تحقیقات اقتصادی و اجتماعی انجام دهد^{۳۵}.

تجمیع این تجارب است که به‌مرور بخش مسلح‌شده‌ی جنبش کمونیستی ایران را به سمت درک و شناخت ساختارهای اقتصادی و سیاسی جامعه سوق می‌دهد. در واقع، اگرچه رویکرد مسلحانه برای سال‌های بعد نیز در دستور کار اصلی این جریان باقی می‌ماند، اما از همین لحظات است که فکر «با» مردم بودن و از آن‌ها آموختن وارد عرصه‌ی تأملات جنبش کمونیستی ایران می‌شود.

با تأمل در همین مقدار از نوشته‌ی حمیدیان متوجه می‌شویم که این مطالعات به‌نحوی گسترده و در نقاط متعددی از کشور در حال انجام بوده است. چنان که حمیدیان نیز اساساً آشنایی خود و تیم مازندران با این تحقیقات را از رهگذر مطالعه‌ای با نام *از منطقه‌ی دشتیاری چاه‌بهار* حاصل می‌کند.

همچنین همه‌ی مواردی که در فهرست زیر می‌آیند نیز از جمله‌ی دیگر تحقیقاتی هستند که به‌مرور انجام شده و متأسفانه، جز تعداد انگشت‌شمار، بخش قابل‌توجهی از آن‌ها در دسترس پژوهندگان قرار ندارد:

- بررسی ساخت اقتصادی روستاهای کرمان، خرداد ۱۳۵۳.
- بررسی ساخت اقتصادی و اجتماعی روستای چیچالی غلام‌رضاخان و نقش اصلاحات ارضی در آن.
- بررسی شرکت‌های سهامی زراعی.
- جنبش دهقانی صومالی قاسم آذربایجان.
- درباره‌ی اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن.
- رشد اقتصادی و رفاه اقتصادی.
- روستا و انقلاب سفید؛ بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران.
- سه گزارش از کارخانه ذوب آهن آریامهر؛ شرکت سهامی زراعی آریامهر؛ گوشه‌ای از کارنامه ۶۰ ساله‌ی شرکت‌های غارتگر نفت در مسجد سلیمان.
- مبارزات زحمت‌کشان خارج از محدوده.

^{۳۵} حمیدیان، همان، صفحات ۳۴ تا ۳۷.

ارنست مندل طرح‌واره‌ای از فراشد وحدت توده‌های پرولتر با پیش‌گام پرولتاریا و در نهایت حزب طبقه‌ی کارگر را در چنین نموداری ترسیم می‌کند:

توده‌های کارگر: عمل ← تجربه ← آگاهی

هسته‌های انقلابی: آگاهی ← عمل ← تجربه

کارگران پیش‌رو: تجربه ← آگاهی ← عمل

او سپس با نقد موضع رزا لوگزامبورگ پیرامون مفهوم سازمان‌دهی، و با بازگشت به «نظریه‌ی لنینی سازمان‌دهی»، به تبیین چگونگی قوام‌یافتن وجه دیالکتیکی مبارزه می‌پردازد. مندل در این باره می‌نویسد:

”در یک کلام سازمان حزب انقلابی طبقه عبارت است از پیوند آگاهی هسته‌ی انقلابی با آگاهی کارگران پیش‌رو، آماده‌شدن برای اوضاع پیشا-انقلابی (انفجارات بالقوه‌ی انقلابی)، و پیوند عمل توده‌های کارگری با عمل کارگران پیش‌رو؛ اوضاع انقلابی، یعنی امکان تسخیر انقلابی قدرت، هم زمانی فرا می‌رسد که عمل توده‌ها و قشر پیش‌رو با آگاهی پیش‌گام و قشر انقلابی به هم جوش خورده باشند. نزد توده‌های وسیع تنها مسائل و مشکلات روزمره و نیازهای فوری هستند که اشکال ابتدایی مبارزه‌ی طبقات را (که خود از تضادهای ذاتی وجه تولید سرمایه‌داری برمی‌خیزند) دامن می‌زنند. این نکته در مورد کلیه‌ی مبارزات توده‌ای و حتی مبارزات سیاسی هم صدق می‌کند. از این رو، فرا-رویدن مبارزات توده‌های وسیع به یک مبارزه‌ی انقلابی تنها به یک عامل کمی وابسته نیست، بلکه به عامل کیفی هم بستگی دارد. چنین فراشدی نیازمند آن است که در بین توده‌های وسیع و در درون جنبش به تعداد کافی از کارگران پیش‌رو وجود داشته باشد، تا آنان با اتکاء به میزان بالای آگاهی طبقاتی‌شان بتوانند در جریان مبارزه‌ی عملی توده‌های وسیع را حول چنان اهدافی بسیج کنند که تحقق آن‌ها تداوم بقای جامعه بورژوایی و وجه تولید سرمایه‌داری را زیر علامت سؤال ببرند“^{۳۶}.

فعالین جنبش مسلحانه‌ی کمونیستی ایران ایجاد چنین ارتباطی را از نظر دور نداشتند. اگرچه شرایط سخت اختناق و استبداد مجال لازم را در جهت کاربست عملی الگوهای کلاسیک سازمان‌دهی نمی‌داد، و اگرچه در اثر همین فشار مضاعف آن‌ها سرانجام تصمیم گرفتند تا با «فدا»ی خویش مقدمات سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر را فراهم نمایند، اما هرگز نباید چنین پنداشت که اندیشه‌ی داشتن ارتباطی

^{۳۶} ارنست مندل؛ نظریه لنینیستی سازمان‌دهی و ربط امروزی آن (بررسی انکشاف آگاهی طبقاتی نزد طبقه کارگر)، تهران، انتشارات طلعه، ۱۳۵۹.

دیالکتیکی بین آن‌ها و اقشار وسیع کارگران و دهقانان از میان آنان رخت بر بست. بلکه ثابت‌قدم‌ترین چریک‌ها در بحبوحه‌ی انجام عملیات‌های چریکی به نتایج تصمیمات‌شان از منظر سازمان‌دهی نهایی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری وابسته می‌اندیشیدند.

بیژن جزنی در رابطه با اهمیت این فرمول در شناخت دیالکتیکی از آگاهی و خودانگیختگی می‌نویسد:

”تعیین شعارهای روزانه‌ی جنبش انقلابی در اتخاذ تاکتیک‌های مؤثر و پیشبرد برنامه‌ی

انقلاب یعنی پیاده‌کردن استراتژی جنبش تأثیر اساسی دارد“^{۳۷}.

به اعتقاد جزنی اگر سازمان انقلابی نسبت به این دو شناخت درک درستی نداشته باشد، به سرعت به یکی از دو قطب تسلیم شدن به «دنباله‌روی از تمامیت توده‌ها در دوران رکود جنبش» و یا «کشانده شدن به تمایلات انحرافی در توده‌ها» مانند شونیسیم، ناسیونالیسم و یا حتی اپورتونیسیم متمایل خواهد شد.

جزنی در جزوه‌ی پیش‌آهنگ / انقلابی و رهبری خلق می‌نویسد:

”برای این که هژمونی طبقه کارگر در انقلاب تأمین شود، لازم است: اولاً، پیش‌آهنگ

انقلابی طبقه کارگر وجود داشته باشد. ثانیاً، این پیش‌آهنگ در جریان عمل بتواند

شایستگی خود را برای پیش‌آهنگی و رهبری انقلاب اثبات کند. این شایستگی در شناخت

درست شرایط اجتماعی-اقتصادی، موقعیت تاریخی، تعیین استراتژی و تاکتیک متناسب

با این شرایط و موقعیت، و از همه مهم‌تر به کار بستن صحیح این استراتژی و تاکتیک در

جنبش انقلابی است“^{۳۸}.

شاید بتوان اهمیت این دیدگاه و در نظر داشتن آن‌را در لحظه‌ی عمل به مشی مسلحانه در دیدگاه صفایی فراهانی ردیابی کرد. صفایی فراهانی در جزوه‌ای تحت عنوان آن‌چه یک / انقلابی باید بداند به انعکاس برخی از مبادی نظری پیرامون رابطه‌ی پیش‌گام و طبقه‌ی کارگر پرداخته است. آنچه باعث می‌شود تا در آغاز نگاهی به این جزوه داشته باشیم، این است که صفایی به عنوان فرماندهی عملیات سياهكل نیز شناخته می‌شود. بنابراین تأمل بر این که وی از چه منظری به مسأله‌ی سازمان‌دهی می‌اندیشیده است حائز اعتبار است.

^{۳۷} بیژن جزنی؛ درباره‌ی آگاهی و خودانگیختگی (جبر تاریخ چگونه عمل می‌کند)، متن نگاشته شده در زندان، تنظیم و باز-انتشار، سازمان اتحاد فدائیان خلق ۱۳۸۲.

^{۳۸} بیژن جزنی؛ پیش‌آهنگ انقلابی و رهبری خلق، متن نگاشته شده در زندان (بهار ۱۳۵۳)، تنظیم و باز-انتشار، سازمان اتحاد فدائیان خلق ۱۳۸۲.

صفای ضمن ارائه‌ی شیمایی مختصر و مفید از ماهیت بورژوازی وابسته در ایران و سازوکارهای فرهنگی و ابزار تبلیغاتی مترتب بر آن در جهت بازتولید زمینه‌های استثمار و موانع خیزش مردمی، تأکید می‌کند که:

”جنبش انقلابی توده‌ای فقط می‌تواند در دامن اکثریت ملت یعنی زحمت‌کشان شهر و ده پرورش یافته و با سازمان‌دادن این نیروها قدرت منهدم‌کننده و سازنده‌ی خود را تأمین نماید. بنابراین، تردیدی نیست که نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک ایران زحمت‌کشان شهر و ده هستند“^{۳۹}.

صفای ضمن واردکردن نقدهایی جدی به برخی خصایل منحط روشنفکران خرده‌بورژوا، اما با تأکید بر نقش پیش‌رو یا «روشنفکران» اذعان می‌کند که «روشنفکران جوان بالفعل‌ترین نیروی جنبش‌اند». وی نشان می‌دهد که جنبش نوین کمونیستی ایران سعی دارد تا با جذب قشری از روشنفکران جوان خرده‌بورژوازی شهری و تقویت خصایل انقلابی و سازش‌ناپذیرانه در آن‌ها «بار تربیت غلط سیاسی گذشته» را از دوش آن‌ها بردارد. او می‌نویسد:

”کارگران و زحمت‌کشان شهر باید مطمئن شوند که جنبش روشنفکران هدفی جز رهایی آن‌ها و برقراری حاکمیت زحمت‌کشان ندارد“.

به اعتقاد صفایی:

”هسته‌ی انقلابی باید تئوری انقلابی داشته باشد و از سردرگمی سیاسی کاملاً آسوده و برکنار باشد. بی‌توجهی به تئوری انقلابی باعث می‌شود که به‌جای هسته‌ی انقلابی دست‌جات ماجراجویی و گانگستری تشکیل شده و با فروکش تمایلات زودگذر ماجراجویانه گروه از ادامه‌ی مبارزه خسته شده و حتی بدون ضربات پلیس به رکود و انحلال کشیده شود“^{۴۰}.

تأکید پایانی فراهانی ناظر بر این است که جنبش چریکی ناگزیر است پس از آگاهی بر تمایل زحمت‌کشان برای سازمان‌دهی و فراروی از وضعیت انسداد، به تقویت استحکامات نظری خود بپردازد.

حمید مؤمنی دیگر عضو ارشد سازمان فدایی نیز در کتابی پژوهشی، با نام *درباره‌ی مبارزات کردستان*، یکی از جدی‌ترین تلاش‌ها در جهت ارائه‌ی تصویری دقیق از وضعیت روستاهای کردستان در قبل و

^{۳۹} علی اکبر صفائی فراهانی؛ آنچه یک انقلابی باید بداند، تابستان ۱۳۴۹، بازتایپ و باز-انتشار توسط سازمان فدائیان (اقلیت) دسامبر ۲۰۰۶.

^{۴۰} همان.

بعد از اصلاحات ارضی را به نمایش می‌گذارد تا اهمیت شناخت ساختاری و نظام‌مند از جامعه را بار دیگر مورد تأکید قرار دهد.

مؤمنی با تقسیم جغرافیایی کردستان به دو منطقه‌ی شرقی و غربی، اطلاعات وسیعی را پیرامون نحوه‌ی تقسیم آب، ابزار کار، نوع، کمیت و کیفیت محصولات کشاورزی، وضعیت راه‌های ارتباطی، تجاری و نیز ترکیب طبقاتی روستاها ارائه می‌کند.^{۴۱}

او در اثنای همین تقسیم‌بندی یکی از موجزترین تعاریف را در تعریف «خوش‌نشینی» در روستاهای ایران عرضه می‌کند. قشری که در تحولات آتی به فرودست‌ترین لایه‌ی طبقه کارگر تبدیل شده و، ضمن تحمل مرارت بسیار، در جریان انقلاب نیز نقش حیاتی ایفا می‌کند. درنگ ما بر این تعریف هم‌چنین از این‌روست که در مطالعات آتی جنبش کمونیستی ورود گزاره‌ی «ساکنان خارج محدوده» جایگاهی کلیدی خواهد داشت و سرانجام نیز ما را به عمق تحولات حول رابطه و شناخت انقلابیون و طبقه کارگر سوق خواهد داد.

خوش‌نشین فردی است که نسبت به زمین و آب، مالکیت یا حق نَسَق ندارد. قشر بالایی آن را می‌توان برزگر دانست که بدون داشتن حق نسق عُرْفاً هر ساله زمینی را در اختیار دارد. سایر خوش‌نشین‌ها به‌طور کلی به دو دسته‌ی عمده و خدمه تقسیم می‌شدند. عملی دِه به کارگری مشغول شده، دروگری و علف‌چینی می‌کردند و یا به عملگی ساختمان می‌پرداختند (مزد دروگری ۱۰-۱۵ تومان با خرج، دو ماه کار در سال ... و مزد کار ساختمانی ۵-۱۰ تومان) و خدمه شامل چوپانان و نوکرها بودند. گاهی خوش‌نشین‌ها در جوار کار اصلی خود به صنعت نیز روی آورده، به نجاری یا حلبی‌سازی و پنبه‌دوزی می‌پرداختند.^{۴۲}

مؤمنی با دقت و درستی در صفحات بعدی، و ذیل عنوان «قاچاق»، اشاره می‌کند که این راه در آمدی نیز از عمده کارویژه‌های اقتصادی خوش‌نشینان است. در واقع، با توجه به بهره‌های مالکانه‌ی اربابی و عوارض متعددی که ناباورانه از مالیات بر برف و آفتاب تا مالیات بر موش‌خورانه و تاپاله را در بر می‌گیرند:

^{۴۱} درباره‌ی مبارزات کردستان، حمید مؤمنی، ۱۳۵۸ بی‌جا، صفحه ۷.

^{۴۲} همان، صفحه ۶.

”بیش‌تر خوش‌نشینان و رعایای فقیر و عده‌ای از خرده‌مالکان غرب کردستان از عراق جای و منسوجات و چینی‌آلات آورده و در شهرها یا دکان‌های ده به فروش می‌رساند و یا بنا به سفارش اهالی برای‌شان اثاثیه می‌آورند. گاهی اوقات اسلحه نیز آورده می‌شود“^{۴۳}.

مؤمنی در ادامه با ذکر جزئیات نشان می‌دهد که چگونه بعد از اصلاحات ارضی و در پیامد ورود مناسبات جدید به روستا (که اغلب صوری و تنها برای یافتن مفرهایی جهت از-دست-ندادن سودهای هنگفت پیشین بوده است) و پدیدآمدن مسائلی تازه از قبیل وام، و مکانیزه کردن زمین‌های زیر کشت و شیوع نوعی مصرف تجملی در روستاها، پایه‌های تولید سست شده و بخش‌های فاقد ابزار تولید در آستانه‌ی نابودی قرار می‌گیرند و نمی‌توانند از پس هزینه‌های جدید برآیند. به‌عنوان نمونه:

”فشار به رعایا یا خوش‌نشینان در غرب کردستان بیش‌تر شده است و منابع درآمد اضافی آن‌ها را تقریباً قطع کرده‌اند. جنگل‌بانی نمی‌گذارد زغال بسازند (یعنی جای درآمد فروش زغال را خرج نفت گرفته است) و به‌عنوان حفظ مراتع پرورش بز را محدود کرده و بر سایر دام‌ها عوارض بسته است، این در حالی است که دولت برای به-دست-آوردن دل مالکان به آن‌ها تراکتور و پمپ آب می‌دهد. رویکردی که در شکلی جدید وابستگی دهقان را به مالک مضاعف می‌کند و باید همچنان در قبال بهره‌گیری از این امکانات جدید به ارباب مالیات بدهد و خدمت‌گزاری او را بکند“^{۴۴}.

مسأله‌ی بسیار با-اهمیتی که مؤمنی به آن اشاره می‌کند، به-وجود-آوردن نوعی **چریک دولتی** در منطقه است:

”در همین کردستان غربی به برخی مالکان یا خرده‌مالکان که زمین‌هایشان تقسیم نشده یا سرسپردگی به دولت دارند، تفنگ داده می‌شود که بین وفاداران خود تقسیم کنند و آن‌ها را چریک دولتی می‌نامند. البته دولت عده‌ای از رعایا را تعلیم داده و به آن‌ها تفنگ می‌دهد. با حقوق ۴۵۰ الی ۶۰۰ تومان؛ و این‌ها را نیز چریک دولتی می‌نامد. اما در محل آن‌ها را **جاش** می‌گویند (یعنی اصطلاحاً به معنی مزدور می‌نماید). جاش‌ها مانند ژاندارم‌ها نگهبانی و کشیک می‌دهند و در دستگیری قاچاقچی‌ها کمک می‌کنند. سابقه‌ی تاریخی و علت وجودی جاش‌ها جنگ ۴۶ و ۴۷ کردستان بود. ساواک، علاوه بر جاش‌پروری، به کمک «سازمان مقاومت ملی» از روستاییانی که سربازی داده‌اند و یا از بچه‌های رعایا و از

^{۴۳} همان، صفحه ۹.

^{۴۴} همان، صفحات ۱۳ تا ۱۷.

خوش‌نشین‌ها عده‌ای را با مزد کم استخدام کرده (صد تومان تا دویست تومان) که جاسوس ده محسوب می‌شوند. البته در بعضی نواحی غرب روستاییان را برای یکی دو ماه تعلیم اجباری می‌دهند، ولی به‌طور عمده کدخداها و آخوندها و رؤسای انجمن‌های ده به‌اجبار یا دواطلبانه به خدمت ساواک درآمد و هر فرد خارجی را که به دهات می‌رود، از او تحقیق می‌کنند و گزارش به ژاندارمری می‌دهند و اخبار ده را گزارش می‌کنند»^{۴۵}.

مؤلف همچنین در فرازی دیگری از این اثر به آینده‌ی همین خوش‌نشین‌ها در شهرها اشاره کرده و می‌نویسد:

«از طرف دیگر شهرها نیز حال خوشی ندارند و مناسبات سرمایه‌داری به‌مرور به تضعیف صنایع بومی مانند تولید کفش، ابزارآلات کشاورزی و پارچه و جاجیم می‌انجامد. و برخی از همین بیکارشدگان با جذب شدن در مشاغلی مانند باربری و کارهای ساختمانی و اخراج‌های فصلی از کار به‌مرور در کسوت لمپن‌های شهری درمی‌آیند»^{۴۶}.

بین سال‌های پایانی دهه‌ی چهل تحقیق جامع و پُر-اهمیتی از سوی «سازمان مجاهدین خلق ایران» در همین ارتباط انجام شده است. کتاب *روستا و انقلاب سفید* را می‌توان یکی از جامع‌ترین تحقیقات روستایی در این مقطع به‌شمار آورد که با چارچوب نظری مستدل و استخوان‌بندی مستحکم در پی سنجش و بررسی امکان و نحوه‌ی انجام کار تبلیغی و در نهایت عملیات مسلحانه‌ی حساب‌شده در روستاهاست. این کتاب ضمن ارائه‌ی تحلیلی جامع از وضعیت روستاهای ایران پیش و پس از اصلاحات ارضی، در مقدمه یادآور می‌شود که مطالب این رساله را می‌توان «به‌عنوان ماده خام در طرح مسائل استراتژی و خط مشی» در نظر گرفت. نویسندگان رساله همچنین اعتقاد دارند دلیل شکست اغلب تلاش‌های روشنفکری و سازمان‌دهی در روستاها به این علت مقرون به شکست بوده است که کسانی که در شهرها اقدام به سازمان‌دهی می‌کردند، با همان منش و بینش نیز تصمیم به امر سازمان‌دهی در روستاها می‌گرفتند. به اعتقاد مجاهدین، با توجه به این که ۶۰ درصد جمعیت کشور را روستاییان تشکیل می‌دادند، غفلت از این موقعیت استراتژیکی بسیج نیروی انسانی گسترده‌ای را از جنبش محروم کرد. در این دوران شهرها به‌شدت به اقتصاد روستایی وابسته بودند و همین امر می‌توانست آن‌ها را به این آگاهی رهنمون کند که زندگی شهرنشینان به وجود آن‌ها وابسته است.

^{۴۵} همان، صفحه ۱۸.

^{۴۶} همان، صفحات ۱۹ تا ۲۱.

”سرنوشت بورژوازی و خرده‌بورژوازی به‌ویژه در شهرهای کوچک با سرنوشت دهقانان گره خورده است و هر حرکت و تحولی در روستا خودبه‌خود شهرستان‌ها را نیز به دنبال خود می‌کشد.“

نویسندگان آن کتاب به‌درستی تأکید می‌کنند که در شناخت مسائل روستایی ایران نباید به اهمیت مسائل روستایی بی‌توجه بود. آن‌ها در این باره به دیگر پژوهندگان توصیه می‌کنند:

”در بازدید از روستاها تنها به شناخت روابط تولیدی روستا اکتفا نکنند، بلکه توجه کنند که درک روابط اجتماعی روستا از نظر شناخت روستاییان، که از نظر کار آینده‌ی ما در روستا ضروری است، نیز لازم می‌باشد. به‌عنوان مثال، ترس‌زدگی که یک خصلت ناشی از حاکمیت فئودالیسم است و در اکثر روستاییان وجود دارد، ما را به این نکته واقف می‌گرداند که در راه تشخیص راه‌حل بسیج توده‌ها علیه رژیم به این عامل نیز توجه داشته باشیم.“

نقطه‌ی قوت تحقیق منتشرشده از سوی سازمان مجاهدین در ارائه‌ی کلیات روش‌شناسانه‌ی تحقیق میدانی توسط این سازمان است. بدین‌صورت که تعدادی سؤال مشخص طراحی شده و در اختیار پرسش‌گران سازمان قرار گرفته است و از آن‌ها خواسته شده تا متناسب با تسلط و شناخت خود از روستا و روستایی و نیز به فراخور فهم روستائیان، این پرسش‌ها را در خلال گفتگوهای روزانه طرح نمایند. با توجه به اهمیت وجود چنین فقره‌ای ما تمامی سؤالات اصلی مندرج در کتاب را در این‌جا نیز خواهیم آورد:

”رژیم چرا اصلاحات ارضی کرد؟

هدف‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و نظامی اصلاحات ارضی در ایران را تحلیل کنید.
با توجه به حاکمیت دیرین نظام ارباب-رعیتی در روستاهای ایران چه نوع خصوصیتی برای دهقانان ایرانی می‌شناسید؟

در اجرای برنامه‌هایی نظیر اصلاحات ارضی که می‌توانند تحولی در زندگی مردم ایجاد کنند، آن‌چه بیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرد چیست؟

آیا رژیم در تحقق هدف‌های رفم ارضی موفق شده؟ چرا؟

نقش فساد اداری را در اجرای برنامه‌ی اصلاحات ارضی تحلیل کنید.

بهترین دستاورد برنامه رفورم ارضی در روستاها برای ما چیست؟

تضاد اصلی جامعه‌ی روستایی ایران را در حال حاضر تحلیل کنید.

عامل اصلی در روستاها که موجب عدم بهبود وضع اقتصادی زارعین می‌باشد چیست؟
وابستگی شهری در جامعه روستایی را تحلیل کنید.

اصلاحات ارضی در حل کدام تضاد جامعه طبقاتی ایران موفق شد؟
با شکست برنامه‌ی اصلاحات ارضی تنها راهی که برای جلوگیری از بروز انقلاب دهقانی
برای رژیم باقی مانده است چیست؟ آیا موفق به انجام آن خواهد شد؟
عوامل مثبتی را که در پیروزی نظامی انقلاب دهقانی موثر است تحلیل کنید.^{۴۷}

این پرسش‌نامه، چنان که مشاهده می‌کنید، بسیار جامع و کامل است و در عین حال به صورت «باز» طراحی شده تا دست پرسش‌گر برای استفاده از خلاقیت‌های فردی باز باشد. همین ویژگی با-اهمیت است که اجازه می‌دهد تا یکی از اعضای سازمان مجاهدین در مراجعه به یکی از روستاهای غرب کشور، چنین جمع‌بندی با-اهمیتی را پیرامون چگونگی پرکردن خلاء ناشی از برافتادن مناسبات قهری ارباب و رعیت ارائه نماید:

«این بار با تکیه به ژاندارمری، اصلاحات ارضی، شرکت تعاونی، خانه انصاف، و به یاری ثروت و آگاهی خود خواهند توانست قدرت اربابان سابق را به خود اختصاص دهند. این تعویض قدرت اداری ارباب به رژیم بزرگ‌ترین تحولی است که تا کنون در پهنه‌ی روستا رخ داده، زیرا دهقان و رژیم را به‌طور مستقیم در مقابل یکدیگر قرار داده است. اینک زارع هرگونه بدبختی و فقر و ظلم و جور و بیماری را در ده متوجه فساد و رشوه‌خواری بیش-از-حد مأمورین اصلاحات ارضی، ضرب و شتم ژاندارم، بی‌خاصیت بودن شرکت تعاونی، سربار-بودن سپاه دانش، و کاغذبازی دادگستری دستگاه می‌داند»^{۴۸}.

چنین دریافتی از آن‌رو مهم است که تا پیش از اصلاحات ارضی «مالک در حکم یک پایگاه طبقاتی دولت محسوب می‌شد که هم استثمار می‌کرد و هم امنیت لازم را جهت استثمار برقرار می‌نمود. در حقیقت تضاد اصلی در ده عبارت بود از تضاد بین طبقه‌ی دهقان از یک طرف و طبقه‌ی مالک از طرف دیگر»، اما با اضمحلال چنین رابطه‌ای که بعضاً ضمن تحمیل یک‌صد نوع عوارض و مالیات به فرد روستایی راساً به تنبیه و محاکمه او نیز می‌پرداخت، نوعی خلاء از این حیث در روستا به وجود می‌آمد که به شیوه‌ی فوق‌الذکر مرتفع می‌گردد. و در عین حال، قدرت مستقیم حکومت را تا دورافتاده‌ترین روستاهای کشور بسط می‌دهد. در واقع، از این پس رابطه‌ی روستایی در تنظیم مناسبات حقوقی مستقیماً با نهادهای

^{۴۷} روستا و انقلاب سفید (بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران)، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، ۳۵۱، صفحه ۳۱.

حکومتی و دولتی موجود در روستا خواهد بود. اینک نهادهایی همچون ژاندارمری پا به عرصه‌ی روستا گذاشته و کنترل سیاسی را روی دهقانان اعمال می‌نمایند.

در یکی دیگر از فرازهای جالب‌توجه اثر سازمان مجاهدین در این مطالعه آمده است:

”عامل مهم دیگری که در رشد شرایط ذهنی روستا نقش بسیار مؤثری بازی کرده است، رادیو می‌باشد. رادیو در روستاها فراوان است و موجبات تماس آن‌ها را با موج جنبش‌های انقلابی جهانی فراهم آورده و موضع توده‌های دهقانی را در انقلاب به آن‌ها شناسانیده است. زارعین برعکس شهری‌ها به علت بیکاربودن دائماً به رادیو گوش می‌دهند. تمام این عوامل موجب شده که روحیه‌ی مقاومت در آن‌ها دمیده شود و برای احقاق حقوق خود به‌طور **انفرادی** دست به مقاومت بزنند“^{۴۸}.

اما مطالعه‌کنندگان از این نیز غافل نیستند که:

”در استراتژی جدید طرح جدیدی برای حفظ ارتباطات رادیویی روستاها پیش‌بینی شده و آن طرح میکروویو است. به این ترتیب، در کلیه‌ی دهات تلفن عمومی خودکار ایجاد می‌شود و از طریق این تلفن‌ها می‌توان از ده با هر منطقه‌ی کشور که موردنظر باشد تماس گرفت. تا اواسط سال ۱۳۵۱ مناطق جنوب و غرب کشور و همچنین کناره‌های دریای مازنداران از لحاظ وسایل مخابراتی خودکار به‌کلی تأمین خواهند شد“^{۴۹}.

این یعنی امکان سازمان‌دهی نیروی سرکوب‌گر نیز به‌شدت تسهیل شده است و امکان دارد کوچک‌ترین تحرکی بلافاصله با پایتخت در میان گذاشته شود.

در عین حال نکته‌ی مناسب و مهم دیگری که با متن حاضر نیز مرتبط است، نوع نگرش برداشت‌کنندگان به خوش‌نشینان روستایی است. آن‌ها ضمن این که یادآور می‌شوند که ”یکی از مشخصه‌های با-اهمیت نظام ارباب و رعیتی تفرقه و عدم یک‌پارچگی روستاییان برای احقاق حقوق و رهایی از چنگال ارباب است“، اضافه می‌کنند که ”فقر ناشی از استثمار به دهقان این روحیه را بخشیده که همواره باید گلیم خویش را از آب بیرون بکشد و او را به محافظه‌کاری عادت داده است، حاکمیتی که ارباب بر دهقان داشته او را مجبور ساخته برای حفظ منافع شخصی به بندگی و تملق و چاپلوسی تن دهد و ارباب از این نقطه‌ضعف دهقان برای جلوگیری از نطفه‌ی هرگونه اتحاد علیه منافع خود در میان روستاییان به‌خوبی استفاده نموده است“. همچنین متذکر می‌شوند از دل شکستن همین مناسبات سستی و افتادن ناخواسته‌ی

^{۴۸} همان، صفحه ۳۴.

^{۴۹} همان، صفحه ۴۲.

دهقان به روابط جدید اجتماعی (که بر پایه‌ی تنظیم مناسبات طبقاتی در روستا قابل بازتعریف است)، و چنان که پیش‌تر بیان شد، در پیامدِ رفت‌وآمد روستاییان به شهر، به‌مرور برخی خصلت‌های محافظه‌کارانه‌ی آن‌ها سلب شده و روحیات تازه‌ای جایگزین آن خواهد شد. مثل این اظهارنظر یکی از جوانان روستایی ساکن روستای برده از توابع شیراز در پاسخ به یکی از پرسش‌گران مجاهد:

”حالا نسبت به جلوتر خوب شده و مردم مرتب به شهر می‌روند و کم‌کم از شهر نمی‌ترسند“.^{۵۰}

از دیگر تحقیقات روستایی می‌توان به بررسی ساخت اقتصادی روستاهای کرمان اشاره کرد که توسط «سازمان چریک‌های فدایی خلق» به انجام رسیده است. این تحقیق به‌صورت اختصاصی به بررسی وضعیت طبقاتی روستاهای استان کرمان پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی پرداخته است. مسأله‌ی با-اهمیت آب در منطقه‌ی خشک کرمان، آشکال ورود سرمایه و ارزشمندشدن زمین در روستاها، ساخت اقتصادی روستاها در میان اشکال فئودالی و نسبتاً سرمایه‌دارانه، و روابط تازه‌پای سرمایه‌داری در روستاها هدف برداشت‌های سازمان قرار گرفته است. مثلاً در بازدید از روستای مرج از توابع رفسنجان مشخص شده است که خشک‌سالی از سویی و پاگرفتن خرده‌بورژوازی روستایی از سوی دیگر باعث شکل‌گیری تضادهایی در بین اهالی روستا شده است؛

”خشک‌سالی چند سال اخیر به شعبان دکان‌دار ده کمک کرده که سرمایه‌اش را بیش‌تر به کار اندازد و بدین ترتیب دم و دستگاهی به هم بزند. سرتاسر زمستان مردم قند و چای خواربار و سایر لوازم زندگی خود را از او نسیه می‌خرند و بعد از این که از شهرها با جیب پر برگشتند، جیب‌هایشان را در دکان شعبان خالی می‌کنند. زیرا او بهره‌ی پولش را روی قیمت اجناسی که به آن‌ها می‌فروشد می‌کشد، در نتیجه دار و ندار آن‌ها نصیب شعبان می‌شود. ضمناً مردم از بانک‌ها هم شکایت دارند و می‌گویند معلوم نیست این بانک‌ها دیگر از جان ما چه می‌خواهند که با زور ژاندارم و زندان وام‌های دریافتی ما را با بهره‌هایی که رویش می‌کشند از ما می‌گیرند. ما باید بیش‌تر پول قرض کنیم تا وام بانک‌ها را بپردازیم، یا بهره‌ی دیرکرد پول را، که ۱۴ درصد است، تقبل کنیم. مردم اغلب مجبور می‌شوند برای گرفتن وام از بانک‌ها (بانک کشاورزی) علاوه بر بهره و کارمزد و سایر وجوه قانونی، رشوه هم بپردازند“.^{۵۱}

^{۵۰} همان، صفحه ۴۷.

^{۵۱} بررسی ساخت اقتصادی روستاهای کرمان، سری تحقیقات روستایی سازمان چریک‌های فدائی خلق، ۱۳۵۳، صفحه ۲۳.

“آنچه در روستای پر آب و رونق کمال آباد از توابع سیرجان به چشم می آید، وضع بسیار بد خوش نشین هاست که ظاهراً تضاد اصلی شان با کشاورزان زمین دار است. تعداد خانوار کارگر بی زمین چنان که آمد ۸ خانوار است. تضاد اصلی دهقانان زمین دار نیز با دولت است که قسط زمین و وام و بهره قنات را از آنان می گیرد. ولی تضاد هنوز بسیار پنهان و آشکارناشده است.

در روستای راین از توابع بم مردان خوش نشین اغلب برای کار به شهرهایی نظیر تهران، رشت و قزوین می روند. خوش نشین های اینجا اغلب از بی کاری و بدبختی به قالی بافی روی آورده اند و روزبه روز تعداد خانوارهای قالی باف زیادتر می شود. قالی باف ها حتی از بچه های ۵-۶ ساله ی خود هم کار می کشند و آن ها را یا روی قالی های خانگی خود به کار وامی دارند و یا به مزدوری می فرستند. مزد کار شاگردها و اوستاکارها درست مثل دهات اطراف ماهان و گوک است. برخی از زنان این جا پشم ریزی می کنند و برای رشتن هر من پشم ۵۵ ریال می گیرند. رشتن یک من پشم تقریباً یک هفته طول می کشد”^{۵۲}.

“در دهستان تهرود از توابع بم ۸۱ خانوار وجود دارد که ۴۱ خانوار را خوش نشینان تشکیل می دهند. آب روستا در اختیار ارجمند فئودال معروف است و کم آبی باعث شده تا آن قدر درآمد اندکی نصیب سایرین شود که برخی از اهالی برای تأمین اجاره بهای زمین و آب گاو خود را بفروشنند و یا برای کارگری روانه ی شهرها شوند.”

در مجموع برای گردآوری کردن گزارشات مختصر این کتاب یک صد صفحه ای از بیش از سی روستا و یک معدن بازدید صورت گرفته و در اختیار سازمان قرار گرفته است.

^{۵۲} همان، صفحه ۳۲.

از روستا به کارخانه

در بخش نخست به برخی از مطالعات روستایی پرداخته شد که عمدتاً با تمرکز بر قشر «خوش‌نشین» به ریشه‌یابی سرآغاز شکل‌گیری یک طبقه‌ی بزرگ از پرولتاریای شهری می‌پردازد. جماعت فاقد ابزار تولید و نا-امید از بسامانی اوضاع روستا که با امید زندگی بهتر به شهرهای بزرگ و مراکز تجمع کارخانجات صنعتی سرازیر می‌شوند.

آصف بیات در مقاله‌ای، با عنوان فرهنگ و روند پرولترشدن کارگران کارخانجات تهران، ضمن تأکید بر ریشه‌ی روستایی اکثریت قریب به اتفاق کارگران کارخانجات این شهر اذعان می‌کند که این افراد «دهقانان یا دهقان‌زادگانی بودند که به علل بی‌زمینی، کم‌زمینی، درآمد کم ناشی از شرایط دوره‌ی بعد از اصلاحات ارضی که در آن رشد فزاینده‌ی روابط کالایی و نیاز به پول ناگزیر از کار در بخش مزدوری بوده‌اند، که در عین حال کار مزدوری را به شرایط دهقانی ترجیح می‌داده‌اند»^{۵۳}.

گزارشات و پژوهش‌های این دو سازمان در فاز دوم به موقعیت خوش‌نشینانی می‌پردازد که وارد محیط کار صنعتی شده‌اند و به‌عنوان پرولتاریا مورد استثمار قرار می‌گیرند. در یکی از با-اهمیت‌ترین پژوهش‌ها در این رابطه، «سازمان مجاهدین خلق» در سال ۱۳۵۳ کتاب مفصلی را که از سه گزارش از کارخانه‌ی ذوب‌آهن آریامهر، شرکت زراعی آریامهر و گوشه‌ای از کارنامه‌ی شصت ساله‌ی شرکت‌های غارت‌گر نفت در مسجد سلیمان تشکیل شده، به چاپ رسانده است. در نخستین گزارش، از مرحله‌ی انعقاد قرارداد میان رژیم شاهنشاهی با کارگزاران روسی آغاز شده، و شرحی مبسوط و دقیق از موقعیت کارخانه، تعداد کارشناسان خارجی شاغل تا میزان حقوق و مزایای کارمندان، کارفرمایان صاحب رانت و پارتی که به تصدی مشاغل و پست‌های کلیدی و اصلی گماشته شده‌اند، ارائه شده است. در قسمت با-اهمیتی از این گزارش به شرحی از وضعیت کارگران ساده یا بخش اصلی نیروی تولید این کارخانه‌ی مهم پرداخته شده است:

^{۵۳} فرهنگ و روند پرولترشدن کارگران کارخانجات تهران، آصف بیات، نشریه الفبا، شماره چهارم، صفحه ۸۵.

”چنان که می‌باید و در اقتضای محل احداث کارخانه ذوب آهن است، بخش اصلی کارگران این واحد عظیم تولیدی از خرده‌زمین‌دارانی تأمین می‌شود که زمین‌ها و مزارع آنان به تصرف کارخانه درآمده است. در عوض کشاورزانی که زمانی نه‌چندان دور روی زمین‌های حاصل‌خیز اطراف زاینده‌رود مشغول به کشت بوده‌اند، طبقه‌ای از خرده‌زمین‌داران به وجود آمده است که حاضرند در ازای روزانه ۶ تومان به استخدام این مجموعه‌ی صنعتی درآمده و نیروی کار خود را به فروش برسانند.

این کارگران که از دهات مجاور برای کار هجوم آورده بودند، هر روز با بقچه‌ای از نان خالی و پای پیاده یا با دوچرخه در هوای گرم تابستان و سرمای زمستان فواصل مختلفی را تا چندین کیلومتر با عجله به‌سوی کارخانه طی می‌کردند. همچنین تعداد زیادی از بلوچ‌ها و خرم‌آبادی‌ها را از شهرهای زاهدان و خرم‌آباد با دستمزد روزی ۸۰ ریال استخدام و دسته‌جمعی به محل کارخانه کوچ دادند. این‌ها را در خوابگاه‌هایی که به سبک ساختمان‌های اردوی کار اسیران جنگی در نزدیکی کارخانه و در جوار پادگان نظامی که برای حفاظت ذوب آهن تأسیس کرده‌اند، مسکن داده‌اند.

کارگران بلوچ خصلت‌های اجتماعی جالبی داشتند؛ اولاً، همیشه به‌صورت دسته‌جمعی و گروهی بودند. افراد آن‌ها در هر کارگاه یا قسمتی همیشه با هم بودند. خواسته‌هایشان به‌وسیله‌ی نماینده، که از طرف همگی صحبت می‌کرد، برای مسئولین مافوق طرح می‌شد. در حالی که بقیه پشت سر نماینده بودند. ثانیاً افرادی خشن و استوار بودند و اگر احساس می‌کردند که موضوعی غیرعادلانه و اجحافی در بین است، زیر بار نمی‌رفتند.^{۵۴}

پژوهندگان پس از آن که شرحی دقیق از روحيات کارگران خرم‌آبادی، بلوچ و چهارمحالی ارائه می‌کنند، به توضیح تخصص‌ها، مشاغل و میزان دستمزد هر گروه، و نیز به مساله‌ی کارگر و مسکن می‌پردازند. در بخشی از گزارش آمده است:

”در ظرف چندین سالی که از آغاز کار ساختمانی و بیش از یک سالی که از بهره‌برداری رسمی کارخانه می‌گذرد کوچکترین اقدامی در جهت مسکن کارگران و کارکنان که به

^{۵۴} سه گزارش از: کارخانه‌ی ذوب آهن آریامهر، شرکت زراعی آریامهر، گوشه‌ای از کارنامه ۶۰ ساله شرکت‌های غارت‌گر نفت در مسجد سلیمان، مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۳، صفحات ۴۴ و ۴۵.

همچنین رجوع کنید به: سه گزارش از سازمان مجاهدین خلق، انتشارات کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، ۱۳۵۲.

عمل نیامده هیچ تازه بار هزینه این نیاز اساسی و اجتماعی را بر دوش آن‌ها و سایر قشر کارگری و طبقات کم درآمد مردم اصفهان و جومه چندین برابر کرده است. برای نمونه کرایه‌ی اتاقی که در اصفهان قبل از تأسیس ذوب آهن حدود بیست تومان بود، اکنون بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ تومان است و به این ترتیب ثلث و حتی بیش از ثلث حقوق کارگران ذوب آهن و سایر اجاره نشینان اصفهان را می‌بلعد^{۵۵}.

”کارگران به‌علت کمبود درآمد ناچار هستند در دهات اطراف کارخانه، به‌خصوص آن‌هایی که فاصله‌ی دورتری دارند، چون ارزان‌تر هستند سکونت کنند. مسأله‌ی ترافیک مشکل جان‌فرسایی است، زیرا برای نقل و انتقال آن‌ها به محل سکونت‌شان سرویس‌های منظمی وجود ندارد و اغلب مجبور هستند بعد از پایان ساعت کار طولانی روزی یکی دو ساعت به انتظار سرویس بنشینند. حمل‌ونقل کارگران به دهات اطراف عموماً به‌وسیله کامیون‌های باری چادری یا به‌وسیله‌ی اتوبوس‌های قراضه‌ای، که از طریق بندوبست به اجاره‌ی ذوب‌آهن درآمده، تأمین می‌گردد. این کامیون‌ها و اتوبوس‌ها مخصوصاً در فصل سرما به‌علت تصادفات پی‌درپی تاکنون جان کارگران بسیاری را گرفته و خانواده‌های زیادی را بی‌سرپرست نموده است.“

علاوه‌براین، شهرک مسکونی کارگری با نام آریاشهر تأسیس شده است. علاوه بر مشکلات عدیده از جمله کاستی در امکانات خدماتی و رفاهی، آلودگی هوا ناشی از رسوبات کارخانه و معادن هم‌جوار، و وضعیت دشوار حمل‌ونقل و ترافیک، به‌زعم گردآوردندگان پژوهش خصلت طبقاتی حادی نیز بر مجموعه‌ی مسکونی فوق حاکم است.

”به این معنی که علاوه بر جدا-کردن منطقه‌ی مسکونی روستاها از سایر قسمت‌های ایرانی‌نشین و جدا-کردن حساب و کتاب آن‌ها از بقیه‌ی ساکنین کوی از قبیل رستوران، سینما، استخر، سرویس رفت‌وآمد و ...، تازه قسمت‌های ایرانی‌نشین را به چند منطقه‌ی جداگانه تقسیم کرده‌اند. به‌طوری که طروح و نوع منازل هر منطقه با منطقه‌ی دیگر کاملاً متفاوت است. منطقه‌ی رؤسای طراز اول با حداقل چهار اطاق با گنجایش زیاد و کلیه‌ی تسهیلات لازم و به‌صورت ویلایی و یک‌طبقه ساخته شده... منطقه‌ی مربوط به رؤسای پایین‌تر باز حداقل سه اطاق با گنجایش کافی و تسهیلات لازم و یک‌طبقه ساخته شده ...“

”در کنار این کوی، ساختمان‌های دیگری در بلوک‌های چهارطبقه به‌شکل لانه‌زنبوری ساخته شده که مخصوص کارمندان متأهل دون‌پایه و تکنیسین‌های متأهلی است که دارای سِمَت و مسئولیت اجرایی هستند. این خانه‌ها کاملاً بدون درنظرگرفتن خصوصیات زندگی طبقات پایین‌تر ساخته شده است.“

در گزارشی که در شهریور سال ۱۳۵۳ و در رابطه با وضعیت مسکن کارگران شرکت نفت مسجد سلیمان تهیه و منتشر شده است، نیز در ابتدا شرحی از تاریخچه‌ی شکل‌گیری تأسیسات شرکت نفت مسجد سلیمان و سپس تاریخچه‌ای کوتاه از وضعیت اسکان و شکل‌گیری این شهر ارائه شده است. در ادامه به وضعیت سکونت کارگرانی که مستقیماً در فرایند تولیدی این مجموعه‌ی بزرگ دخیل هستند پرداخته شده است. در توصیف عمومی وضعیت آن‌ها آمده است که:

”در بعضی از این مناطق کارگری نظیر نفتون و کلگه فشرده‌ی منازل از یک‌طرف و کثرت فرزندان و نبودن وسایل سرگرمی آن‌ها از طرف دیگر موجب گردید اطفالی که در داخل منازل محقر خود دارای فضای حیاتی نبودند، در کوچه‌ها رها شده و موجبات دعوای والدین را فراهم سازند؛ چیزی که از نفتون و کلگه‌ی مسجد سلیمان تا جوادیه‌ی تهران، واحدآباد آبادان، و در مناطق کارگری و فقرزده‌ی کشور ما به چشم می‌خورد. به‌طوری که کارگر ایرانی بعد از ده ساعت کار و خستگی جان‌کاه روزانه، به‌جای استراحت در خانه، تازه باید در پی جستجوی سبب شکستگی پیشانی فرزندش یا حل اختلافات خانواده یا همسایه و هم‌خانه و هزاران مشکل داخلی و خارجی دیگر خود برآید.“^{۵۶}

علاوه بر چنین کارهای منسجمی، در نشریات و بولتن‌هایی نظیر نبرد خلق نیز گزارشات گاه‌به‌گاهی در رابطه با وضعیت کارخانجات مهم کشور، به‌ویژه کارخانه‌های مستقر در تهران، وجود دارد. در نشریه‌ی تئوریک نبرد خلق به تعداد زیادی از این گزارشات برمی‌خوریم که یا برآمده از حضور نیروهای سازمان در پوشش کارگر در این کارخانه‌هاست و یا از رهگذر انجام گفتگو با کارگران به دست آمده است.

تنها به‌عنوان یک نمونه در شماره‌ی سوم نبرد خلق گزارش نسبتاً مفصلی از اعتصاب کارگران در کارخانجات کفش ملی/ایران درج شده است. گزارش‌گران شرح مفصلی از ماهیت تضاد کار و سرمایه در کارخانه و روند پرولتریزه‌شدن کارگران به دست داده و نیز تاکتیک‌های مختلف سرمایه‌داران را برای شکستن توان مقاومت کارگران تشریح کرده‌اند. علاوه‌براین، گردانندگان نبرد خلق به سراغ یکی از کارگران این مجتمع با نام زهرا رفته‌اند تا از نزدیک شرح ماقع را از زبان وی جویا شوند. در لابه‌لای

^{۵۶} همان، صفحه ۱۷ از گزارش سوم.

صحبت‌های ماجراجویانه‌ی زهرا متوجه می‌شویم که او ماهانه رقم ۲۴۰ تومان حقوق از کارخانه دریافت می‌کند که به‌گفته‌ی مادرش «۱۱۰ تومان از این رقم بابت اجاره‌ی یک اتاق هزینه می‌شود که حتی آب و برق مناسبی هم ندارد»^{۵۷}.

اهمیت بازخوانی چنین گزارشاتی زمانی دو-چندان می‌شود که دریابیم آن بخش از بورژوازی ایران که با حمایت مستقیم حکومت و با استفاده از اعتبارات بزرگ مالی نسبت به ایجاد سطوحی از تولید ملی کامیاب شده بود، همچنان نیز از ارائه‌ی تصویری درست از وضعیت زیست و معاش طبقه‌ی کارگر شانه خالی کرده و به شرح خدمات قهرمانانه‌ی خود در ساحت تولید و توزیع بسنده می‌کند. به‌عنوان نمونه و عطف به گزارش سازمان فدایی از وضعیت دشوار معیشتی در میان برخی از کارگران کارخانجات کفش ملی، می‌توان به مجلدی از مجموعه کتاب‌های موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوره‌ی پهلوی مراجعه کرد، که دو محقق با نام‌های علی اصغر سعیدی و فریدون شیرین کلام به بررسی زندگی و کارنامه‌ی محمد رحیم متقی /ایروانی پرداخته‌اند. ایروانی که خود مالک کفش ملی و از سرشناس‌ترین سرمایه‌داران ایرانی عصر پهلوی دوم محسوب می‌شود، برای گسترش کارخانه و انحصاری کردن تمام مراحل تولید از تهیه‌ی موادخام تا فروش محصولات در فروشگاه‌های تابعه، ارتباطات گسترده‌ای با وزراء و برخی از اعضای خاندان سلطنتی داشته است. با این حال، مجموعه‌ی این ارتباطات و بهره‌مندی او از اعتبارات بزرگ و بازپرداخت‌های کم‌بهره و طولانی تنها به‌عنوان «شم اقتصادی» و «هوش مدیریتی» شناسایی شده است و از او به‌عنوان «پدر خیر کارگران» نام برده‌اند. این در حالی‌ست که محققین در این اثر نه‌تنها کوچک‌ترین اشاره‌ای به وضعیت عینی زندگی کارگران این مجموعه نمی‌کنند و کوچک‌ترین گزارشی که از رهگذر گفت‌وگو و تماس با آن‌ها حاصل شده باشد ارائه نمی‌کنند، بلکه بروز اعتصاب در این مجموعه را نیز نه برخاسته از آگاهی کارگران یا حتی الزامات زمانه‌ی انقلاب، بلکه تنها از رهگذر مداخلات بی‌جای گروه‌ها و افراد چاپ‌گرا مورد اشاره قرار می‌دهند»^{۵۸}.

^{۵۷} تحلیلی از اعتصابات کارخانجات کفش ملی، نبرد خلق، شماره سوم، ۱۳۵۶.

نبرد خلق، بهمن ۱۳۵۲ تا خرداد ۱۳۵۵ در آرشیو اسناد اپوزیسیون به این آدرس: <http://www.iran-archive.com/start/273>

^{۵۸} موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوره پهلوی، زندگی و کارنامه محمد تقی ایروانی، علی اصغر سعیدی و فریدون شیرین‌کام، تهران، گام نو، ۱۳۸۸.

از کارخانه به سکونت‌گاه

اما سومین مرحله‌ی این مطالعات، که هسته‌ی مرکزی این نوشتار نیز بر اساس اهمیت آن‌ها شکل گرفته است، مطالعات شهری است. مطالعاتی که مشخصاً به فرایند اسکان دهقانان تازه-پرولتر شده یا تهی‌دستان شهری‌ای می‌پردازد که یا از سرپناه برخوردار نیستند و یا در بدوی‌ترین اشکال اسکان روزگار می‌گذارند، فرایندی روبه‌رشد از تصرف زمین، که تنها به نقاط جنوبی شهرها محدود نشده و هرگونه فضای خالی از سکنه‌ای از برای ماواگزینی تصرف می‌کند. به‌عنوان نمونه بنوعیزی در گزارشی که از وضعیت آلونک‌نشینی در خیابان ادوارد براون تهران پرداخته، می‌نویسد:

”این آلونک‌ها در ابتدای خیابان پروفیسور براون از طرف خیابان امیرآباد (مجاور ساختمان مرکزی دانشگاه تهران) قرار گرفته‌اند. در این محل در زمینی به مساحت ۲۴۰۰ مترمربع که از چهار طرف به‌وسیله‌ی دیوار و ساختمان محصور است، در حدود صد آلونک با ابعاد مختلف ساخته شده است که به‌وسیله‌ی کوچه‌های بسیار باریک و پُریچ‌وخم به معبر اصلی که دربی چوبی است و به خیابان براون باز می‌شود راه پیدا می‌کنند. هر آلونک معمولاً اطاق کوچکی است با ابعاد ۲×۵/۲ متر که در ساختن آن از حداقل مصالح ابتدایی ساختمان استفاده شده است. از فضای باز جلوی آلونک‌ها، که بر کوچه‌های پیچ‌درپیچ قرار دارند، به‌عنوان حیاط استفاده می‌شود. در ضلع شمالی محوطه آلونک‌ها در دو طرف خیابان پروفیسور براون در حدود ۱۵ دکه و چرخ و جعبه برای فروش میوه گذاشته شده که اکثر آن‌ها به ساکنین آلونک‌ها تعلق دارد و ظاهراً وضع کسب‌شان در تابستان بد نیست.“

بنوعیزی برای اشاره به اهمیت همین سازه‌های موقتی برای اسکان و نیز مقاومت ساکنین برای حراست از مایملک خویش می‌نویسد:

”زمین آلونک‌ها در طی جنگ دوم جهانی مقر یکی از کمپ‌های نیروهای انگلیس در ایران بوده و بعد از آن در دست چند مالک شخصی گشته است. حدود دو سال پیش،

مالک فعلی زمین با اخذ مجوز تخلیه از دادگستری به ساکنین اخطار می‌دهد که باید آلونک‌ها را تخلیه کنند و حتی حاضر می‌شود که به بعضی از ساکنین قدیمی که متجاوز از ۱۵ الی ۲۰ سال در این محل اقامت داشته‌اند، مقداری وجه نقد بپردازد؛ ولی به علت عدم موافقت این عده و مقاومت شدید ساکنین موفق به تخلیه‌ی آن‌ها نمی‌گردد. تعداد آلونک‌ها در این محوطه رو-به-ازدیاد است و طی ده سال گذشته دو برابر شده است. ظاهراً تا چند سال پیش کلیه‌ی ساکنین آلونک‌های پروفیسور براون از دهات اراک بوده‌اند، ولی در چند سال گذشته تدریجاً از شهرستان‌های نیشابور، سبزوار و همدان نیز مهاجرین در این واحد سکونت گزیده‌اند. ساکنین جدیدالورود اکثراً آلونک‌های خود را از صاحبان قبلی آن خریده‌اند و در حال حاضر یک الونک از ۲۰ هزار تا حدود ۴۰ هزار ریال خرید و فروش می‌شود. گرچه ساکنین در برابر مالک زمین ادعای پولی ندارند، ولی در عین حال می‌گویند که فقط در صورتی که دولت برای آن‌ها خانه بسازد، حاضر به ترک مسکن فعلی خود خواهند بود و تقریباً تمام آن‌ها کوی نهم آبان را به عنوان مورد نمونه ذکر می‌کنند^{۵۹}.

یکی از تک‌نگاری‌های مشهور به قلم یک چریک، که ارتباط مستقیمی نیز با وضعیت سکونت‌گاه‌های غیررسمی دارد، متنی کوتاه است از مرضیه احمدی اسکوئی با نام دختران کولی. این گزارش که در سال ۱۳۵۱ تهیه شده است، حاصل بازدید اسکوئی و تعدادی دیگر از اعضای «سازمان چریک‌های فدایی خلق» از منطقه‌ای است در حومه‌ی شهر اهواز با نام آتش‌گاه. این منطقه که ظاهراً در محاورات مردم اهواز با نام کولی‌آباد نیز شناخته می‌شود، مجموعه‌ای بوده است از کپر‌ها و حلبی‌آبادها که به گفته‌ی اسکوئی:

”در واقع یک عشرت‌گاه است و برای مسافرینی که از شهرستان‌ها می‌آیند، حکم غرفه‌ای از موزه‌ی مردم‌شناسی را دارد. غرفه‌ای که در آن گروهی از انسان‌ها برای گذراندن زندگی خود عواطف و احساس‌های خود را به سودا گذاشته‌اند.“

نویسنده‌ی گزارش در توصیف وضعیت عمومی خانه‌ها می‌نویسد:

”خانه‌ها چهاردیواری یا دایره‌ای هستند. سقف‌شان یا پوشیده از کهنه‌پاره و خنزر و پنزی است که بر روی هم سوار کرده‌اند، یا از گل پوشیده شده‌اند؛ دیوارها هم یک تیغه‌ی باریک از گل و خشت است. شب پیش باران آمده و چون زمین پوشیده از خاک رس

^{۵۹} مجله الفبا، شماره چهارم، آلونک‌نشینان خیابان ادوارد براون.

است، آب درون آن نفوذ نکرده و هر قطره‌ای بر زمین افتاده روی قطرات دیگر انباشته شده است و اینک خانه‌ها درون آب قرار دارند. آب کف اتاق‌ها را پوشانده است. از این رو، وسایل از کهنه‌پاره و لحاف و گلیم کهنه‌ای هم اگر دارند، خیس شده و اینک برای خشک‌شدن جلوی آفتاب پهن شده‌اند.

این‌ها کپرنشینان اهواز بوده‌اند که از شهر بیرون‌شان کرده‌اند تا زیبایی شهر حفظ شود و به‌علاوه فقر به چشم نخورد. به آن‌ها گفته‌اند به‌زودی برای تان خانه خواهیم ساخت و یک روز به آن‌ها اعلام می‌کنند که مهلت‌شان به سر آمده و امروز کپره‌های‌شان ویران خواهد شد. آن‌ها با دلتنگی و ملال کپره‌های نیمه‌ویرانی را که به آن‌ها خو گرفته‌اند ترک می‌کنند. در برابر نگاه حسرت‌زده‌ی آن‌ها، کسی که عینک گنده‌ای به چشم زده و پشت ماشین بزرگی نشسته است، می‌آید و تمام کپرها را با ماشین بزرگش می‌بلعد. همه‌ی این کار یک ساعت هم طول نمی‌کشد و آن‌ها همه با بقچه‌های بسته‌ی وسایل خود دسته‌جمعی راه می‌افتند. با ماشین به آن گندگی چه می‌توانند بکنند؟^{۶۰}

^{۶۰} مرضیه احمدی اسکوئی، دختران کولی نسخه‌ی اینترنتی در: <http://is.gd/gZXeDr>

شاید بد نباشد اشاره‌ای کنیم به وضعیت امروز ساکنین حاشیه‌ها در اهواز؛ در واقع، بیش از چهار دهه پس از نگارش این گزارش توسط اسکوئی، محلات حاشیه‌ای اهواز نه تنها وضع بهتری ندارند، بلکه اضافه‌شدن خدمات حاصل از جنگ و موج تازه‌ی مهاجرت جنگ‌زدگان از شهرها و روستاهای هم‌جوار به این شهر، زیست در این سکونت‌گاه‌ها را هر چه بیشتر بحرانی کرده است:

محلاتی نظیر شلنگ‌آباد و سیاحی، عین دو، ملاشیه، آل صافی، منبع آب، حصیرآباد، زرگان، زوویه، لشکرآباد و کوت عبدالله در این شهر وجود دارند، هر یک با ده‌ها مشکل بهداشتی، خدماتی و ... دست‌وپنجه نرم می‌کنند. ۸۱ درصد از جمعیت محله‌ی آل‌صافی تحت پوشش کمیته‌ی امداد و بیش از ۱۸ درصد دیگر تحت پوشش سازمان بهزیستی قرار دارند. در محلات حاشیه‌ای این شهر بیش از ۷۰ درصد از انشعابات برق به‌صورت غیرقانونی تهیه شده است. بیش‌ترین حوزه‌ی اشتغال ساکنین این محلات در بخش خدمات شهری است و طبق آمار مربوط به سال ۸۵ که توسط دانشگاه چمران اهواز منتشر گردیده است، ۷۵ درصد ساکنین عین دو درآمدی کمتر از یک‌صد هزار تومان در ماه داشته‌اند و در مجموع درآمد بالاتر از سیصد هزار تومان تنها به بخش ناچیزی از کل جمعیت این محلات اختصاص داشته است. در محله‌ی کوت عبدالله بالآمدن فاضلاب‌های شهری در برخی موارد باعث نشست زمین منازل مسکونی و شیوع میکروب و بیماری‌های خطرناک در محله شده است و شرکت قطارهای شهری اهواز بخش بزرگی از حریم این محله را به محلی برای تخلیه‌ی زباله‌ها و نخاله‌های حاصل از گودبرداری خط مترو تبدیل کرده است. یافته‌های تحقیق دیگری نیز نشان می‌دهد که ۲/۳۷ درصد از ساکنین محلات یادشده (که تماماً در ملاشیه و کوی سیاحی ساکن هستند) از شهرهای جنگ‌زده، ۵/۳۵ درصد از روستاهای شهرستان‌ها، ۴/۱۴ درصد از روستاهای شهرستان اهواز، و ۵/۵ درصد از سایر محلات شهر اهواز به این محلات نقل مکان نموده‌اند. سهم مهاجرین شهرهای مسجد سلیمان، ایذه و باغ‌ملک نیز به ترتیب ۳/۶ درصد، ۴/۱۱ درصد و ۶/۲ درصد سهم مهاجرین عراقی ۵/۱ درصد بوده است.*

اما احتمالاً متمرکزترین و کامل‌ترین گزارش از این‌دست، کتاب‌هایی است که به نام *خارج از محدوده* شهرت یافته و بر مبارزات مسکن توسط تهی‌دستان شهری با دولت و شهرداری متمرکز شده‌اند. این کتاب‌ها، که هر دو در سال ۱۳۵۶ تهیه و منتشر شده‌اند، یکی حاصل گزارشات و برداشت‌های اعضای علنی و مخفی «سازمان چریک‌های فدایی خلق» و دیگری نتیجه‌ی کار اعضای «سازمان پیکار برای رهایی طبقه کارگر» است. کتاب *نخست مبارزات دلیرانه‌ی مردم خارج از محدوده* و کتاب *دوم مبارزات زحمت‌کشان خارج از محدوده* نام دارند. چنان که از نام هر دو اثر برمی‌آید، آن‌ها به زندگی مردمی می‌پردازند که در نواحی بیرون از حریم قانونی شهری اقامت گزیده و به تصرف زمین‌های بایر پرداخته‌اند.

* بررسی ابعاد اقتصادی-اجتماعی و کالبدی ۸ منطقه‌ی حاشیه‌نشین اهواز، علی موحد و کوکب ظریفی، مقاله‌ی ارائه‌شده در چهارمین کنفرانس مدیریت و برنامه‌ریزی شهری در مشهد.

لینک دسترسی به مقاله: <http://is.gd/Ny8ALd>

همچنین رجوع کنید به حاشیه‌نشینان اهواز، مهدی هاشمی: <http://is.gd/5Wfrk3>

روش تحقیق در آثار سازمان‌های کمونیستی درباره‌ی «خارج از محدوده»

«سازمان چریک‌های فدایی خلق» در مقدمه‌ی کتاب مبارزات مردم خارج از محدوده تأکید می‌کند که گزارشات حاضر در نتیجه‌ی تماس مستقیم با مردم ساکن در مناطق خارج از محدوده‌ی تهران، شهر ری، کرج، زنجان و قزوین گردآوری شده است. به گفته‌ی نویسندگان مقدمه، پاسخ‌های گردآوری شده حاوی برخی تضادها هستند که ناشی از سه عامل «منشاء طبقاتی، میزان آگاهی و حالت روانی مصاحبه‌شونده» است. بنابراین، تنها با در نظر گرفتن این سه عامل می‌توان در ماهیت پاسخ‌های افراد تأمل کرد. از همین روست که برخی افراد با وجود ستم و بی‌عدالتی شدید از طرف طبقه‌ی حاکم، هنوز «تحت‌تأثیر تبلیغات عوام‌فریبانه‌ی رژیم به‌سر می‌برند» و آن‌ها باور دارند در برخی موارد می‌توان حالت ترس، یأس و وحشت را بر روحیه‌ی مصاحبه‌شوندگان مشاهده کرد و همین امر نیز بر موضع‌گیری طبقاتی افراد تأثیر می‌گذارد. با این وجود، در مقدمه آمده است:

«در این گزارشات نمونه‌های فراوانی از سیر تکاملی حرکت اجتماعی زحمت‌کشان به‌روشنی دیده می‌شود، تکامل مبارزه از حالت پراکنده به سازمان‌یافته و از مسالمت‌آمیز به قهرآمیز».

بنا به تحلیل سازمان، این وضعیت برآمده از مشاهده‌ی عینی استبداد و استثمار است «که از حالت انتزاعی خارج شده و با تخریب واحدهای مسکونی و آوارکردن محل زیست و ماوای زحمت‌کشان او را وارد مرحله‌ی تازه‌ای از مشاهده و آگاهی و مبارزه می‌کند». با این حال، همان سه عامل پیش‌گفته باعث می‌شود نحوه‌ی مبارزه حالتی پویا پیدا کند و از جایی به جای دیگر متفاوت باشد. چنان که مبارزات کارگران صنعتی شهری که از رهگذر مدت‌زمان طولانی‌تر زندگی در محیط‌های شهری و مشاهده‌ی برخی مبارزات صنفی در مواجهه با عوامل شهرداری حالتی تهاجمی‌تر به خود می‌گیرند. مبارزات مردم مناطقی چون شمیران نو و سلیمانیه که روحیه‌ی مقاومت بیش‌تری از خود بروز داده‌اند، از این جنس است. دسته‌ی دیگری از مردم به تناسب منشاء روستایی و میزان آگاهی طبقاتی بیش‌تر تحت‌تأثیر تبلیغات دستگاه حاکم قرار می‌گیرند و «در زمان حمله‌ی عوامل شهرداری عمدتاً به حالت فردی مقاومت می‌کنند و گلیم خود

را از آب بیرون می‌کشند. این دسته اغلب برآن‌اند که خداوند در زمان مقتضی انتقام فرودستان را خواهد گرفت، ولی همین‌دسته نیز وقتی مشاهده می‌کنند تمام هست‌و‌نیست‌شان زیر دنده‌های لودر لت‌وپار می‌شود، به‌مرور حالت قهری به مبارزه‌ی خود می‌دهند. در حالی که پیش‌تر شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه یعنی عریضه‌نویسی، شکایت به دربار و شکایت به حزب رستاخیز را مانعی در راه تخریب آلونک‌های خود می‌دانستند^{۶۱}.

به اعتقاد مقدمه‌نویسان، مردم خارج از محدوده به‌خصوص مردم نواحی تهران‌پارس، جوادیه و خاک‌سفید وقتی دیدند که حکومت به‌راحتی خانه‌های آنان را تخریب و زمین‌ها را در اختیار سرمایه‌دارانی چون فرمان‌فرمایان قرار می‌دهد، به ستوه آمدند و از همین رو شاهد رشد همبستگی در میان آن‌ها بودیم.

”اتحاد مردم به شکل‌های گوناگون دیده می‌شد، از خبرکردن به‌وسیله‌ی موتورسیکلت تا دادن گلیم و وسایل زندگی به یک‌دیگر و نشستن در خانه‌های خالی جهت مسکونی جلوه‌دادن خانه و ممانعت از تخریب خانه‌ها. گذشته از این اشکال، به‌هنگام درگیری با مأموران، مردم به‌طور یک‌پارچه به آن‌ها حمله می‌بردند، زخمی‌ها را مداوا می‌کردند و وقتی که کسی توسط مأموران دنبال می‌شد، به او پناه می‌دادند.“

به گفته‌ی نویسندگان، بعد از اصلاحات مردم کم‌زمین و بی‌زمین روستایی، و کارگران بی‌کار شهرهای کوچک برای کار به تهران هجوم آوردند؛

”نخستین مشکل آن‌ها مسکن بود، که برای حل آن شروع به ساختن آلونک کردند. رژیم به بهانه‌های مختلف در صدد جلوگیری از خانه‌سازی برآمد. دلایل رژیم عبارت بودند از: اینجا خارج از محدوده‌ی شهر است و ما نمی‌توانیم خدمات شهری را تأمین نمائیم، جواز و پروانه ندارید، در اینجا باید شهرک‌سازی شود، طرح جامع باید پیاده شود، این زمین مسیر عبور مترو و کابل‌های فشار قوی است.“

در نهایت نیز با لودر و بولدوزر به خانه‌ها حمله کردند و با حمایت ارتش و ژاندارمری به تخریب آن‌ها پرداختند.

^{۶۱} مبارزات دلبانه‌ی مردم خارج از محدوده، از سری گزارشات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران درباره‌ی مسکن، بی‌جا، بی‌تا.

آنچه در این مقدمه اهمیت دارد، اذعان فدائیان به ضعف تشکیلاتی خود پس از ضربات پی‌درپی حکومت به کادرهای اصلی است. با این وجود، تأکید می‌کنند که خود با دیدن مبارزات مردم خارج از محدوده بار دیگر آماده‌ی همراهی با مردم شدند و سعی کردند این مبارزات را به سایر نقاط مخابره کنند.

مقدمه‌ی «سازمان پیکار» نیز بر کتاب *خارج از محدوده*، از جهت حصول درکی اولیه از نحوه‌ی طراحی سؤالات و اهداف تحقیق حائز اهمیت است. در مقدمه‌ی این گزارش مفصل، ضمن اشاره به چگونگی سؤالات در رابطه با مبارزات مسکن در ذهن اعضای سازمان، اشاره شده است که به‌علت تنوع در پاسخ‌گویی به دست‌دادن نوعی جمع‌بندی خالص از تحقیق کار دشواری به‌نظر می‌رسیده است. با این وجود،

”ما از درون این نقطه‌نظرات می‌توانستیم به مواضع طبقاتی هر یک از اقشار و طبقات منطقه، و نحوه‌ی برخورد آن‌ها با مسائل و موضع‌گیری‌های آن‌ها در قبال این مسائل نیز پی ببریم“^{۶۲}.

«پیکار» گران پس از جمع‌آوری مجموعه‌ی گزارش‌های گردآوری‌شده به دو رویکرد در تحلیل محتوایی اسناد توجه می‌کنند. در وهله‌ی اول، تصمیم بر آن بوده تا هر منطقه به‌طور مستقل تحلیل شده و از کنار هم قرار دادن مجموعه تحلیل‌ها به برداشتی جامع از کلیات طرح برسند. اما در گام بعدی، این روش «خرده‌کارانه» ارزیابی می‌شود، و در عوض بنا می‌شود تحلیل هر منطقه در ارتباط با «مجموعه جریانات خارج از محدوده یا توجه به این که شرایط مختلف فرهنگی، اقتصادی، طبقاتی و ... در تمام مناطق یکسان نبود» قرار گرفته و تحلیل شود.

در گزارشات «سازمان پیکار» اطلاعات نسبتاً جامعی از تاریخچه‌ی هر محله، ساکنین و مالکین اولیه، لحظه‌ی تحول محلات، وضعیت اجتماعی، فرهنگی و بهداشتی، قیمت زمین‌ها، ترکیب مهاجرین و ساکنین منطقه، فرایند تصرف و خانه‌سازی و در نهایت ورود حاکمیت به منطقه برای جلوگیری از فرایند بی‌وقفه‌ی تصرف و آغاز سلب مالکیت و برخورد قهری با متصرفان ارائه شده است. به‌عنوان نمونه، یکی از اهالی شادشهر به پرسش‌گر سازمان می‌گوید که طی سال‌هایی که به این منطقه آمده است، سه‌بار شروع به ساخت سرپناه کرده که هر سه‌بار توسط ژاندارمری متوقف و تخریب شده است. با این حال، او به مأموران گفته است که به‌هر حال به کار خود ادامه خواهد داد. توضیح این فرد تصویر دست‌اولی از نحوه‌ی احداث مسکن در زمین‌های خارج از محدوده می‌دهد:

^{۶۲} مبارزات زحمت‌کشان خارج از محدوده (۱۳۵۶)، جلد اول، ۱۳۵۹، بی‌جا، مقدمه.

”رفتم صد تومن دادم و یک چادر خریدم و روی گودالی که کنده بودم چادر زدم و با زن و بچه‌هام همون‌جا نشستیم و بعدش هم کم‌کم از توی چادر شروع به ساختن کردیم. یک‌شنبه سقفش رو زدم. ولی از عید امسال که همه شروع به ساختن کردن، من هم بالای اون دو تا اطاق و یک هال درست کردم.“

یا در منطقه‌ی باقرآباد کهریزک، چنان که گزارش ذکر می‌کند، از سال ۱۳۵۵ سرعت آلونک‌سازی به شدت رشد کرده است:

”این عده را بیش‌تر مستاجران شهری (تهرانی) تشکیل می‌دهند که عبارت می‌شوند از کارگران صنعتی و اقشار کم‌درآمد و پایین خرده‌بورژوازی شهری، مانند دست‌فروش‌ها و دوره‌گردها و معلمین دبستان‌ها، که این عده اخیراً آمده‌اند.“^{۶۳}

گزارش تأکید می‌کند که سبک مواجهه‌ی ساکنین با تخریب‌گران متفاوت و سیال است؛ ”با رشوه‌دادن و انواع مبارزات فردی، مانند کتک‌کاری، ترساندن مأمورین به کمک همسایگان و ...“. ولی از آن‌جا که حرص و طمع مأموران پایان‌ناپذیر است، به قول یکی از ساکنین: ”دیگه کفر ملت بالا آمده بود، واسه همین همه یک‌دفعه جمع شدن و حسابی مأمورین را زدند و فراری دادند تا این که آزاد شد“^{۶۴} (منظور آزادشدن ساخت‌وساز «غیرقانونی» است).

طبق اظهارات اهالی باقرآباد، پس از کتک‌کاری گروهی مأمورین، آن‌ها بار دیگر با پشتیبانی شهربانی و با شلیک‌های هوایی وارد محله می‌شوند، که این بار با مقاومت ۵۰۰ نفر از اهالی مواجه می‌شوند که تصمیم گرفته بودند به هر قیمتی از خانه‌های خود حراست کنند. اتفاقی که در نهایت مأمورین را از محله متواری کرده و جانی دوباره به ساخت‌وسازهای واحدهای نیمه‌کاره می‌بخشد.^{۶۵}

گزارش‌های هر دو سازمان از «مبارزات خارج از محدوده» سرشار از گفتگوهای دست اول و مشاهدات عینی با نخستین موج مقاومت در برابر پروژه‌ی سلب مالکیت است. فرایندی که به‌زودی با ورود دلال‌های زمین ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد و حتی خارج از محدوده را به محلی برای انباشت سرمایه از مدخل بساز و بفروش و باندبازی تبدیل می‌کند.

هاروی از رساله‌ی «مسأله‌ی مسکن» اثر فردریش انگلس چنین نقل می‌کند:

^{۶۳} همان، ص ۱۵.

^{۶۴} همان، ص ۲۲.

^{۶۵} همان، ص ۲۳.

”بورژوازی برای این که مشکل مسکن را به‌نوعی حل کند، تنها یک شیوه را می‌شناسد؛ شیوه‌ای که مسأله را به‌شکلی حل می‌کند که راه‌حل مسأله را پیوسته از نو مطرح می‌کند. این شیوه «اوسمان» نام دارد، که منظورم از آن روشی است که هم‌اکنون فراگیر شده و مبتنی است بر تجاوز به محلات کارگرنشین شهرهای بزرگ ما، به‌ویژه آن‌هایی که در مناطق مرکزی شهرها قرار گرفته‌اند؛ کاملاً فارغ از این که آیا این کار برای حفظ بهداشت عمومی یا زیباسازی شهر است یا به‌علت تقاضا برای املاک تجاری بزرگ در مناطق مرکزی شهر، یا به‌دلیل نیازهای ترافیکی، از جمله ایجاد خطوط راه‌آهن و خیابان‌های جدید... . علت‌ها هر اندازه هم که متفاوت باشند، نتیجه همواره یکی است: ناپدیدشدن کوچه‌های شرم‌آور و تعریف-از-خود بی‌خود و بی‌حدوحصر برای دستیابی به چنین موفقیت عظیمی؛ اما کوچه‌ها بی‌درنگ در جایی دیگر ظاهر می‌شوند... . بستر رشد بیماری‌ها، همان دخمه‌ها و سرداب‌هایی که کارگران ما به‌علت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به‌ناچار شب‌ها را در آن صبح می‌کنند، برچیده نمی‌شوند، بلکه تنها به جایی دیگر انتقال می‌یابند. همان ضرورت اقتصادی‌ای که آن‌ها را در جای اول به وجود آورد، آن‌ها را در جای بعدی هم به‌وجود می‌آورد“^{۶۶}.

به اعتقاد دیوید هاروی، شهرها از زمان شکل‌گیری‌شان تاکنون به‌خاطر تمرکز جغرافیایی و اجتماعی محصول مازاد ایجاد شده‌اند. بنابراین شهرسازی همواره یک پدیده‌ی طبقاتی بوده است. زیرا این مازادها از جایی و از کسی استخراج شده‌اند، در حالی که کنترل قیمت آن‌ها تنها در اختیار عده‌ی معدودی قرار دارد. البته وضعیت کلی تحت سلطه سرمایه‌داری ادامه می‌یابد؛ اما از آن‌جا که شهرسازی بر بسیج محصول مازاد بستگی دارد، ارتباط نزدیکی بین گسترش سرمایه‌داری و شهرسازی ایجاد می‌شود. سرمایه‌دارها مجبورند برای تولید ارزش اضافی محصول مازاد تولید کنند، این ارزش اضافی به‌نوبه‌ی خود باید برای تولید ارزش اضافی بیش‌تر مجدداً سرمایه‌گذاری شود. بنابراین، سرمایه‌گذاری مداوم، افزایش تولید اضافی با نرخ بهره‌ی مرکب و جابه‌جایی مداوم برای یافتن عرصه‌های تازه‌ی سرمایه‌گذاری و سودآوری به فرایندی همیشگی در ساحت شهرسازی تبدیل می‌شود^{۶۷}.

در با-اهمیت‌ترین اثر تحلیلی پیرامون مبارزه‌ی مسکن، که تحت عنوان *بحران مسکن توسط «سازمان پیکار»* انجام شده است، شبمایی از این نحوه‌ی دست‌اندازی به زمین به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار و بر علیه

^{۶۶} دیوید هاروی، همان، صفحه ۲۶۹.

^{۶۷} دیوید هاروی، حق به شهر، ترجمه آوا مقدسی، نشریه پژوهش‌های سوسیالیستی سامان نو:

<http://samaneno.org/blog/?p=187>

صاحبان واقعی زمین دیده می‌شود. سازمان در تحلیل مسأله و ریشه‌های بحران مسکن به اهمیت شکل‌گیری بورژوازی مالی در ایران ارجاع می‌دهد که:

”زمین را همچون کالا مصادره و احتکار کرده و ارزش آن را بنا به صلاح‌دید منطق سود، سیال می‌سازد. در این پروسه، بورژواها و ملاکین شهری در همراهی با باند زمین‌خوار شاه سرمایه‌گذاری‌های کلانی در حوزه‌ی مسکن و ساختمان انجام می‌دهند و بانک‌های ویژه‌ای مانند بانک کوروش، بانک عمران و صندوق اکباتان را تأسیس می‌کنند. جالب آن که این مؤسسات مالی عظیم انحصار را در دست شاه و باند او است و دو بانک دولتی دیگر یعنی رفاه کارگران و بانک رهنی نیز در همین رابطه و در رشته‌ی مسکن متخصص شده‌اند و همکاری‌های گسترده‌ای با شرکت‌ها و مؤسسات ساختمانی، که آن‌ها نیز متعلق به همین باند هستند، آغاز کرده‌اند. پروژه‌هایی نظیر شهرک چشمه، شهرک اکباتان، شهرک لویزان و طرح عباس‌آباد در مالکیت همین باند است و آن‌ها تمامی طرح‌های عمرانی، تهیه‌ی نقشه‌های جامع شهری و تعیین مرزهای خارج از محدوده را در کنترل خود دارند و به تنظیم دل‌خواهی مکانیزم‌های تعیین نرخ بهره‌ی بانکی و تخصصی اعتبارات و امکانات ویژه نیز دامن می‌زنند.“

سازمان در اهمیت کلان این پروژه‌های مسکن مثالی می‌آورد و نشان می‌دهد که شاه آجودان شخصی خود، یعنی حسین دانشور، را به‌عنوان ناظر طرح اکباتان تعیین کرده است. این شرکت‌ها که حاضر نیستند از زمین‌های خارج از محدوده و تصرفی بگذرند و آن‌ها را لقمه‌های بعدی خود می‌دانند، با ترغیب نهادهای امنیتی به تخریب خانه‌های ساکنین می‌پردازند. در حالی که از دادن خدماتی نظیر آب و برق ساکنان خارج از محدوده خودداری می‌کنند، ولی برای شرکت‌های مادر، که در ارتباط ارگانیک با باند شاه و بورژوازی مسکن وابسته هستند، به‌سرعت امکانات و تسهیلاتی نظیر آب و برق فراهم می‌آورند.

اهمیت این حوزه تا حدی است که فردی مانند نیک‌پی با وجود تمام مخالفت‌های مسئولان، با دستور مستقیم شاه به سمت شهرداری تهران می‌رسد. سود بادآورده در این حوزه به‌قدری است که بخش بزرگی از بورژوازی، سرمایه‌های خود را به‌جای هزینه‌کردن در بخش صنعت و تولید، در بورس زمین سرمایه‌گذاری می‌کنند. به‌عنوان نمونه، «بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران» در مقام بزرگ‌ترین بانک خصوصی ولی عملاً وابسته به شخص شاه و شریف امامی، صدها هزار کارگر را در عرصه‌های مختلف تولید و خدمات تحت کنترل دارد و با سرمایه‌ای بالغ بر ۸۰۰ میلیون تومان از رقابت بخش‌های دیگر سرمایه‌داری در امر مسکن جلوگیری به‌عمل می‌آورد، زیرا اعتبارات عظیم بانکی لازم برای این کار اساساً بنا به سازوکار اختلاف نرخ بهره در حیطه‌ی قدرت و عملکرد این بانک و بانک‌های تخصصی مسکن

قرار دارد. همچنین، این بانک‌ها قادرند تا سیل عظیمی از سرمایه‌های کوچک را که حجم آن‌ها به میلیاردها تومان می‌رسد، به سمت بانک‌های خود بازگردانند. همین سرمایه‌ها، پول لازم را برای سرمایه‌گذاری فراهم نموده و در نهایت نرخ تنزیل را برای آن‌ها ارزان‌تر تمام می‌کند. آن‌ها مابه‌التفاوت سرمایه‌های جمع شده را با استفاده از اختلاف نرخ بهره‌ی رشته‌ی مسکن با سایر رشته‌ها به کار انداخته‌اند، و در همان حال حتی قادر به تحمل کم‌ترین مقاومت از جانب مردم فاقد مسکن و سرپناه نیستند.^{۶۸}

در واقع، رشد سریع شهرنشینی از سویی، و اقتصاد رانتی و فساد اداری از سوی دیگر، دست به دست هم می‌دادند تا وضعیت اسکان تهی‌دستان روزه‌روز تباہ‌تر گردد. برخی محققین در این باره نوشته‌اند:

”می‌توان گفت در این حالت آهنگ شهرنشینی از آهنگ رشد نیروهای مولد تندتر است و همین ناموزونی ریشه‌ی تشدید مشکلات را فراهم می‌آورد. در این میان، نقش بخش خصوصی نیز قابل بررسی است. برخلاف کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی که بخش خصوصی در پاسخ‌گویی به نیازهای روزافزون شهری (اعم از زیرساختی و غیر-زیرساختی) نقش فعالی داشت، در ایران به دلیل عدم اتکاء شهرنشینی به مازاد اقتصاد تولیدی (اعم از کشاورزی و یا صنعتی) و تمرکز این مازاد در دست دولت رشد بخش خصوصی موکول به اعتبارات و حمایت‌های دولتی بوده و تنها در سرمایه‌گذاری‌های ثانوی، از جمله سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان، نقش عمده را بر عهده دارد“^{۶۹}.

تحقیق احمد اشرف و علی بنوعیزی، صحت مشاهدات و پژوهش‌های «سازمان پیکار» را تأیید می‌کند. آن‌ها معتقدند که وام‌های کم‌بهره‌ی دولت به معدودی از رهبران تجاری و صنعتی، و در نهایت افزایش فوق‌العاده‌ی بهای نفت در دهه‌های چهل و پنجاه منجر به انباشت سرمایه به دو شیوه در دست بخش خصوصی شد:

”نخست آن که دولت با نرخ‌های مطلوب به برگزیدگان تجاری وام اعطا می‌کرد؛ و دوم آن که تورم و افزایش درآمدهای واقعی منجر به پیدایش سودهای بادآورده از طریق خرید و فروش زمین و ساختمان‌سازی شد. علاوه بر آن، تشویق‌های دولت به منظور جایگزینی محصولات داخلی به جای واردات موجب شد که بسیاری از واردکنندگان کالاهای صنعتی کارخانه‌هایی را در داخل کشور تأسیس کنند. همه‌ی این عوامل منجر به افزایش سهم

^{۶۸} ریشه‌های اقتصادی و سیاسی بحران مسکن، از نشریه گزارش به خلق، تکثیر از شورای عمومی دانشجویان ایرانی، اکتبر ۱۹۷۸.

^{۶۹} شهرنشینی در ایران، صفحه ۷۱.

بخش خصوصی در تشکیل سرمایه در صنعت و ساختمان‌سازی شد، که از ۷۵۰ میلیون دلار در سال ۱۳۳۸ به ۷/۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت.

بنا به این دلایل است که سازمان مذکور خود را ملزم می‌داند تا در کنار شعارهای نان و آزادی، جایی برای مسکن باز کند و از عدم مداخله‌گری در این حوزه‌ی با-اهمیت پرهیز کند.

جمع‌بندی

پژوهش‌گر برجسته‌ای نظیر آصف بیات معتقد است که «گروه‌های فاقد امتیاز» به «هرگونه شکل خاصی از ایدئولوژی و یا سیاست، چه دولتی و چه وابسته به اپوزیسیون، بی‌علاقه» هستند و «علاقه‌شان متوجه آن استراتژی‌ها و انجمن‌هایی است که مستقیماً به نگرانی‌های فوری‌شان پاسخ دهند». بیات ضمن ارائه‌ی تاریخی‌چهای مختصر از شکل‌گیری جنبش بی‌کاران پس از انقلاب و گسترش سریع این جنبش به بسیاری از شهرهای کشور می‌نویسد:

«تنوع درخواست‌های بی‌کاران بیان‌گر استراتژی رهبری جنبش بی‌کاران بود، که در صدد پیوند دادن مبارزه برای شغل با دیگر نگرانی‌های سیاسی و اجتماعی طبقه‌ی کارگر بود. رهبران سوسیالیست توجه‌شان را به خواسته‌های شناخته‌شده‌ای چون ۴۰ ساعت کار در هفته، شرایط کاری بهتر و پرداخت دستمزد برابر به زنان و مردان و حق اعتصاب معطوف کردند. و البته کاملاً روشن نیست که آیا درباره‌ی امکان عملی شدن این درخواست‌ها کاملاً تأمل و اندیشه شده بود یا صرفاً برای رادیکالیزه کردن جنبش بود که چنین درخواست‌هایی طرح می‌شد».^{۷۰}

این تحلیل بیات از جایی نشأت می‌گیرد که به اعتقاد او «پیش‌روی آرام» به مثابه‌ی یک استراتژی قادر به بهبود سرنوشت و شرایط بقای تهی‌دستان است، اگرچه این ناجنبش نه می‌تواند تحول سیاسی وسیع‌تری را به وجود بیاورد و نه این هدف را دارد. در واقع، محلی بودن و فقدان فاصله‌ی زیاد با رهبران جنبش و تشخیص اهداف از اصلی‌ترین مؤلفه‌های این ناجنبش هستند. بیات ضمن برشمردن برخی محدودیت‌های «پیش‌روی آرام» اشاره می‌کند که در صورت گره‌خوردن مطالبات تهی‌دستان به «جنبش‌های اجتماعی

^{۷۰} آصف بیات، سیاست‌های خیابانی جنبش تهی‌دستان در ایران، ترجمه سید اسدالله نبوی چاشمی، تهران، موسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۹. صفحه ۲۸۱.

وسیع‌تر^{۷۱} امکان فعالیت مؤثری به وجود خواهد آمد^{۷۲}. با این وجود، او در راستای ایضاح نقش چپ‌گرایان در این جنبش می‌نویسد:

”با آن که کمک به تهی‌دستان انگیزه‌ی اصلی فعالین چپ بود، آنان در عین حال از آن برای مقاصد سیاسی خود بهره می‌گرفتند؛ هدف اولشان تضعیف دولت بورژوا-لیبرال موقت، و هدف دوم کسب حمایت سیاسی برای چپ‌ها بود. این بدان معنی بود که منافع جنبش می‌توانست عملاً قربانی استراتژی سیاسی گروه‌های سیاسی خاص شود“^{۷۳}.

اما چنان که در همین دفتر آمد، مذاقه در زیست فرودستان، جست‌وجوی ریشه‌های حاشیه‌نشینی و در-حاشیه‌بودگی نه تنها در دستور کار سازمان‌های چریکی ایران قرار داشته است، بلکه این موضوع در لحظاتی در تاریخ این سازمان‌ها همچون نقطه‌ی عطفی به بازبینی کل فرایند مبارزه منجر شده است. اگرچه بیات با بسط محتوای استراتژی پیش‌روی آرام سعی می‌کند از تقلیل‌گرایی «استراتژی بقا» اجتناب کند، اما عملاً نتایج این پروژه‌ی درخشان از سطح نوعی رمانتیسیم فقر فراتر نمی‌رود.

صرف مطالعه بر جوانب و ماهیت زندگی تهی‌دستان شهری بی‌آنکه (این مطالعه) قائل به چشم‌اندازی تحول‌طلبانه در راستای توقف چرخه‌ی بازتولید نابرابری اجتماعی باشد، تنها نوعی روایت‌گری تاریخ فقر برای فقرای امروز و فردا خواهد بود. به گفته‌ی پیترو لوید صرف خوانش تهی‌دستان شهری ذیل دو سبک بازنمایی «محل‌های امید» یا «محل‌های یأس و ناکامی» کافی به نظر نمی‌رسد. او در این باره می‌نویسد:

”این نکته که تهی‌دستان باید روی پاهای خود ایستاده و فقط متکی به خود بوده و بدون کمک دیگران تنها با تلاش‌های فردی موجبات پیشرفت، موفقیت و ترقی خود را فراهم سازند، مسأله‌ای است که از یک سو (از جنبه مثبت) قویاً مورد حمایت و تأیید لیبرال‌ها و روشنفکرانی است که به فکر احیاء و اعاده‌ی حیثیت و اعتبار تهی‌دستان‌اند. از سوی دیگر (از جنبه منفی) مورد تأیید حکومت‌هایی است که با مشاهده‌ی نیروی عظیم خود یاری و اتکاء به خود در میان تهی‌دستان با فرصت‌طلبی به دنبال یافتن مستمسکی هستند تا از بودجه‌ی دولتی سهم ناچیزی به این قشر تخصیص دهند، با این استدلال و بهانه‌ی سخیف

^{۷۱} آصف بیات، زندگی همچون سیاست؛ چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند، ترجمه فاطمه صادقی. انتشارات دانشگاه آمل، ۱۳۹۰. صفحه ۷۹.

^{۷۲} سیاست‌های خیابانی، صفحه ۲۳۲.

که تهی‌دستان خود مسئول نابسامانی و بدبختی‌های خویش هستند، لذا باید به‌تنهایی گلیم‌شان را از آب به در کشند»^{۷۳}.

نویسنده‌ی کتاب *طبقه‌ی کارگر در جهان سوم* به‌درستی تبیین می‌کند که این قشر در ادامه‌ی مسیر زیست خود هم دارای بلندپروازی برای کسب موقعیت اجتماعی می‌شوند و هم با ناکامی‌های بسیار رودرور می‌گردند. گاهی مجبور می‌شوند به روستا بازگردند و سرخورده‌تر از قبل شوند و گاه با خوش‌اقبالی مانع را از پیش پا برمی‌دارند. به اعتقاد وی، در این وضعیت است که مثلاً همسایه‌ها دلیل شکست و پیروزی را تنها با نگاه‌کردن به هم جستجو می‌کنند و از تبیین علل ساختاری ناکامی‌ها باز می‌مانند. به اعتقاد لوید، جنبش‌های چپ‌گرا باید درک کنند که بدون حمایت این اقشار قادر به بسیج اجتماعی گسترده و قبضه‌ی قدرت نخواهند بود. لوید نیز مانند بیات تأکید می‌کند که فعالیت تهی‌دستان در اشکال مختلف از رادیکال‌ترین اشکال تا سازش‌کارانه‌ترین آن‌ها نشان‌گر ارزیابی آن‌ها برای انتخاب بهترین راه‌های موجود برای بهبود شرایط خود است. اما:

”نداشتن درک یا تصویری از جامعه‌ی آلترناتیو (جامعه‌ای بهتر و ایده‌آل که جانشین وضع موجود گردد) سبب می‌شود تا راه‌حل‌ها را در جامعه‌ی موجود جستجو کنند، گو این که درک و آگاهی آنان از این یکی نیز ناچیز است. فقدان تشکیلات و سازمان‌دهی مانع فعالیت جمعی آنان می‌گردد. ولی هیچ‌یک از این عوامل نافی ضرورت آگاهی آنان بر دامنه‌ی استثمار، محرومیت و فرودستی‌شان در جامعه نیست. آنان به‌خوبی واقفند تا چه‌اندازه فقیر و تهی‌دست‌اند و آرزو می‌کنند کاش در چنین وضعی به‌سر نمی‌بردند. ما در مقام ناظر و محقق هنگام ارائه‌ی تبیینات خاص خود باید تلاش کنیم تا تجربه‌ی فقر و فرایند استثمار تهی‌دستان را درک نموده و همچنین از نحوه‌ی برداشت آنان نسبت به علل فقر خود و نیز فعالیت‌هایی که به‌مثابه‌ی واکنش‌های منطقی به‌شمار می‌رود، آگاه گردیم»^{۷۴}.

آن‌گونه که معدود اسناد برجای‌مانده نشان می‌دهد، بخش‌هایی از جنبش چپ ایران از فردای پیروزی انقلاب بر آن شد تا با عدم تکرار اشتباهات یا تعلل‌های گذشته با این جنبش همراه و هم‌صدا باشند. مثلاً بررسی شماره‌های شصت‌گانه‌ی *نشریه کار* (که عموماً مواضع «سازمان چریک‌های فدایی خلق» را تا پیش از انشعاب بزرگ پوشش می‌دهد) به‌خوبی ناظر بر اهمیت‌یابی مسأله‌ی مسکن، مبارزات تهی‌دستان و

^{۷۳} پیتر لوید، *طبقه کارگر در جهان سوم*، ترجمه حسین‌علی نودری. تهران، همراه، ۱۳۷۱. صفحه ۱۵۵.

^{۷۴} همان، صفحه ۱۸۷.

جنبش بی‌کاران و کارگران فصلی است. برخلاف اکثر قریب به اتفاق نشریات و بولتن‌های سازمان‌های چپ در سال‌های قبل از انقلاب، که به انعکاس مواضع رهبران سازمان و یا اقدامات انقلابی چریک‌ها اختصاص می‌یافت، در نشریات پسا-انقلابی ستون‌های ثابت و ویژه‌ای به انعکاس مواضع کارگران کارخانجات صنعتی، دهقانان و بی‌خانمان‌ها اختصاص یافت. این نیروها در اغلب جلسات و شوراهای کارگری حضور فعال داشتند و مواضع و تصمیمات اتخاذ شده را در نشریات خود منعکس می‌کردند. ستون‌هایی را به مصاحبه با کارگران یا نمایندگان واقعی آن‌ها تخصیص می‌دادند و در ستون‌هایی به درج و انتشار نامه‌های رسیده از کارگران و اهالی روستا می‌پرداختند. در برخی موارد کارگران خود به ارسال گزارشاتی از اعتصابات، تحصن‌ها، مبارزات و درگیری با نیروهای کمیتة و جریان‌ات سرکوب‌گر مبادرت می‌کردند.

اگرچه می‌توان به تفصیل پیرامون فرصت‌طلبی و انگیزه‌های محفلی سخن گفت و مصادیق تاریخی‌ای نیز برای آن پیدا کرد، ولی تمام این‌ها نیز مانع نمی‌شود که مهم‌ترین استراتژی سازمان‌های چپ‌گرا با بخش بزرگی از استراتژی‌های بقا و بهینه‌زیستی تهی‌دستان دارای هم‌پوشانی نباشد. چنان که حتی در صورت عدم مداخله‌ی چپ‌گرایان مجموعه‌ی بزرگی از نهادها و سازمان‌های شبه‌حمایتی اسلام‌گرا چنین وظیفه‌ای را بر دوش گرفتند و از رهگذر سازمان‌دهی لایه‌هایی از تهی‌دستان ذیل طرح‌های خدماتی و حمایتی به تقویت برنامه‌های خود در عین سرکوب چپ‌گرایان پرداختند.

شاید بی‌راه نباشد اگر ادعا کنیم نحوه‌ی مداخله‌گری و آموزش و سازمان‌دهی چپ‌گرایان ایران پس از انقلاب، با تمام ضعف‌ها و کاستی‌ها، لحظه‌ی تأسیس گفتمان حق به شهر در ایران معاصر است. جایی که افراد از طریق مشارکت فعال و گفت‌وگو و بدون حفظ نظم سلسله‌مراتبی ایده‌ها و آرمان خود را برای مالکیت بر شهر و بهره‌گیری از امکانات برابر بیان می‌کردند. این رخداد تاریخی درست برخلاف مدعای رهبران مذهبی و لیبرال انقلاب است که با وعده‌ی عدالت اجتماعی و قسط اسلامی هیچ گام عملی برای تحقق رؤیای فروستان برنداشتند و تنها به طرح‌های جهادی مانند جهاد سازندگی، کمیته‌ی امداد و بنیاد مستضعفان بسنده کردند. طرح‌هایی که از یک سو شعارهای چپ را خنثی می‌کرد و لباسی با رنگ خودی بر آن می‌پوشانید، و از سوی دیگر و در بهترین حالت به بازتولید خیره‌گری و وابستگی طفیلی‌گونه‌ی بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر و تهی‌دستان شهری به دولت رانتی کمک می‌کرد.

همکاری شهرداری‌های عظیمی نظیر شهرداری تهران در به‌خدمت‌گرفتن نظریات جامعه‌شناسان شهری برای نابودی شهر و حقوق ساکنین شهر (!) از همین سنخ است، چنان که سالانه صدها تحقیق ریز و درشت با عناوین گوناگون توسط بخش خصوصی برای شهرداری تهران صورت می‌گیرد و در آن‌ها به صورت‌بندی چالش‌ها و آسیب‌ها و بحران‌های شهری پرداخته می‌شود. تحقیقاتی که خود به‌عنوان

پشتوانه‌ی نظری شهرداری‌ها برای تجهیز فرایند سلب مالکیت و مقابله‌ی نرم با اعتراضات فرودستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بخش خصوصی و سرمایه‌داران حوزه‌ی املاک و مستغلات با کمک خصوصی‌سازی دانش اجتماعی و سوءاستفاده از برداشت‌های شهری و تحقیقات فراگیر، ضمن بازتولید حاشیه‌نشینی، امکان هرگونه رادیکالیزه‌شدن شهر را نیز در هسته خنثی کنند. از همین روست که مؤسسات خیریه و انجمن‌های غیردولتی فراوانی در حومه‌ی شهرها با مجوزهای لازم مشغول به فعالیت شده‌اند و ذیل پروژه‌های عموماً بی‌نتیجه‌ای نظیر توانمندسازی و مشارکت‌محوری به آموزش‌های اقناعی شهروندان مبادرت می‌کنند. در واقع، می‌توان گفت از سویی حق حیاتی از شهروندان جنوب و حاشیه‌ی شهرها سلب شده و از سوی دیگر تلاش می‌شود تا بدون کمترین پشتوانه‌ی مادی به تهی‌دستان شهری بقبولانند که آن‌ها همان‌قدر بر شهر، آموزش، بهداشت، خیابان، فضای سبز و ... حق دارند که طبقات مرفه. اگرچه صورت این تزاها جذاب و دموکراتیک می‌نمایاند، لیکن در تحلیل نهایی عامل اصلی این تفاوت یا تضاد اجتماعی به حلقه‌های منفرد طبقه‌ی کارگر فروکاسته می‌شود. آن‌ها افراد را مسئول پیگیری نکردن آموزش فرزندان یا استفاده‌ی مناسب از خدمات اجتماعی و شهری معرفی می‌کنند و نقش تهاجم سرمایه و تضادهای مادی را لحاظ نمی‌کنند. از این روست که فرایند تغییرات دموکراتیک شهری به پروژه‌های تغییرات فردی تقلیل یافته است.

امروز در تهران، بیش از هر نقطه‌ی ایران، کتاب‌هایی در مورد شهر و حق به شهر و شهر شورشی و مفاهیمی از این دست منتشر می‌شود و به همان میزان کارگاه‌ها و کلاس‌های آموزشی پرشماری در ایضاح آن‌ها برگزار می‌گردد. با این وجود، خروجی این مجموعه، چنان که در جایی از این سطور گفته شد، در عمل جز به رمانتیسیم و ستایش مقاومت فرودستان در برابر «پنجه‌بوکس» گشتی‌های شهرداری منجر نشده است. درنگ ما بر برهه‌ی بسیار خاصی از جنبش چپ ایران و تمرکزمان بر مطالعات اعضای این جنبش بر شهر و مطالعات رادیکال شهری، به‌مثابه‌ی مطالعاتی کاملاً موازی با فعالیت‌های نهاد دانشگاه و ارگان‌های تولید دانش بورژوازی، از این رو نبوده است که با افتادن در ورطه‌ی تقدیس چریک‌گرایی دستاویزی برای تحقیر اشکال تازه‌ی مداخله‌گری ایجاد شود. بلکه تنها ارجاعی برای امتداد آن بخشی از سنت کار گروهی رادیکال است که بنا به دلایل عدیده دچار گسست شده است. بی‌گمان احیای این شکل از کار جمعی می‌تواند بخشی از خلاء پراتیک جنبش چپ را، که خاصه پس از سرکوب‌های گسترده در نیمه‌ی پایانی دهه‌ی شصت دچار وقفه شد، پر کند. چپ ایران به‌رغم اصرار بر اهمیت سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر، از مذاقه در بنیان‌های عینی این طبقه غافل شده است و شگفتا که جدی‌ترین

مستنداتی که برای انتزاع به کار می‌بندد، عملاً از صافی دست‌کاری‌ها و کدگذاری‌های نهادهای فرادست گذشته است.

«نوسازی بافت‌های فرسوده‌ی شهری» در سال‌های اخیر به رموزهای ناظر بر انباشت از طریق سلب مالکیت تبدیل شده است. در این فرایند، بازسازی بافت فرسوده به پیدایش رانت‌های فوق‌العاده‌ای منجر شده است که بورژوازی مستغلات و بورژوازی دیوان‌سالار نزدیک به مراکز مدیریت شهری سودبرندگان اصلی آن هستند و ساکنان محلاتی که دستخوش به اصطلاح نوسازی و بازسازی شده‌اند، نه تنها کم‌ترین سودی از این فرایند حاصل نمی‌کنند، بلکه به جبهه‌ی جدید بازتولید حاشیه‌نشینی می‌پیوندند. می‌توان با بیانی شاعرانه مقاومت ساکنین این مناطق را ارج نهاد که با ایستادگی در بیابان‌های حومه‌ی کلان‌شهرها، مرارت ناشی از فقدان خدمات شهری و تحمل منتهی‌شدن فاضلاب و دفن عفونت‌های شهر در زیستگاه خود، هم‌چنان از حق خود بر تملک زمین کوتاه نیامده‌اند. با این حال، در نبود سازوکاری برای سازمان‌دهی این مقاومت شاهد آن خواهیم بود که:

الف: بهبود وضعیت معاش و کیفیت زیست و تقسیم برابر امکانات و خدمات شهری از دستور کار ما خارج خواهد شد و تنها می‌توانیم به حفظ وضع موجود دل‌خوش باشیم. وضعی که البته ناظر بر انباشت تباهی در این زیستگاه‌هاست؛ اعتیاد، کودک‌آزاری، کار کودک، تن‌فروشی و ... به مؤلفه‌های اجتماعی و اقتصادی این مناطق تبدیل می‌شود و ساکنین قدرت و جریان حمایتی برای ترسیم چشم‌انداز زندگی بهتر نخواهند داشت.

ب: با توجه به رشد سریع کلان‌شهرها و تقاضای مسکن، مناطق حاشیه‌ای که واجد سطحی از آبادانی شده و به کانون سکونت تبدیل گشته‌اند، به نخستین طعمه‌ی بورژوازی مستغلات و نهادهای شهری برای تصرف تبدیل می‌شود. در این شرایط و باز هم به علت فقدان سازمان‌دهی محلی و عدم وجود شبکه‌های حمایتی، حاشیه‌نشینان ناگزیرند به نفع ساکنین جدید اقدام به عقب‌نشینی کنند و عملاً نسل آن‌ها یکی از پی‌دیگری در بیغوله‌های شهری بازتولید گردد.

با نگاهی به تاریخچه‌ی بسیاری از تهی‌دست‌نشین‌های کلان‌شهرها می‌توان دریافت که وضعیت زیست در این محلات پس از گذشت دهه‌ها نه تنها بهبود نیافته است، بلکه به تناسب استانداردهای زندگی شهری به مرحله‌ی بحران رسیده است. بحران حاصل از انباشت آسیب‌های اجتماعی در این محلات و بازنمایی این محلات در رسانه‌های پرمخاطب به مثابه‌ی نقاط زایش بزه‌کاری، افکار عمومی را نیز علیه ساکنین بسیج کرده است. بسیاری از این محلات به سبب نفوذ و حضور بسازوبفروش‌ها دچار شکاف شده و عملاً ساکنین را رودرروی یکدیگر قرار داده است. در این وضعیت، آنچه به عنوان مبارزه و

مقاومت دسته‌جمعی در لحظه‌ی تصرف زمین‌های این محلات وجود داشت، به‌شدت تحلیل رفته و در لحظه‌ی حملات زمین‌خواران بالای شهری ساکنین قادر به مقاومت تازه‌ای نیستند.

در چنین وضعیتی است که چپ‌گرایان به‌جز شاعرانه‌کردن لحظه‌ی زوال قادر به مداخله‌ی دیگری در زیست تهی‌دستان نخواهند بود. یورش نظام‌مند به دست‌فروشان، کودکان کارگران و کارگران ساختمانی در بطن شهر و تهاجم هوش‌مند به محلات زندگی آن‌ها نشان از عزم جدی نظام برای طرد کامل نیروی مازاد از ساحت زندگی شهری است.

به‌عنوان نمونه می‌توان به وضعیت کارگران ساختمانی درنگ کوتاهی داشت. طبق آمار نهادهای دولتی یک میلیون و هشتصد هزار کارگر شاغل در بخش ساختمان ایران شناسایی شده‌اند (آماري که قاعدتاً بر پایه‌ی تعداد بیمه‌ی ماهیانه و مفصاحساب‌های سالیانه‌ی ارسالی از سوی کارفرمایان است؛ آماري که به‌ناگزیر، ساخت‌وسازهای خارج از ثبت رسمی، موارد فاقد ثبت برای فرار از مالیات، ساخت‌وسازهای ریزدانه و نیز ساخت‌وسازهای شهرهای کوچک را چندان با دقت لحاظ نمی‌کند). اگر همین جمعیت نزدیک به دو میلیون نفره را به‌عنوان نان‌آور خانوار در نظر بگیریم، درخواهیم یافت که جمعیت بزرگی از ایرانیان از ره‌گذر کار یدی در بخش ساختمان در حال ارتزاق و گذران زندگی روزمره هستند.

جمعیتی که به‌واسطه‌ی عدم تملک بر هرگونه ابزار تولید و نیز فاصله از معیارهای تخصص و آموزش جامعه‌ی بورژوازی، به زیرین‌ترین لایه‌های طبقه کارگر ایران تقلیل می‌یابد. از طرفی طبق همین آمارهای موجود از مراجع دولتی و سازمان‌های کارگری حکومتی می‌توان دریافت: اولاً، این بخش از نیروی کار پایین‌ترین عایدی از فروش نیروی کار را حاصل می‌کند، و مضاف بر آن در پرخفرتین و پرتلفات‌ترین حوزه‌ی تولید اشتغال دارد. بر اساس گزارش‌های منتشرشده از سوی پزشکی قانونی جمهوری اسلامی بیش‌ترین میزان تلفات به‌ترتیب در اثر سقوط از بلندی، اصابت جسم سخت، برق‌گرفتگی، سوختگی، کمبود اکسیژن و ... است، و در حالی که میزان استاندارد جهانی حوادث کار ساختمانی ۱۷ درصد محاسبه شده است، در ایران این آمار تا ۴۰ درصد گزارش شده است (برخی گزارش‌ها نیز حاکی از آن است که ۷۰ درصد از کل حوادث کار ساختمانی به مرگ منجر می‌شوند)^{۷۵}.

اما دلایل رشد روز-افزون جمعیت کارگر ساختمانی نیز می‌تواند محل تأمل قرار گیرد. در واقع، با تضعیف و تزلزل سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و تولید صنعتی و افزوده‌شدن تحریم‌های اقتصادی غرب علیه ایران، گردش سرمایه در بخش مستغلات به یکی از مطمئن‌ترین راه‌های تولید ثروت تبدیل شده است. فقدان گنجایش لازم برای جذب نیروی کار در بخش صنعت و جاذبه‌های شهر نو-لیبرال به رشد و توسعه

^{۷۵} سقوط کارگران ساختمانی از بلندای بی‌تفاوتی‌ها: <http://is.gd/uP8fUa>

کالبدی حیرت‌آور شهرها و شهرک‌های اقماری دامن زده است. از همین روست که ساخت‌وسازهای افسارگسیخته کالبد شهر را از شمالی‌ترین تا جنوبی‌ترین محلات کلان‌شهرها درمی‌نوردد و سبک زندگی خرده‌بورژوازی را هرچه بیش‌تر در تمام جهات جغرافیایی شهر تعمیم می‌دهد. با چنین رشد سرسام‌آوری است که نیروی کار ساختمانی، که به‌طور روز-افزون خود را در موقعیتِ واپس‌ماندن از قافله‌ی شکوفایی درمی‌یابد و به‌طور مطلق توان رقابت با صاحبان سرمایه عموماً و صاحبان سرمایه‌ی مالی را خصوصاً از دست می‌دهد، به آخرین امکان در دایره امکانی رقابت بسنده می‌کند. اگر طبق مختصات جامعه‌ی بورژوازی، رقابت را تعیین‌کننده‌ی قیمت کالا و متعاقباً تعیین‌کننده‌ی قیمت نیروی کار به‌مثابه‌ی کالا بدانیم، الف: رقابت بین خریداران، ب: رقابت بین فروشندگان و ج: رقابت بین فروشندگان و خریداران را به‌مثابه‌ی سه جنبه‌ی عمده‌ی رقابت پیش رو خواهیم داشت. در نخستین جنبه، هرکس بهترین و ارزان‌ترین کالا را عرضه کند، سایر رقبای کنار خواهد زد (حالتی که مویّد همان آرمان‌شهر بازار آزاد نیز هست). در جنبه‌ی دوم، رقابت به افزایش قیمت منجر می‌شود. اما در جنبه‌ی سوم است که یکی می‌خواهد گران بفروشد و دیگری می‌خواهد ارزان بخرد.

این شرایط اما در هیچ‌یک از حالات سه‌گانه مشمول حال کارگر ساختمانی نمی‌شود. فراوانی نیروی کار در اثر گسترش فقر، فقدان مهارت‌های تخصصی و در نهایت فقدان سازمان‌های کارگری، باعث می‌شود کارگر ساختمانی برای ارزان‌فروختن نیروی کار خود رقابت کند. در واقع، لحظه‌ی بروز بحران در وضعیت کارگران ساختمانی از زمانی است که عمده‌ترین هدف آنان مشغولیت به کار بدون امکان چانه‌زنی برای دستمزد بالاتر باشد (نهایتاً دستمزد بالاتر به حساب اتفاق خوب و اقبال، معرفت کارفرما و یا لطف خدا گذاشته می‌شود).

به‌عنوان نمونه، در برخی موارد مشاهده می‌شود که کارگر ساختمانی پس از آن که از توافق بر سر قیمت مورد نظر خود نا-امید می‌شود، پیشنهاد می‌کند تا کارفرما به جای یک نفر دو نفر را به کار بگمارد، ولی همان دستمزد یک نفر را پرداخت کند. در واقع، این محاسبه برآیند یک دو تا چهارتای ساده است؛ بدین قرار که دو نیروی کار موفق خواهند شد همان کار را با کاهش ۵۰ درصدی در هزینه‌کردن زمان به انجام برسانند. این در حالی‌ست که این پیشنهاد ظاهراً عقلایی تنها از سر نیاز محض به کار (حتی به قیمت محروم‌کردن یک نیروی کار از دریافت دستمزد کامل) رقم می‌خورد. همین منطق است که پاتوق‌های محل تجمع کارگران فصلی را به عادت‌واره‌ای از درگیری، کش‌وقوس و از سروکول هم بالارفتن در زمان پیدا-شدن یک خریدار کار بدل می‌کند (در خوش‌بینانه‌ترین شرایط، این فردیت از سر تنازع بقا به اتحادهای قومی ارتقا پیدا می‌کند؛ مثلاً قُرق‌کردن فلان چهارراه پرتردّد توسط اهالی ...آباد آذریایجان یا چهارراه پایینی توسط لک‌ها).

آنچه این نزاع را به میزان فوق‌العاده‌ای مخاطره‌آمیز می‌کند، با ارجاع به موارد پیش‌گفته شفاف خواهد شد؛ یعنی نزاع برای ارزان‌تر فروختن نیروی کار با علم به الف: دریافت کف دستمزد نسبت به خط فقر قراردادی، ب: تن‌دادن به کار با ریسک جانی بسیار بالا. چنان که گفته شد، کارگر ساختمانی برای جبران محرومیت از مالکیت، آموزش و قدرت رقابت و چانه‌زنی، «موجودیت» خود را به‌مثابه‌ی سرمایه کف دست می‌گیرد و برای جلب اعتماد کارفرما آن‌قدر بدون لوازم ایمنی از ارتفاع بالا می‌رود تا سقوط کرده و سقط شود!

اگرچه همین وضعیت می‌تواند دست‌مایه‌ی شعارها و ابراز برخی ترحم‌ها شود، ولی در واقع این شرایط به چنان درجه‌ای از نکبت رسیده است که کارگر ساختمانی را در برابر خرده‌پاترین بسازوبفروش‌ها و دون‌پایه‌ترین دلال‌های مسکن نیز خلع‌سلاح و مطیع کرده است. تصادفی نیست که قوه‌ی مقننه که در تمام ساعات شبانه‌روز فریاد مستضعفین سر می‌دهد و وکلای آن با وعده‌ی استیفای حقوق محرومان کرسی‌های پول‌ساز و رانت‌ساز مجلس را تصاحب می‌کنند، بیمه‌ی کارگران ساختمانی را به‌طور قانونی حذف و راه را برای مصرف بی‌دردسر بدن کارگران تسهیل می‌کنند. در واقع، کارفرمای بخش مستغلات نه‌تنها بر حسب طبیعت سرمایه می‌تواند نیروی کار را به‌عنوان ارزان‌ترین حلقه از فرایند تولید لحاظ کند، بلکه اینک حتی قادر است ارزان‌ترین و در عین حال ازجان‌گذاشته‌ترین کارگر را برای بالابردن ستون‌های مراکز خرید، برج‌های مسکونی، بزرگ‌راه‌ها و شهرک‌های صنعتی به‌کار گیرد.

رییس شورای اسلامی کلان‌شهر مشهد در زمانی که مجلس قانونی را برای برداشت مبلغی از مالیات بر ارزش افزوده‌ی شهرداری‌ها جهت تخصیص به بیمه‌ی کارگران ساختمانی مصوب کرد، گفته بود:

”نباید بخشی از بودجه‌ای را که صرف توسعه و عمرانی شهری می‌شود، صرف بیمه‌ی کارگران ساختمانی کنیم. توسعه‌ی شهرها نیازمند تأمین منابع مالی پایدار است؛ از این رو، انتظار می‌رود تصمیم‌هایی نیز که اتخاذ می‌شود در راستای تقویت این مهم باشد، اما به‌نظر می‌رسد مصوبه‌ی اخیر مجلس درآمد پایدار شهرداری‌ها را کاهش دهد و مشکلاتی را برای تأمین مالی طرح‌های توسعه‌ای ایجاد کند“.^{۶۶}

اما این نیز کافی نیست! کارگر ساختمانی به نوعی ماشین هوش‌مند تبدیل می‌شود که با گروه‌داشتن هستی خود با پای خویش به محل کار می‌رود و با پای خسته به محل سکونت بازمی‌گردد. اما در مورد همین کارگر خسته و مطیع همواره میزانی از نگرانی ناظر بر عصیان وجود دارد. چنان که باید برای

^{۶۶} پرداخت حق بیمه کارگران ساختمانی از جیب شهروندان! <http://is.gd/obbjL8>

ممانعت از کژکاری احتمالی ناشی از خستگی یا کم‌پولی و بی‌پولی^{۷۰} تدابیری اتخاذ کرد. در اولین گام، باید خاطر جمع شد که:

یک: نیروی کار ساختمانی در مبدأ و پیش از یافتن کار تحت کنترل و مدیریت باشد.

دو: پس از اتمام زمان کار به جایی خارج از کالبد اصلی شهر منتقل شود.

سامان‌دهی از مبدأ: مقامات امنیتی و اجرایی و خدماتی شهر اعم از شهرداری و پلیس با تشریک مساعی روزافزون رویکرد سطحی آسیب‌شناسی اجتماعی را که طی یک‌دهه‌ی اخیر به پوپولیستی‌ترین وجه از علوم اجتماعی ارتقاء یافته است، به حوزه‌ی کار نیز تعمیم می‌دهند.

در مورد کارگران ساختمانی به تناسب عدم برخورداری از ابزار تولید و، از همین رو، نگرانی ذاتی محافظان امنیت شهر و سرمایه، این‌ها دقیقاً همان بخشی از طبقه‌ی کارگر شناسایی می‌شوند که ”چیزی برای از دست دادن ندارند“ و به‌طور بالقوه نیروی اعتراض و آشوب هستند. بنا بر تجربه‌ی شورش‌های فرودستان شهری در سال‌های دهه‌ی ۱۳۷۰ در مناطق کارگری چند شهر صنعتی، اکنون طرح‌های مطالعاتی‌ای در نهادهای وابسته به نیروی انتظامی و شهرداری‌ها در دست بررسی است تا بر اساس آن نسبت به تجمیع و سامان‌دهی کارگران فصلی-ساختمانی اقدام شود.^{۷۱} از قِبل این طرح‌ها سعی خواهد شد تا از امکان سیالیت کارگران ساختمانی در نقاط مختلف شهری جلوگیری شده و آن‌ها در اماکنی ویژه و مشخص تجمیع شوند.

اولاً: چنین تجمیعی تنها زمانی حائز منفعت سازمانی و طبقاتی برای نیروی کار ساختمانی است که مدیریت آن در اختیار سازمانی برآمده از خود کارگران باشد تا به واسطه‌ی تجمیع امکان چانه‌زنی افزایش یابد (مانند تعاونی‌های تاکسی‌رانی بین شهری در پایانه‌های مسافری که ضمن تجمیع راننده‌ها و تاکسی‌هایشان امکان شکستن قیمت را به نفع مسافر به میزان قابل توجهی کاهش می‌دهند).

ثانیاً: درونی‌شدن منطق سرمایه در برنامه‌ریزان و مسئولان شهری باعث می‌شود تا آن‌ها از پراکندگی مراکز خرید کالاهای مصرفی به مثابه‌ی رکن رقابت و پویایی اقتصاد شهری یاد کنند، ولی در همان حال از پراکندگی بیرون از کنترل کارگران ساختمانی ممانعت کنند.

ثالثاً: این مراکز، کارگران ساختمانی را به‌طور قطعی به مثابه‌ی جنس-کالا معرفی می‌کنند و در تحلیل نهایی امکان انتخاب دقیق و آگاهانه و ارزان‌تر را برای خریدار نیروی کار مهیا می‌کنند.

^{۷۰} برای مطالعه در این باره نگاه کنید به بررسی سامان‌دهی کارگران ساختمانی در شهر مشهد و آرایه‌ی الگوی مناسب:

<http://is.gd/lzwdmM>

اگر بخواهیم این تصویر را کامل کنیم، می‌توانیم به یک نمونه‌ی خاص ارجاع دهیم:

کارخانه‌ی نوشابه‌سازی زمزم از معدود کارخانه‌های عمده و پرتولید ایران است که هنوز از کالبد اصلی تهران جمع نشده و در بطن شهر و در جوار یکی از پرتردترین و شناخته‌شده‌ترین خیابان‌های شهر واقع شده است. کارخانه زمزم درست در کنار خیابان آزادی (و منتهی به میدان آزادی) واقع شده و موقعیت آن به گونه‌ای است که اغلب مسافران تازه‌وارد به شهر تهران که قصد طی مسافت غرب به شرق را دارند، آن را مشاهده خواهند کرد. هم‌چنین بخش بزرگی از مسافران خطوط اتوبوس‌رانی درون شهری تهران نیز به‌صورت روزانه از کنار این مجموعه عبور می‌کنند. طی سال‌های اخیر و با مکانیزه‌شدن بخش عمده‌ای از تولیدات این کارخانه، مدیریت زمزم ضمن برداشتن دیوارهای بیرونی، جدارهای عریض و طویل شیشه‌ای را در کنار پیاده‌روی خیابان آزادی تعبیه کرده که هر عابر پیاده یا هر سرنشین وسیله نقلیه می‌تواند برای دقایقی حرکت خودکار بطری‌های خالی نوشابه را روی ریل‌ها تماشا کند و با تعجب شاهد پُرشدن و بسته‌بندی آن‌ها باشد. این قسمت از خط تولید که در معرض دید عموم قرار گرفته و سیمایی شهری به زمزم داده است، سعی وافری در گریز از مفهوم سستی و تصویر عمومی کارخانه داشته است (این در حالی‌ست که شما کار بدنی کارگران زمزم را تنها با ورود به خیابان جیحون و در صورت بازبودن درب بزرگ کارخانه مشاهده خواهید کرد؛ کارگرانی که در حال جابه‌جایی و بارگیری بسته‌های بزرگ نوشابه هستند).

پس از مشاهده‌ی خط تولید معجزه‌گون زمزم، وقتی شب‌هنگام تبلیغات بازرگانی را مشاهده کنید، خواهید دید که کارشناسان بازار ضربه‌ی نهایی را به ذهن شما خواهند زد! کاملاً مکانیزه، بدون دخالت دست، ۱۰۰ درصد بهداشتی!

القای این درک تازه در کنار بَنرهای اطلاع‌رسانی شهرداری مبنی بر آغاز طرح سامان‌دهی کارگران فصلی، پرسه‌زنی کارگر ساختمانی در چهارراه محل زندگی شما را به تجسم جابه‌جایی آسیب اجتماعی یا بیماری تبدیل می‌کند (شهرداری و نیروی انتظامی طی سالیان متمادی همین واژه‌شناسی را در رابطه با جمع‌آوری و سامان‌دهی زنان تن‌فروش به کار گرفته‌اند). جالب است که به‌نحو رقت‌انگیزی هر دو گروه در فقدان ابزار تولید از بدن خود به‌مثابه‌ی سرمایه استفاده می‌کنند و مشتری‌ها برای خرید بدن هر دو گروه به چهارراه‌ها مراجعه می‌کنند و بدن‌های سالم‌تر و البته ارزان‌تر را دست‌چین می‌کنند!

واپسین نگرانی مسئولان شهری نیز با کاهش ارزش پول و تورم افسارگسیخته مرتفع می‌شود. کارگر ساختمانی در این شرایط امکان سکونت در جنوبی‌ترین نقاط شهر را نیز از دست خواهد داد. در واقع، همان پروژه‌های نوسازی که کارگران برای تسریع در بهره‌برداری از آن‌ها جان خویش را از دست می‌دهند،

ضمن بازسازی و به‌سازی محلات جنوبی و تغییر در رقم اجاره‌ها و تغییر در سبک زندگی، مقدمات نقل مکان آن‌ها را به حواشی شهری مهیا می‌کند.

این حواشی همان مکان‌هایی هستند که برخی از برنامه‌ریزان شهری از آن‌ها به‌عنوان سکونت‌گاه‌های غیررسمی یاد می‌کنند و در نهایت محل اتراق کارگر ساختمانی پس از پایان زمان کاری هستند. در واقع، وقتی خیال مقامات شهری از سامان‌دهی این نیروها درون شهر آسوده باشد، با بازتولید بزه و جرم و جنایت در محلاتی بیرون از بدنه‌ی اصلی شهر مشکل چندانی نخواهند داشت. کافی‌ست آنچه آن‌ها آسیب اجتماعی می‌نامند، در اماکن مشخصی که نماد محله‌ی جرم‌خیز هستند رخ دهد.

کارگر ساختمانی کژکاری احتمالی نظام اعصاب و روان خود را در حاشیه‌های شهری منعکس خواهد کرد و احتمالاً آنچه در ساعات کاری از میل به تخریب یا تخلیه‌ی خشم با خود حمل کرده است را در محل زندگی خود به زمین خواهد گذاشت (از محل کار کارگر ساختمانی اخباری مبنی بر مرگ یا نقص عضو آن‌ها منتشر می‌شود و از محل زندگی آن‌ها اخبار متنوعی از قتل، اُوردوز، درگیری و ...).

چندان اغراق نیست اگر بگوییم بخشی از مزدبگیران کلان‌شهرها در حال تبدیل‌شدن به نیروی مازادی هستند که نیاز است تا هم از سطح فضای تولید و هم از ساحت فضای سکونت زدوده شوند. در برخی از آمارهای ارائه‌شده توسط مقامات امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی، قریب به ۱۳ میلیون حاشیه‌نشین در ایران وجود دارند که این خود نشانه‌ای است جدی از بازتولید اخراج بخش بزرگی از این نیروی انسانی مازاد از شهر. در نظر گرفتن متوسط هزینه‌ی زندگی در کلان‌شهری نظیر تهران — که بر اساس تازه‌ترین آمار منتشر شده از سوی مرکز آمار ایران در هر ماه یک میلیون و هشتصد هزار تومان است، در حالی که پایه‌ی حقوق کارگران کمی بیش از هفتصد هزار تومان تصویب شده است — می‌تواند انضمامی‌ترین پاسخ به چرایی فربه‌شدنِ عددی حاشیه‌نشینی و ضعف شدید کیفیت زیست در لایه‌های پایین طبقه‌ی کارگر ایران باشد. طبق گزارش مرکز آمار ایران، اگر یک خانوار تهرانی در طی یک سال درآمدی متوسط بین ۲۱ تا ۲۲ میلیون داشته باشد، در خوش‌بینانه‌ترین حالت قادر خواهد بود ۴۰۰ هزار تومان مازاد سالیانه داشته باشد. بدیهی است که چنین معادله‌ای در ساحت زیستیِ تهی‌دستان نه تنها به هیچ مازاد پولی ختم نخواهد شد، بلکه ضریب گرسنگی و محرومیت از عادی‌ترین خدمات اجتماعی را تا چندین برابر تشدید خواهد کرد.

در چنین وضعیتی است که «پیش‌روی آرام» به‌مثابه‌ی یک انتزاع رفرمیستی در برابر این پس‌رفت عظیم تهی‌دستان سکوت خواهد کرد. در این شرایط است که برخی ناگزیر خواهند شد تا روانه‌شدن روزانه‌ی ده‌ها هزار کودک از حاشیه‌ها به سمت مناطق اصلی شهر برای دست‌فروشی و تکدی‌گری را به‌سادگی

به‌مثابه‌ی یک فاکتِ عینی قلمداد کرده و با متوهمانه‌خواندنِ خواستِ «لغو کار کودک» به کنش‌گری برای تسهیل کار کودک متوسل شوند. در چنین شرایطی است که این نیروی مازاد تنها به‌مثابه‌ی دون‌مایه‌ترین عنصر خدماتیِ شهر نو-لیبرال به رسمیت شناخته می‌شود و کتک‌خوردنِ دست‌فروشان و بازگشت دوباره‌شان به سر چهارراه همچون روحیه‌ی انقلابی در عصر نو-لیبرالیسم مورد خوانش قرار می‌گیرد. تبدیل‌شدن ضرب‌و‌شتم و مرگ دست‌فروشان در خیابان‌های کلان‌شهرها به امری عادی، و متعاقب آن عدم شکل‌گیری هرگونه سازمان‌دهی خودانگیخته در تهی‌دست‌نشین‌ها نشان از زوالِ جدی روحیه‌ی مقاومت دارد. وضعیت به گونه‌ای است که برخلاف تصویرسازیِ درست آصف بیات از وجود نشانه‌ها و علائم خیابانی برای برساختن شبکه‌ای ارتباطی میان دست‌فروشان، شاهد تکرار چندین‌باره‌ی خودسوزی دست‌فروشان هستیم.

این خودسوزی‌ها اگرچه همچنان پیام‌هایی را به سایر تهی‌دستان مخابره می‌کنند، ولی این‌بار واجد معنای دیگرگونه‌ای شده‌اند: معنای استیصال و ته‌کشیدنِ میل به مقاومت. این استیصال زمانی تشدید می‌شود که می‌بینیم متعاقب این خودسوزی‌ها نه‌تنها تحرکاتی جدی در میان هم‌صنفان صورت نمی‌گیرد، بلکه کاسبان فقر به سرعت دست به کار شده و با راه‌اندازی شبکه‌ی خیریه‌ مرگ فقیر را در کالبد شهر به‌مثابه‌ی حادثه‌ای منفرد تقلیل داده و دست‌اندرکار ترمیم چهره‌ی دولت می‌شوند.

عزم جدی دولت و شهرداری‌ها برای شناسنامه‌دار کردن کارگران فصلی، پلاک‌گذاری گاری‌های دستی باربران بازار، گسیل‌نمودن گاردهای ویژه‌ی شناسایی و سرکوب دست‌فروشان، و محصورکردن آن‌ها در بازارچه‌هایی که قدرت جابه‌جایی و انعطاف را از دست‌فروشان سلب می‌کند، شیوع تبلیغات قومیتی و مهاجرستیزانه در میان طبقه‌ی کارگر و شوراندن کارگر ایرانی علیه کارگر افغانستانی، از جمله مواردی است که نشان از نبرد نابرابر میان دولت و تهی‌دستان شهری دارد. آن‌ها در خیابان‌های شهر کشته و مجروح می‌دهند، و برخلاف تصور رایج به حمایت شبکه‌هایی از کوشندگان و سازمان‌دهندگان نیاز دارند. بدون کمترین تردیدی این حمایت با هزینه‌هایی همراه خواهد بود. ستار بهشتی، وبلاگ‌نویس اسلام‌شهری، نمونه‌ای از این کوشندگان است که ضمن زیستن در محلات تهی‌دست‌نشین، تلاش نمود تا ماهیت این تضاد طبقاتی را به پرسش بگیرد؛ ولی چنان که می‌دانیم، او حتی به مرحله‌ی دادرسی نیز نرسید و در همان کلانتری محلِ بازداشتِ جان خود را از دست داد. مرگ بهشتی نشانه‌ای است آشکار از عزم جدی حاکمیت برای مقابله با هرگونه تلاشِ رهایی‌بخش در جنوب و حاشیه‌ی کلان‌شهرها. آنچه فقدان آن امروز در میان تهی‌دست‌نشینان محسوس است، نه گزارش تصویری است و نه متن‌های پُرسوزوگداز در بازنمایی فقر؛ اولی را که رسانه‌های دولتی خود به عهده گرفته‌اند، و دومی نیز در تقسیم وظایفی نانوشته در اختیار کسانی قرار گرفته است که حوزه‌ی کنش‌گری‌شان از ساحت فضای مجازی

عدول نمی‌کند. آنچه بدان نیاز است، برداشت‌هایی است دقیق و جامع از وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی این محلات و مدافعه در امکان‌های موجود برای مقاومت، امکان گره‌زدن سرنوشت تهی‌دستان با مسکن غیرقانونی خود و آگاه‌سازی آنان نسبت به تبعات دست‌کشیدن از مقاومت و آتیه‌ای از نکبت مضاعف که در دورافتاده‌ترین بیابان‌های حاشیه‌ی شهر در انتظار آنان خواهد بود.

دقیقاً در همین لحظه است که می‌توان بار دیگر به تجربه‌ی رفقای رزمنده/پژوهنده مراجعه کرد و به زایش ستار بهشتی‌های دیگری از میان همین مردم امید بست. این حوزه به دقیق‌ترین شکلی سطحی از رزمندگی را طلب می‌کند تا بتوان جبهه‌ای در برابر ارتش بنگاه‌دارن، بسازوبفروش‌ها، بورژوازی مستغلات، شهرداری‌ها، بنیادها و مؤسسات مالی و اقتصادی، خیریه‌ها و دولت ایجاد کرد. با توجه به این که ارتش فوق مرزها را یکی پس از دیگری درمی‌نوردد و شرایط مشابهی را برای زاغه‌نشینان بانکوک و دهلی تا حاشیه‌نشینان آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی و ... رقم می‌زند، می‌توان در راستای به‌کارگیری انباشت تجربه‌ی جهانی مقاومت در برابر سلب مالکیت اقدام کرد. قصد ندارم تا واپسین سطور این دفتر را با خطابه‌ای توصیه‌آمیز به پایان ببرم، ولی باید اذعان کنم که گم‌شدن ستاره‌ی آرمان‌گرایی و محور باور به قدرت متشکل‌شدن فرودستان در میان جنگلی انبوه از آهن و سیمان و آسمان‌خراش، عقب‌نشینی هر روزه‌ی همه‌ی ما را تا انحطاط کامل در پی خواهد داشت. با هر دقیقه‌ای که می‌گذرد، تعداد بیش‌تری نوزاد در گتوها پا به هستی اجتماعی از-پیش-تعیین‌شده‌ی خود می‌گذارند و تعداد بیش‌تری کودک به بیگاری و استثمار در سخت‌ترین مشاغل محکوم می‌شوند. هر دقیقه که می‌گذرد، تعداد بیش‌تری از فرودستان و حاشیه‌نشینان در اثر سوء-مصرف مواد مخدر در کنار جوی‌های جنوب شهر جان می‌دهند و تعداد بیش‌تری نیز راهی زندان و اردوگاه‌های کار اجباری می‌شوند. هر لحظه که می‌گذرد، جمعیت تهی‌دستان بزرگ‌تر می‌شود و هر لحظه نیز تعداد بیش‌تری از آن‌ها به دردناک‌ترین و تحقیرآمیزترین وجهی زندگی را به درود می‌گویند. تا زمانی که به اقداماتی حساب‌شده و سازمان‌یافته و قهری در راستای بهبود و تغییر زندگی فقرا نیاندیشیم، آن‌ها زجر خواهند کشید و ما نظاره خواهیم کرد.

نشر پراکسیس

شہر یور ۱۳۹۵